

1051



24113,

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة
والسلام على محمد وآله الطاهرين واللعنة للذاة
على أعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين
و بعد پس میگوید این جانبی فانی
الشیخ علی البحر فی اضلا والتبرجانی الکرمانی
مولدا والهاثری منکنا ومدفنا انت چون محمد
الله دزدان رج و معارضج کوشید و برقه
استیلاط احکام ا زاد که تقصیلته فایز شد

و مجازا ز استاد مرحوم مغفور حجة الاسلام
والمسلمين و غياث الملة و الدين آقاى شيخ
العايد بن قلاى كه سلمان زمان و حيدروران
بودند و از حجة الاسلام و المسلمين و غياث
الملة و الدين آقاى حاجى ميرزا محمد حسين شيرازى
طاب الله ثراهما كوديدم بعضى از اخوان ييقى كه
جايز نبود و رد حاجت ایشان خواهرش نمودند كه
رسالة در احتياط بجهت عمل ایشان كه محل آنجا
و قلاحت بنوئيم لهذا استغفر الله و مع كرم و تما
ابواب فمنه كه محل احتياج عوام بود بحمد الله نشد
شد و اورا مقرر نمود بنو الدين و چون در اول
رسالة احتياطية ذكر شد بود كه پسر و دختر
هستند كه داخل در حد بلوغ شدند بابت اصول
دين را بدانند و در آنها اجتهاد كنند و اگر ندانند

و اما در مورد وجود ممکن و علت موجود میشود
دلیل بر اینست که وجودی خود وجود برایش واجب
نیست و وجود که واجب شد پس وجود و عدل
مساویست و من چست هو عدل برای او ثابت است
مگر آنکه موجب داشته باشد غیر از خودش
آن غیر اگر ممکن باشد آن نیز محتاج بموجب
دیگر است پس سلسله موجودات یا با بنظر تو
خواهد بود لازم می آید سلسله آن باطل است
یا آنکه منتهی شود بممكنی که معلول ممکنات
باشد لازم می آید و در باطل یا منتهی میشود بموجب
که موجود بمحض ذات خود واجب الوجود نباشد
هو الحق المطلوب و لکن در میان آنکه مشکلی نیست که
غیر وجود از ذات و حقایق و اشیاء مبدء
و منشأ افعال و آثار شدن آنها محتاج

وجود

و اما در مورد وجود ممکن و علت موجود میشود
دلیل بر اینست که وجودی خود وجود برایش واجب
نیست و وجود که واجب شد پس وجود و عدل
مساویست و من چست هو عدل برای او ثابت است
مگر آنکه موجب داشته باشد غیر از خودش
آن غیر اگر ممکن باشد آن نیز محتاج بموجب
دیگر است پس سلسله موجودات یا با بنظر تو
خواهد بود لازم می آید سلسله آن باطل است
یا آنکه منتهی شود بممكنی که معلول ممکنات
باشد لازم می آید و در باطل یا منتهی میشود بموجب
که موجود بمحض ذات خود واجب الوجود نباشد
هو الحق المطلوب و لکن در میان آنکه مشکلی نیست که
غیر وجود از ذات و حقایق و اشیاء مبدء
و منشأ افعال و آثار شدن آنها محتاج

وجود پس اگر وجود هم محتاج بانها باشد لازم
می آید در باطل پس باید وجود در این امور
محتاج بغیر نباشد جز بواجب الوجود و هو
المطلوب که بایست وجود ذاتی باشد که تمام
اشیاء و حقایق در مبدء بودن افعال و آثار
محتاج با او باشند و او منتهی از همه اعتبار
و او واجب الوجود است در سلسله سیم آنکه اگر
گفیم که ممکن الوجود علت وجود ممکن الوجود
لازم است تا ممکن الوجود تا انهم باشد بحقیقه
آنکه معلول منفک از علت نشود پس لازم
می آید علم برای آن محال باشد مگر آنکه تمام
موجودات ممکنات یک مرتبه معدوم شوند
چون محال شدن این عدد بفسخ بجز آنکه
بود پس بالضرورة علق باید موجودات

غیر

و اما در مورد وجود ممکن و علت موجود میشود
دلیل بر اینست که وجودی خود وجود برایش واجب
نیست و وجود که واجب شد پس وجود و عدل
مساویست و من چست هو عدل برای او ثابت است
مگر آنکه موجب داشته باشد غیر از خودش
آن غیر اگر ممکن باشد آن نیز محتاج بموجب
دیگر است پس سلسله موجودات یا با بنظر تو
خواهد بود لازم می آید سلسله آن باطل است
یا آنکه منتهی شود بممكنی که معلول ممکنات
باشد لازم می آید و در باطل یا منتهی میشود بموجب
که موجود بمحض ذات خود واجب الوجود نباشد
هو الحق المطلوب و لکن در میان آنکه مشکلی نیست که
غیر وجود از ذات و حقایق و اشیاء مبدء
و منشأ افعال و آثار شدن آنها محتاج

و اما در مورد وجود ممکن و علت موجود میشود
دلیل بر اینست که وجودی خود وجود برایش واجب
نیست و وجود که واجب شد پس وجود و عدل
مساویست و من چست هو عدل برای او ثابت است
مگر آنکه موجب داشته باشد غیر از خودش
آن غیر اگر ممکن باشد آن نیز محتاج بموجب
دیگر است پس سلسله موجودات یا با بنظر تو
خواهد بود لازم می آید سلسله آن باطل است
یا آنکه منتهی شود بممكنی که معلول ممکنات
باشد لازم می آید و در باطل یا منتهی میشود بموجب
که موجود بمحض ذات خود واجب الوجود نباشد
هو الحق المطلوب و لکن در میان آنکه مشکلی نیست که
غیر وجود از ذات و حقایق و اشیاء مبدء
و منشأ افعال و آثار شدن آنها محتاج

غیر اینجمله تا اینجمله با و موجود شود و با و معد
شود و آن نیست مگر واجب الوجود بر ثابت
شد که موجد مجموع ممکنات نیست مگر واجب
الوجود بالذات دلیل چهارم اجماع باین نظر
که میگوئیم کما اینکه تواتر در محسوسات افاده
علم میکند که در معقولات نیز هرگاه جمیع
انبیاء و عقلا و اولیا اتفاق کنند بر وجود
صانع عالم و وحدت او علم بهم میرسد که این
حق است دلیل پنجم معجزاتی که از این ذوات
مقتدره ظاهر گردید مانند شوال قمر و سقو
جمادات و نباتات و حیوانات و ازدها شدن
عصا و شکافه شدن دریا و نسوزاندن
آتش و مرده زنده شدن و امثال اینها که
قطعی است که ثابت خدای قادر و قادر باشد

که این مطالب فوق حد بشر را بر دست آنها
جاء می کرده دلیل ششم آنکه علم بوجود
عالم بدیهی است و فطری تمام موجودات و
عقول بر آن مفسور است چنانچه خدا فرمود
اگر سوال کنی از کافران که که افریده است آسمان
و زمین و اهرابنه گویند خدا افریده و باز فرمود
ان الله شك فاطر السموات والارض و هو
فطر الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق
الله بلکه جلی حیوانات و در حال اضطرار
توجه تمام حیوانات بسوی اوست چنانچه
پیغمبر رفت بطلب باران دید اهلوان سر را بالا
کرده دعا می کنند فرمود بر گرد بد که خدا مستجاب
کرد دعای این حیوانات را و مسلمانان رفت دعا
بازان کند دید مورچه دعا می کند بر کشت

فرمودند خدا دعای این مؤثر چه استجاب کرد
صیاد بچه کاو کوهی را صید کرد هر چه کاو کوه
دو بند بقیه صیاد با و نزد سر آسمان کرد و
اشکش جاری شد فوراً صیاد پایش بند شد
یکموی افند بچه کاو از دستش خلاص شد و
عباد درو سائید از این حکایات بسیار است چنانچه
ادله بر اثبات صانع بسیار است از آنجمله طبعی
پرسیدند دلیل بر وجود صانع چیست گفت هلیل
صیاد سر و خشک است مزاجش مع هذا اسماء
عی آورد و کثیرا کرم و تراست مع هذا قبضی
اعرابی را پرسیدند دلیل بر وجود صانع چیست
گفت البقرة تدل على البعير و اثر الاقدام يدل على
المسير اسماء ذات ابراج و الارض ذات فجاج
بخار ذات امواج لا تدل على اللطيف الخبير عفو

گفت این چرخ کو چاک من بدون گردانند عینک
چگونه این افلاک بدون گردانند میگردان غیا
پرسید گفت بیک توت زیرا که همه بیک طعم و بو
درنگ دارد کره میخورد ابریشم میدهد زنبور
میخورد عسل میدهد کاهو میخورد از او مشک از
خارج میشود کوسفند خورد شیر از او خارج
شود پس معلوم میشود صنایع حکمی هست که دیگر که
دلیل بر صنایع زنبور عسل یکمشتش بنفش و یکطرف
نوش از املا و مینیم پرسیدند فرمود عرف الله
بنقض العزائم و قطع الهمم غیر اینها که بسیار است
فصل دهم در وحدت صنایع امت
بعد از اینکه معلوم شد وجوه صنایع بدانکه وحدت
او نیز بدیهی فطریست و از خود او میجود او متحد
میشود چنانچه فرموده یا من دل علی ذاتی بذاته

فصل في

احتمال دواست و کثرت ندارد مگر بترکیب از همه
و بدون ترکیب محالست و ذکر شد که ترکیب و ذرات آن
الوجود محالست در بلند و پراکنده و حتم مانع ثابت
میشود با جمیع انبیاء و رسل و ضرورت جمیع
ادیان حق و بیدیده عقل معلوم است که نظام عالم
وجوه و اسطفا احوال عالم نمیشود بدون وحدت اله و
تعدد و که خدا در یکباره و در دو عالم در شهر و در
در یک ملک با عتلا خلل و اوضاع آنها کرد و
چون تواند بود که احوال آسمانها و زمینها بد خدا
منتظم گردد بلکه دو که با نود در یکخانه باعث فتاد
شود چنانچه برای شریفه شاهد است تو کان فیما
الهمه الا الله لغد و ایه شریفه ان فی خلق السموات
والارض اختلاف لللیل والنهار لا یات لایة الا بالآیة
بلکه ظری همه حیوانات و همه رو بیک خدا دارند و حق

امیر المؤمنین ع میفرماید که اگر خدای دیگری بود
میبایست کتابها و رسولان او نیز بنزد ما میباید
هرگاه یکصد بیت چهار هزار پیغمبر و سیصد و
شصت کتاب آسمانی از خدا برای معرفت خود و عباد
خود و هدایت خلق بفرستد و اگر خدای دیگر میبود
میبایست او نیز پیغمبر برای شناساندن خود و
عبادت خود بفرستد و حیثی است آنکه کسی نیامد معلوم
میشود که نیست یا اینکه کاینکه خدا فرستاده است
هر یک از آنها ایه کبری نشانه عظمی هستند بیک
او و ایشان معجزات قاهر فرستاده که عما حقول
معجزه ماخذ **فصل سیم** در بیان
صفات ثبوتیه و اثبات آنها بدانکه کمال و جمال و
الوجود از حد بیرون و از عدد افزون و از
صفت کمال و جمال که علما ذکر کرده اند صفاتی

فصل سیم

五

حیوة و علم و قدرت و مشیت و اراده و اختیار
 و سماع و بصر و کلام و بقاء و معنی حیوة آنست که
 موجودیست آن متصف بصفات مذکوره تواند
 شد و بقاء دوام وجود است از لا و ابتدا و علم دانستن
 است و قدرت توانا نیست بر کار بمبشتی که فعل
 و ترک هر دو از روی خواست و علم باشد و قول بآن
 علم و قدرت باین معنی ضدش جهل و عجز است و خدا
 لا ضد له است مدفوع است باینکه جهل و عجز از او
 عدم است نه وجود پس ضد نیست امر علمی و مشیت
 فعل و ترک و اراده تعلق گرفتن قصد بفعل یا
 ترک و اختیار ترجیح دادن فعل یا ترک پس اختیار
 متوسط میان مشیت و اراده است بجهت آنکه
 اول قصد بفعل یا ترک بعد از آن ترجیح یکی از آن دو
 بعد از آن اراده و عزم بر یکی از آن دو و سماع علم

بمفوعات و بصیر علم بمبصرات و کلام یعنی قدرت
بر خلق کلام پس اصول اینست که ما است علم و قدرت
و حیوة و این سه اگر چه شامل هر دة ما است ولیکن بحیث
تو غیب تر هیت عباد که مکلفند بتکالیف ما است
تا اینکه خوف و رعیت عباد بیشتر شود و دلیل بر
اثبات این اشیا بر واجب الوجود اینست که موجودی
موجود قطع نظر از موانع ممکن است تصاف با
صفات و ذات واجب بجز حقیقت وجود و موجود
محض است هیچ گونه ماهیتی و خصوصیتی غیر از محض
وجود و موجود ندارد پس ما فی ذاتنا آن صفات
مذکوره نیست و هر چه ممکن است در واجب الوجود
باشد باید بالفعل باشد نه بالقوة پس جمیع صفات
باید راو بالفعل باشد دلیل دیگر اینکه این صفات
برای موجود لا محاله شرف و جلالند و جایز است که

مقتضی اینست که در این باب صاحب صفات شرف
جمال باشد و هوالمطم اما کیفیت اتصاف واجب الوجود
با این صفات بدین طریقست که تمام این صفات عین
ذات اوست بجهت آنکه واجب الوجود متصف بوجود
است بحد خود پس متصف است با این صفات بخودی
خود بر چنانچه ذات خود هم وجود اهرم موجود هم
چنین ذات او بمحض ذات خود هم حیوة اهرم حق هم
بقیة است و هم با هم علم است و هم عالم هم قلد
و هم در و همچنین همه صفات جمال و کمال دلیل
دیگر اگر این صفات با یکی از آنها زاید بر ذات نباشد
پس ذات بنفسها خالی از آنست و در حصول محتاج
بغیر خواهد بود تعالی الله عن الاحتیاج پس همه
صفات یکصفتند آن یکصفت بمحض ذات است

بے تعدد و کثرت و تفاوت علاوه آنکه اخبار اهل بیت
علیهم السلام در این مطلب ظاهر و متواتر است پس واجب
الوجود بمحض ذات خود را میداند و بطریق عام که غیر
ذات اوست و بذات خود دارد همه چیز غیر خود را از
ازل تا ابد میداند و هیچ چیز در عالم او مشتبیه بدیگر
نمیشود و هم چنین در ازل بنفس ذات خود قدرت دارد
بر همه چیز حق بر محالات و ممکنات اگر چه آنها قابلت
ندارند

فصل چهارم در بیان وجوب

خبر بمحض است و از صفات نفس و ذوالمنزه است
اما اول بجهت آنکه ذات واجب الوجود بمحض وجود است
و وجود خبر بمحض است و هیچگونه شریعت در او نیست
دیگر آنکه هیچ شک در اینست که بعض وجودات خبر است
البته مثل وجود انبیاء و اولیاء و ملائکه بمحض ذات
وجودها و اگر بعض وجودات نیز شر باشد خالی از

مقتضی اینست که در این باب صاحب صفات شرف
جمال باشد و هوالمطم اما کیفیت اتصاف واجب الوجود
با این صفات بدین طریقست که تمام این صفات عین
ذات اوست بجهت آنکه واجب الوجود متصف بوجود
است بحد خود پس متصف است با این صفات بخودی
خود بر چنانچه ذات خود هم وجود اهرم موجود هم
چنین ذات او بمحض ذات خود هم حیوة اهرم حق هم
بقیة است و هم با هم علم است و هم عالم هم قلد
و هم در و همچنین همه صفات جمال و کمال دلیل
دیگر اگر این صفات با یکی از آنها زاید بر ذات نباشد
پس ذات بنفسها خالی از آنست و در حصول محتاج
بغیر خواهد بود تعالی الله عن الاحتیاج پس همه
صفات یکصفتند آن یکصفت بمحض ذات است

بمقایب الایمان عرض کردند صف لنا ربك فرمود
 ان ربي لطيف الرحمة وكثير البراءة جليل الجلال قبل
 كل شيء وليس قبله شيء بعد كل شيء ولا بقا لشيء بعد
 ظاهر لا بناء وبداية مباشرة باطن لا عن الاتصال و
 المجاوزة سمع بلا اله بصير بلا حلق لا يحد الصفات
 ولا ماخذ التنا الفيد وجود ولا بد لا ذلته والله
 ابن الابن لا يقال له ابن والذى كيف الكيف ولا
 يقال له كيف ونا بد انت كرا حكا كنه ذات وراى
 شناسد بجهت انك تا كنه ادا لك بكنه نداشنه باشد نشو
 اوزا بكنه حقيقه شناسد اهد محيط بمحضت او
 حته بغير اخر الزمان كه اشرف مخلوقات و افضل
 غار فانت فرمود ما عرفناك حق معرفتك و خدا تو
 ما قدرنا الله حق قدره و فرمود بغير رب ذات محتر
 چنانچه فرمودند تبارك الله من لا عقل يدركه ولا

نصود

نصوده الا وهام والفكر وايضا فيك يا اغلوطة
 الفكرى تاه فكرى انفضى عمرى سافوت ذيك
 فنا وبحثا لا اذى السفر رجعت حسرنا وفت لا اخلو
 حين ولا اثر فلي الله الاول نعوذ انك المغلوب بالنظر
 قال اخرايض فيك ما انجوبة الكون عند الفكر كليل
 انت بلبلت ذوى اللب حيرت العقول كلما قال
 فكرى فيك شرافرميلا وچنانچه بعقل هيد نشو
 و بچشم ديد نميشود ببار خواست ظاهر مثل مع
 و شامه و ذائقه و لامسه ببار قواى باطنه مثل
 فاهمه حافظه متخيله متصرفه اذراك ان نتوان كرد
 و نا بد انت كه خداوند جل و علا عمل حوادث
 كه احوال مختلفه بر او وارد شود مثل سهوشيا
 و خواب و دل تنگى و سختى و امانت و دلالت و اله و
 درد و سيارى و جوارى و برى و خود و ندا شامد و

جامع

نصوده الا وهام والفكر وايضا فيك يا اغلوطة
 الفكرى تاه فكرى انفضى عمرى سافوت ذيك
 فنا وبحثا لا اذى السفر رجعت حسرنا وفت لا اخلو
 حين ولا اثر فلي الله الاول نعوذ انك المغلوب بالنظر
 قال اخرايض فيك ما انجوبة الكون عند الفكر كليل
 انت بلبلت ذوى اللب حيرت العقول كلما قال
 فكرى فيك شرافرميلا وچنانچه بعقل هيد نشو
 و بچشم ديد نميشود ببار خواست ظاهر مثل مع
 و شامه و ذائقه و لامسه ببار قواى باطنه مثل
 فاهمه حافظه متخيله متصرفه اذراك ان نتوان كرد
 و نا بد انت كه خداوند جل و علا عمل حوادث
 كه احوال مختلفه بر او وارد شود مثل سهوشيا
 و خواب و دل تنگى و سختى و امانت و دلالت و اله و
 درد و سيارى و جوارى و برى و خود و ندا شامد و

و غیر اما نه اگر مردم مجبور باشند هنی معنی ندارد
اما چهارم پس میگویم شاید تکلیفا و دعوات از جمله
اسباب حصول اصلح باشد یا اینک اینها اسباب تری است
و رسیدن به مراتب علیه و سعادت و کرامت و خلاق
سببه و ملکات کریمه شود و باین وسیله مستعد
فضل و انعام و احسان و اکرام گردد و جواب کلیه
از جمیع شبهها آنکه بعد از اینکه معلوم شد بارک
قاطع غایت علم و قدر و عدل و غنائی و جواد و
جناب او هر چه میکند فها بت صلاح و شرف است
نسبت باینکه کرده اگر چه فافهمیم جهت او را و فهم ما
قاصر باشد از رسیدن به جهت دکنه او و لطف ایضا
بر خدا لازم است و لطف است که بسبب اتیان با او
و نواهی آسان شود و مجاهد نباشد بآیات آن و
استحقاق ثواب و عقاب از این باب است و الله اعلم

و غیر اما نه اگر مردم مجبور باشند هنی معنی ندارد
اما چهارم پس میگویم شاید تکلیفا و دعوات از جمله
اسباب حصول اصلح باشد یا اینک اینها اسباب تری است
و رسیدن به مراتب علیه و سعادت و کرامت و خلاق
سببه و ملکات کریمه شود و باین وسیله مستعد
فضل و انعام و احسان و اکرام گردد و جواب کلیه
از جمیع شبهها آنکه بعد از اینکه معلوم شد بارک
قاطع غایت علم و قدر و عدل و غنائی و جواد و
جناب او هر چه میکند فها بت صلاح و شرف است
نسبت باینکه کرده اگر چه فافهمیم جهت او را و فهم ما
قاصر باشد از رسیدن به جهت دکنه او و لطف ایضا
بر خدا لازم است و لطف است که بسبب اتیان با او
و نواهی آسان شود و مجاهد نباشد بآیات آن و
استحقاق ثواب و عقاب از این باب است و الله اعلم

فصل سیم

در آنکه واجب است افعال پروردگار
منزه باشد از ظلم و شر بدلیل آنکه صد و هفتاد و یک
خود البته مناسبتی میان او و فعل باید باشد و واجب است
محض خیر است پس هیچگونه مناسبتی میان جناب او
و میان فعل شر و قبیح نتواند بود و دلیل دیگر آنکه
صد و افعال ظلم و شر از فاعل با جهل فاعل بآنها و
اثر آنها و با حاجت او بآنها و یا عجز او از دیدن آنها
و از تغییر آنها بمقابله ایشان و بعد از اینکه ثابت شد که
واجب تعالی شان غنی مطلق و قادر مطلق است
پس هیچگونه این افعال در او نتوان بود و دلیل دیگر آنکه
فاعل این افعال از هر کس خصوصاً با وجود علم و قدرت
و غنی مستحق دم و ملامت بالضرورة و این معنی بر
او محالست و دلیل دیگر آنکه از واجب الوجود خیر و
عدل البته صادر شده پس اگر صد و هفتاد و یک

و غیر اما نه اگر مردم مجبور باشند هنی معنی ندارد
اما چهارم پس میگویم شاید تکلیفا و دعوات از جمله
اسباب حصول اصلح باشد یا اینک اینها اسباب تری است
و رسیدن به مراتب علیه و سعادت و کرامت و خلاق
سببه و ملکات کریمه شود و باین وسیله مستعد
فضل و انعام و احسان و اکرام گردد و جواب کلیه
از جمیع شبهها آنکه بعد از اینکه معلوم شد بارک
قاطع غایت علم و قدر و عدل و غنائی و جواد و
جناب او هر چه میکند فها بت صلاح و شرف است
نسبت باینکه کرده اگر چه فافهمیم جهت او را و فهم ما
قاصر باشد از رسیدن به جهت دکنه او و لطف ایضا
بر خدا لازم است و لطف است که بسبب اتیان با او
و نواهی آسان شود و مجاهد نباشد بآیات آن و
استحقاق ثواب و عقاب از این باب است و الله اعلم

و غیر اما نه اگر مردم مجبور باشند هنی معنی ندارد
اما چهارم پس میگویم شاید تکلیفا و دعوات از جمله
اسباب حصول اصلح باشد یا اینک اینها اسباب تری است
و رسیدن به مراتب علیه و سعادت و کرامت و خلاق
سببه و ملکات کریمه شود و باین وسیله مستعد
فضل و انعام و احسان و اکرام گردد و جواب کلیه
از جمیع شبهها آنکه بعد از اینکه معلوم شد بارک
قاطع غایت علم و قدر و عدل و غنائی و جواد و
جناب او هر چه میکند فها بت صلاح و شرف است
نسبت باینکه کرده اگر چه فافهمیم جهت او را و فهم ما
قاصر باشد از رسیدن به جهت دکنه او و لطف ایضا
بر خدا لازم است و لطف است که بسبب اتیان با او
و نواهی آسان شود و مجاهد نباشد بآیات آن و
استحقاق ثواب و عقاب از این باب است و الله اعلم

ممكن ان يكون هذا

همه این متغایلات در اوج نایب حق مذهب
 عبادت است که صد رنفل از بند در هر وقت موقوف
 بحدت مری و انوقت مخصوص از خارج ذات و بقدر
 اختیار عید که در انوقت علت فعل عید تمام شود
 و صد رش واجب گردد پس فعل در عید مستقل
 نباشد و صد رنفل بجهتی که اراده و اختیار
 حق را هیچ در آن اثر نباشد و لیکن فاعل فعل بند
 است حقیقه خواه خیر خواه شر خواه طاعت و خوا
 معصیت بلکه هر که جزئی و حرکت و سکونیکه متا
 می شود از بند ار خود او است لیکن با اراده و اذن خدا
 می باشد و بی اراده و اذن خدا از او صادر نمیشود
 بجهت آنکه اگر فاعل فعل حقیقه عید نباشد ابد
 لازم می آید و اگر عید مستقل نباشد تقویض لازم
 آید و این هر دو باطل پس فاعل حقیقه عید خود شر

اما مستقل نیست بلکه محتاج است به مور خارج
 از ذات خودش که آن امور از جانب قضا است مثل
 اراده خدا و داد و قدرت بعد از این معنی ازین
 الامر بر اینست که هر مود لا جبر و لا تقویض بل امر
 الامرین و الحاصل آنکه وجود و تعدی خصوص فعل
 و طاعت و معصیت بذات عید است و از جانب
 خدا امر و نهی و اعتنا قوت و توفیق و هدایت و
 اراده طریق خبر و شر که هم بطبع داده هم بغایض و
 هیچ کدام را در این اشیا ترجیح بر دیگری نداده و لیکن
 مطیع بسبب طاعت حیات و خبر میکند و عا
 بسبب جنت طاعت اختیار شر و معصیت کند و تقویض
 در این مسئله پیش از این مذکور است و الله اعلم
 الاسبیل الرشاد و هو بحقایق الامور اصل
 در نبوت است و در آن چند فصل است

فاعل عید است و در هر وقت موقوف
 بحدت مری و انوقت مخصوص از خارج ذات و بقدر
 اختیار عید که در انوقت علت فعل عید تمام شود
 و صد رش واجب گردد پس فعل در عید مستقل
 نباشد و صد رنفل بجهتی که اراده و اختیار
 حق را هیچ در آن اثر نباشد و لیکن فاعل فعل بند
 است حقیقه خواه خیر خواه شر خواه طاعت و خوا
 معصیت بلکه هر که جزئی و حرکت و سکونیکه متا
 می شود از بند ار خود او است لیکن با اراده و اذن خدا
 می باشد و بی اراده و اذن خدا از او صادر نمیشود
 بجهت آنکه اگر فاعل فعل حقیقه عید نباشد ابد
 لازم می آید و اگر عید مستقل نباشد تقویض لازم
 آید و این هر دو باطل پس فاعل حقیقه عید خود شر

فاعل عید است و در هر وقت موقوف
 بحدت مری و انوقت مخصوص از خارج ذات و بقدر
 اختیار عید که در انوقت علت فعل عید تمام شود
 و صد رش واجب گردد پس فعل در عید مستقل
 نباشد و صد رنفل بجهتی که اراده و اختیار
 حق را هیچ در آن اثر نباشد و لیکن فاعل فعل بند
 است حقیقه خواه خیر خواه شر خواه طاعت و خوا
 معصیت بلکه هر که جزئی و حرکت و سکونیکه متا
 می شود از بند ار خود او است لیکن با اراده و اذن خدا
 می باشد و بی اراده و اذن خدا از او صادر نمیشود
 بجهت آنکه اگر فاعل فعل حقیقه عید نباشد ابد
 لازم می آید و اگر عید مستقل نباشد تقویض لازم
 آید و این هر دو باطل پس فاعل حقیقه عید خود شر

فاعل عید است و در هر وقت موقوف
 بحدت مری و انوقت مخصوص از خارج ذات و بقدر
 اختیار عید که در انوقت علت فعل عید تمام شود
 و صد رش واجب گردد پس فعل در عید مستقل
 نباشد و صد رنفل بجهتی که اراده و اختیار
 حق را هیچ در آن اثر نباشد و لیکن فاعل فعل بند
 است حقیقه خواه خیر خواه شر خواه طاعت و خوا
 معصیت بلکه هر که جزئی و حرکت و سکونیکه متا
 می شود از بند ار خود او است لیکن با اراده و اذن خدا
 می باشد و بی اراده و اذن خدا از او صادر نمیشود
 بجهت آنکه اگر فاعل فعل حقیقه عید نباشد ابد
 لازم می آید و اگر عید مستقل نباشد تقویض لازم
 آید و این هر دو باطل پس فاعل حقیقه عید خود شر

از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات
و از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات

فصل اول در بیان وجوب معرفت خدا
اینجا بر خداوند بدانکه مراد از نبوی اعتقاد و وجوب
بعثت انبیا و تصدیق ایشان در همه اخبار و احکام و
بدانکه یکی نیست در وجوب بعثت انبیا بچند دلیل
اول آنکه معلوم است که بی نوع انسان شرف تمام مخلوقات
و انواع کائنات و ممتاز با شرف خواص و افضل
صفات و محض و صریح و معرفت الهی و دانستن اشیا
کما هی قابل تره بمذاج فضل و کمال و انقائا بمقارح جمال
جلالت و ادراک اینها بمقارح معرفت و وقوف بر چند چیز اول
متفکر شدن بوجوب این مرتبه امکان حصول ایندجه چون
انسان بلذات ظاهری جسمانی مشغول و شهوات حیوانیه
بر طبیعت ایشان غالب است لهذا عقل ایشان مغلوب و مثل
کسی که خواب فیه یا بهوش شده و پیرا بداید کسی باشد
که او را از خواب غفلت بیدار کند و درویم آنکه بعد از آن

کردن

از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات
و از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات

کردن و شناساندن عظمیت مقام علم و کمال باید کسی
تهدید و وعید و موعظه کند و او را و دارد و رسیدن آن
مقام است بدانکه حصول ایندجه موقوف بتکمیل قوه
نظری عملی که بمنزله دو بالند از برای روح است و تکمیل
قوه نظری موقوف بشناختن خدا و معرفت اشیا
کما هی که صنایع شریفه خدا بند و تکمیل قوه عملی بخلق
با خلاق حسنه و تحلی از اوصاف مبهمه و تحلی با افعال صالحه
و برتری از اعمال ظالمه و مستلزم آنکه تنظر بحصول اینها
و تصدیق تحصیل این مرتبه علم و دانستن محالست زیرا که
عقل بخودی خود راه ندارد مگر آنکه هاد و دلیل
غایب از خدا بفرستد و دلیل دیگر آنکه این اجتماع هر دو
کثرت معاملات و معاضات میان ایشان با اختلاف راهها
و طمعها و حرص و حسد بالضرورة محتاجند بر این نوع
نزاع و اصلاح ذات البین بر پیش و تا کی عالم حق هرگز

دریاست

از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات
و از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات

از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات
و از آنکه در این کتاب
نویسندگان و مکتوبات

مردم بود بر داشته شود و الله العالم **فصل**
سیم در معنی عصمت بدانکه مراد از عصمت آن
 است که خدا بتم کبر ابر طاعت جبر کند و از معصیت جبر
 نازد دارد و الا لازم می آید که معصم مجبور نباشد مستحو
 ل بر و ثواب فضل و کمال نباشد زیرا که هر کس را که خدا مجبور
 کند معصوم بشود بلکه معنی عصمت آنست که انسان بجهة
 قوه عقل و حده ذکا و کمال اهتمام و طاعت بسیار
 تصفیه قلب از هه او هووس و ترکیه نفس از غیر خدا امریه
 رسد که تمام ظاهر و باطن او مستغرق طاعت و رضا
 الهی شود و تمام اعضا آن مشغول ملاحظه جناب او
 باشد و بالکلیه از همه جزئیات و کلیات احوال و اما
 و اما مال خود منقطع باشد و هیچ را ضو نباشد مگر
 آنچه او را عین شود و هیچ چیز نخواهد مگر او بخواهد و چون
 بایستقام رسد لحظه از او غافل نشود و تمام حرکات

وسکات

وسکات او بامر و رعنا او میبندد مثل کسی که در نزد
 پادشاهی در کمال محبت و شفقت احسان و امتیاز بود
 باشد و آن پادشاه در نهایت سطوت و قدر و سلطان
 نباشد غایت محبت و شفقت پادشاه با او داشته باشد
 چنین کسی محالست خلا رضای او کاری بکند یکی از جهت
 محبت بآن پادشاه زیرا که دوست خدا را دشمن دوست
 نمیکند یکی از جهت شرم و حیاء بلکه البته را و مخالفت او
 نمیکند گفت در حضور او و یکی دیگر از جهت خوف زیرا که
 هر که قرینش پیش خویش بیشتر و الحاصل آنکه طیبیت و
 تقدس نفس و طهارت و پاکیزگی ذات معصم مانع از
 نه این که قدرت ندارد بلکه رغبت و مشیت ندارد و باید
 دانست که عبادت او محض خدا است و هیچ غرض ندارد
 بلکه خالصا لوجه است چنانچه عرض میکند الهی ما عبدک
 خوفا من نارک و لا طمعاً فی جنتک بل و حدیثک اهلاً

بمعصیت

مردم بود بر داشته شود و الله العالم **فصل**
سیم در معنی عصمت بدانکه مراد از عصمت نرا
است که خدا بقدر کمال بر طاعت خیر کند و از معصیت خیر
نازدارد و الا لازم می آید که معصم مجبور باشد مستحو
لیر و ثواب فضل و کمال نباشد زیرا که هر کس را که خدا ^{مجبور}
کند معصوم میشود بلکه معنی عصمت آنست که از آفت
قیه عقل و حده ذکا و کمال اهتمام و طاعت بسیار
تصفیه قلب از هوا و هوس و ترکیه نفس از غیر خدا برتر
رسد که تمام ظاهر و باطن او متفرق طاعت و رضا
اطه شود و تمام اعضا آن مشغول ملاحظه جناب او
باشد و بالکل از همه جزئیات و کلیات احوال و امان
و امان خود منقطع باشد و هیچ راضو نباشد مگر
بآنچه او راضی شود و هیچ چیز نخواهد مگر او بخواهد و چون
باین مقام رسد لحظه از او غافل نشود و تمام حرکات

وسکات

وسکات او بامر و رضا او میبندد مثل کسی که در نزد
پادشاهی در کمال محبت و شفقت اخلاص و امتثال بود
باشد آن پادشاه در نهایت سلطنت قدر و سلطنت
ناشد غایت محبت و شفقت پادشاه با او داشته باشد
چنین کس عیالش خلا رضای او کاری بکند یکی از محبت
محبت بآن پادشاه زیرا که دوست خلا و رضا دوست
میکند یکی از جهت شرم و حیا بلکه البته را و محالفت ^{غیاب}
نمیکند کیف در حضور او و یکی دیگر از جهت خوف زیرا که
هر که قرینش پیش خوفش بیشتر و الحاصل آنکه طیب و
تقدس نفس و طهارت و پاکیزگی ذات معصم مانع از ^{عصمت}
نه این که قدرت ندارد بلکه رغبت و مشیت ندارد و نباید
داشت که عبادت او محض خدا است و هیچ غرض ندارد
بلکه خالصا لوجه است چنانچه عرض میکند اهل حق عبادت
خوفا من نار که لا طمعاً فی جنتک بل و حدیث اهل

للمر

بمعصیت

مف
مف
مف

للعبادۃ فعبادتک و این تمام کالات و هیچ شنبه
نقد و جبر و ادبیت الله العالم **فصل** چهارم
در طریق معرفت نبی بدانکه طریق معرفت صد نبوت
مختصر اینجمله زیرا که نبوت ربانیت است از الله پس با
مقارن باشد با امر او و فعل او تا دلالت کند بر صدگان
دعوی بر مردم لازم شود اطاعتش و معجزه است که حق
عادت باشد و سادت الله جاری شود بر حدیث و عادت
بر اسباب و آن اسباب که عادت جای شده بر جوان امور
بآن اسباب و آن سبب است یکی اسباب غصه و سبب که
شدن آیت زاتر و خاموش شدن آتش از آب پاک و غیر
اسباب سبب و مثلی که مرشدان نباشند و سرحد شدن
زمنه اسیم اسباب که مرکب و مزوج میان اسباب
سماوی و غصه مثل فتور و در سید بناات و صیوها
در فضیله پس هر امر یکی از اسباب ثلثه مذکور

حادث

در نبوت است

حادث شود داخل امور عادی است و دلالت بر صد نبوت
نکند هر چند حق نباشد سببش مثل سحر و شعبه پس معجزه نبوت
از اسباب خارج از مجرای عادت و آن امور است که با سبب مذکور
نباشد مثل شوق القمر و رد شمس و تسبیح حصاة و امثال اینها و
که ظاهر است که مؤثر در این امور هیچ یک از اسباب سماوی و غصه
نبست بلکه محض اراده و مشیت الهی است پس اگر معرفت بدو نبوت
یا امامت شد معجزه است و اگر مقدار داشت کرامت امثال ما مدد هر
واحضا آصف بن برخیا تحت بلقیس و معجزه تا قبل از بعثت ظاهر
شود مثل معجزات ولادت پیغمبر اسم آن را خاص است بمعنی انظار
دادن بطنه انظار میدهند مردم را باینکه امری حادث میشود و اگر کاذب
ادعای نبوت کنند و اطهار معجزه کنند اما بخلاف مدعا او نباشد انهم
آن معجزه مکذبه است چنانچه از مسیله کذاب نقل شده که برای
اعوذ دعا گوید هر دو چشمش کور شد آیت هر دو چاک کرد انداخت
که آبش زیاد شود و فوراً خشک شد **فصل** پنجم
افضل بودن انبیا از جمیع امت بدانکه باید پیغمبر افضل باشد
از جمیع امت خود و اعلم از همه نباشد زیرا که تفضل مفضل بر تفضل
عقلاً قبیح است و باید ظالم نباشد بجمیع علوی که امت باو عبادت
و باید بصفات کمالیه موصوف نباشد مانند کمال عقل و فطانت
عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و عباد
صلحاء و علماء و اهل دین و منزه نباشد از صفات ذمه منزه

ک

بالفردی و بعد می شود چنانچه شد هینکه یا از من اقلی ما نیت الخ نازل
شد در منتهای معانی سبعة راسب کندی و پنهان کرد نازل خجالت
و قال لا الان بالبنکه در هر عصری شمان بسیار بودند و انستند با
بن معلوم شد که این کلام بشر نیست فعل خدایت اگر آنحضرت پیغمبر
بنود چنین امر بر زبان ^{خدا} جاری نمیکرد و الا اغراب کذب دروغ و اضلال
حق لازم می آمد و آن قبیح است و من عن القبح علاوة آنکه از جهات
منعده غیر از جهت فصاحت و بلاغت خلوت که اگر جمعی زبان بشنود
امیان آنرا از سخنان دیگر می فهمد و هر قدر از آن در میان کلام فصیح
و انشودمانند با قوت و قیام و فعل بدخشان و قیام تا بان می رسد
و جمیع فصحا عدنان و بلغا فطمان از غان بغضاحت و نمودند و تمام
اهل عربیت استشهاد با و میکنند اثبات اعجاز آن میتوان نمود اول
جهت غرابت اسلوب و که استکاز فصحا و بلغا باین نظم عجیب شبیه باین
اسلوب غریب نیارزدند و همه از غرابت اسلوب او متحیر بودند و هم عهد
اختلاف در او چنانچه فرموده ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه
اختلافًا كثيرًا از اختلاف در حکم دارد در مضمون با اینکه گویند
صاحبان منا خط و سواد بنویسند و اکثر نویسندگانش مشاوشین
بودند و اختلاف در فصاحت و بلاغت زیرا که هر فارسی و خطبه انشا
کنند بلا کجری از طهور و باطل است و کلامی که از اول تا آخر همه را غلا
درجه بلاغت باشد نیست مگر از افاض در حکم سیم از جهات اشمال
از بر معانی و بلاغت زیرا که آنوقت در زبان عرب خصوص اهل مکة

علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با احکام و علمای یهود و سب
اهل کتاب معاشرت نکرد و همیشه در سفر بود بجهت تجارت یا برای
کوشش و آنچه حکما در چندین هزار سال در معانی الهی فکر کرده اند در
هر سوره و آیه با حسن و جویبار کرده و امری که مخالف عقول سلیمه و انما
منطقه نباشد در او نیست و عربی که مشهور آفاق بودند بعد فهم
علم و ادب مضبوط ساکنان عالم کرد بدند و علم و ادب از زمان پیغمبر
و علما جهان در کتاب با ایمان محتاج با ایشان شد چهارم از جهت
اشمال آن بر ادب کرمه و شرایع قوم زیرا که آنچه حکما و علما فکر کرده
در سالها بجهت دفع نزاع و جدال در قرآن و این محکم ذکر کرده در
معاملات و مناکحات و معاشرت و مواریث و حدود و احکام و حلال
و حرام که احکام بهتر از آن نیارزده و نمیتواند و در پیغمبر اشمال آن
بر قصص و حکایات انبیاء سابقه و قرون ماضیه که احکام معلوم
نبوده ششم از جهت خواص که در آیات و سوره ها متکشف در دنیا
و علاج امراض و کشف همها و غمها است هفتم از جهت اشمال آن بر
اخبار مغیبه که احکام غیر از خدا نمیدانستند و غیر ذلك من المعجزات اما
قسم دوم که معجزه ظاهره بالمعنی باشد یعنی از مجموع آنها قطع حاصل
میشود بصدر معجزات کثیره از آن حضرت و آنها اموری چندند که هر یک
از آنها بر تقدیر شوق خاص و عادت و معجزه است هر یک از آنها
مستفیض و قریب بتواتر است و زیاده از هزار معجزه است و زیاده از
پنجاء معجزه بدند آنحضرت مثل آنکه سوخته نو و از جبین نور

در نبوت گشت

۱۰ ساطع مثل ماه شب چهارده بر در و دیوار میتابد ۱۱ دست مبارک
دقی بلند میکرد در شب مثلده شمع روشن میآید ۱۲ بو خوش آن
حضرت چنان بود که اندامی عطر کرد بوی خوش تاسه و نظا هر بود
۱۳ از عرق آنحضرت جمعی گردید بهترین عطرها بوده آید هن مبارک
دنیاهای دینان آبان مشک خوش بود بود ۱۴ آنحضرت را در آفتاب
سایه نبود ۱۵ تا هر که راه میرفت هر چه بلند بود آنحضرت بکسر
و کردن بلند تر بود ۱۶ آنکه پوشیده از بالای سرش بود مرغ
از بالای سرش عبور میکرد ۱۷ پشه و مکر بر روی مبارکش نمی نشست
۱۸ از پشت سرش یک مثل پشه روی ۱۹ خواب بیداریش بکس
بود ۲۰ ملائکه را میبید ۲۱ هر چه در خاطر میگذشت میبید
۲۲ بوی بهر که میام شیرین و غیر سیدها آب هن را در جام آب
انگشت بر آب میشد آب هن مبارک بهر که میآید شقایق یافت
دست مبارکش بطعای پیر سید برکت میکرد ۲۳ از طعام قلیل میل
یکباره جماعت کثیر را سیر کرد و از یکک صاع جو و بر خاله خا بر زیاد
از هفتصد نفر را سیر کرد ۲۴ جمیع لغات را میفهمید ۲۵ جمیع لغات
تکلم میکرد ۲۶ هفت مؤسسه و محاسنش بهر سید بود که مثل آفتاب
میل خشد ۲۷ هر نبوت بر پشت مبارکش بود ۲۸ مثل آفتاب
هر نبوت میگشید ۲۹ آید از میان آنکشان شر جبار شد جماعت بسیار
سیراب شد ۳۰ بشاره آنکه راه را بدینم کرد ۳۱ سنگریزه در
دست مبارکش است ۳۲ مرد میشدند و تبسم سنگریزه را

در نبوت گشت

۳۳ خت کرده بنیامند ۳۴ تا فیرم زایشه شد ۳۵ سوزشید
متولد شد ۳۶ بیاز بین آمدن در وقت تولد ۳۷ پالدا از آتش
دعیه متولد شد ۳۸ چون برین آمد چهارم معطر کرده ۳۹ روی بکس
بجای رفت وقت تولد ۴۰ سر از سجده برداشته سبب و آسمان بلند
کرد بعض متولد شد ۴۱ افراد بود خدایت خداوند سالت خود کرد
در حالت تولد ۴۲ نور آنحضرت در وقت تولد ظاهر شد که مشرق
و مغرب عالم را روشن کرد ۴۳ هر که محتمل شد ۴۴ خواب شیطان هر که
ندید ۴۵ فضله که از آنحضرت ساطع شد بوی مشک و عنبه میبید
۴۶ که فضله آنحضرت را میدید ۴۷ آنکه زمین مامو بود از آفرینش
۴۸ هر چهار پایه که سوار میشد هوار میشد ۴۹ آنکه انجمنان پیش
عیشده پیش جوان بود ۵۰ آنکه که فتنه مقاومت آنحضرت را ندید
۵۱ بر هر سنگ و کلوخ که میگذشت میبید ۵۲ آنکه سنگ را خلو
بر آنحضرت سلا میکرد ۵۳ آنکه در طفولیت ماه کهواره آنحضرت
بجنبانید ۵۴ آنکه اگر برین نرم راه میرفت او را پیش ظاهر نبود ۵۵ آنکه
رستک و زمین سخت که راه میرفت او را پیش ظاهر بود ۵۶ آنکه
حققتا مهابتی از آنحضرت بدینا انداخته بود با آن تواضع و شفقت
مرحمت که داشت که هر وی مبارکش نظر نمیتوانست کرد ۵۷ هر کاز
منافق که میبید آنحضرت را از بیم میبزدید ۵۸ از دونه راه و عباد
دل کافران او میکرد ۵۹ از هر درگاه کوتاهی که داخل میشد که مبارک
نم نمیکرد خود درگاه بلند میشد اما معجزان غیر از آنحضرت پیشین

در کبوت

قسم است قسم اول معجزات تولدش و آنها بنیاد آ منع شیاطین
از صغیر و بزرگ آنها ۱ پیر شهاب اذ آسمانها بر شیاطین نودن ۲ بر
شدن علم کاهنان ۳ ضعف سحرهای حیران ۴ پرواضادین بهمان
طایف کسی پادشاهیم ۵ افتادن پیمانها ۶ از میانش شکست خوردن
و تارین و دوحه شده تا حال شکستی بغیر از آن ندادند ۷ خرابی قصر
دجله ۸ بریان شدن آب در دجله بغداد ۹ خشک شدن دریاچه شاما
و الحال بجای آن نمک و اویست خرد یک کاشان ۱۰ خاموش شدن
آتشکده فارس که هزار سال روشن بود ۱۱ جاری شدن رودخانه
شان که سالها خشک بود ۱۲ منتشر شدن نور در تمام عالم و طرف
سرنوشتن غمهای پادشاهان عالم ۱۳ لال شدن تمام سلاطین تا
سده ۱۴ حاضر شدن ملائکه مقربین و ارواح صغیرا و پیغمبران در
وقت ولادتش ۱۵ نازل شدن رضوان بهشت و حیوانان در آتش
حاضر کردن خوربان ابرق و طشتها از طلا و نقره و زرد مهبش ۱۶ برآ
آمدن شریکها از بهشت آوردن که او نوشید ۱۷ غسل دادن حضرت را
با آبهای مهبش ۱۸ معطر کردن حضرت با بجزایا مهبش ۱۹ مهر بنو تراب بر
حضرت نهادن ۲۰ در حیرت سفید مهبش حضرت را بچید ۲۱ در سندان
مهبش حضرت را بچید ۲۲ اودا عرض کردند ملائکه و دو خانیا ۲۳
بر آنحضرت سلا کردند و صلوات فرستادند و سجده کردند ۲۴ منادامه بر
پادشاهان نالای بردند اهل آسمانها بر او درود و محبت گفتند و درایا
کردند ۲۵ چهار زن کعبه بجانب حجره آنحضرت تعظیم کردند ۲۶ پنهان شدن

در نبوت است

کعبه بر پیر افتادند بطرف در ایشان و غیر آنها بنیاد است قسم دوم معجزات
متعلقه با حرام علویه ۱ اول شوال قمر ۲ در شمس ۳ در یمن مشا و
در شب لا اذ آنحضرت ۴ نازل شدن ستاره در خانه امیر ۵ نازل
شدن مانند مکرر ۶ نازل شدن صواعق و عقوبات از برای بعضی
۷ فرود آمدن سنگ بر سر دشمنش ۸ نازل شدن ملائکه بر آبریش ۹
نازل شدن باران برای ثبات قدم اصحابش ۱۰ نازل شدن روح ملائکه
دیگر بر آنحضرت و غیر آنها قسم سیم معجزات متعلقه بحجرات اطاعت
حجرات ۱ اطاعت نمودن نبایات ۲ ناله کردن چوبخانه که حضرت بر
آن ایست میزداد و موعظه می نمود ۳ بریدن آمدن رطبه انکور در غیر فصل از
مسجد ۴ آمدن درخت ۵ سیر شدن و میو دادن درخت خشک ۶ بر افتادن
بها و تعظیم نمودن با شاره حضرت ۷ سلا کردن سنگها ۸ سلا کردن
نمودن درختها در وقت عبور آنحضرت ۹ زراعت نمودن درختهای خرم و قور
مکبر شدن و میوه دادن در وقت خیزد سلمان ۱۰ تغییر کردن آند درختها
با قلم مختلفه خرمها ۱۱ فرو بردن زمین باها اسب سراقه را استوار
شدن و بگردن ابو جهل افتادن سنگ که بر کشتن برداشته بود ۱۲ آمدن
سنگ از خانه ابو جهل در هوا بالا غلا ابو جهل ۱۳ بلند شدن خانه
بر سر جماعتی از یهود ۱۴ ملو شدن از آب یک کوه ابو قیس دریا
شدن برای جماعت یهود و غیر آنها بنیاد است قسم چهارم معجزات متعلقه
با آنحضرت مانند اهو و شمر و کرک و سوسمار و بزغال و بران و ناکه
آنحضرت در شب عقبه و لا لک نمودن شیر سفید غلام حضرت را بر راه

وایشان نیز بسیار است قسم بیستم متجارب شدن دعا آنحضرت مثل رفتن
شدن مردگان و پیداشدن کودکان و شفا یافتن بیماران و این قسم هم
بسیار است قسم سی و نهم استیلائی آنحضرت بر شیاطین و اجنه و ایمان آوردن
ایشان قسم هفتم استیلائی آنحضرت بر شیاطین و اجنه و ایمان آوردن
اجنه قسم ششم خبر دادن ارامو پنهان از گذشتن ایشان مثل غلبه
اندوختن بنی امیه که هزاران سال در وقت بنی عباس مظلوم شدن
اهل بیت زمانند و شهادت شد امیر و حسین و کیفیت شهادت هر
یک و انقراض ملک پادشاهان بنی عباس و بقا دولت نصاریج و خبر دادن
از شهادت امام رضا و مدح و ثناء شد آنحضرت حدیث طوس و خبر دادن
از شهادت عمار و در خدمت امیر و خبر دادن از جنگ امیر با عاصی
و طلحه و زبیر و مغیره و خوارج و خبر دادن از مظلومی ابوذر و بیرون
کردن او از مدینه و مردن در دوزخ و آتش و آتش جماعتی و عمل دادن
و کفن کردن و دفن نمودن آن و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه
حبشه و کشتن او و خبر دادن از کیفیت شهادت جعفر و از
شهادت زید و عبدالله و در آخر در ساعت شهادت آنها در کعبه
توبه و خبر دادن از شهادت جبهینا بعد از مدینه و از مالیکه و سایر
پنهان کرده و خبر دادن از آنچه منافقان مدخانهای خودی ^{کشتند}
و میکردند و میخوردند و خبر دادن از مطالب پیش از سخن گفتن و کم سخن
مینگفت که خالی از معجزه نباشد قسم هفتم کیفیت معراج که از جمله
ضروریات دین است و منکر آن کافرانست و بکر تبه قبل از هجرت

توجو قائل شدند بتکران و ابن بابویه و صفار از حضرت مضامین نقل کرده که صد بیست مرتبه باسمان و کشت آنحضرت و هر مرتبه آن حضرت را وصیت می نمودند باین لایست و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهیرین را زیاد کرده اند و دیگر فرموده اند که هر کس که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج سوال قبر و مخلوق بودن بهشت و دوزخ چهارم شفاعت آل محمد و روز قیامت باید داشت که آنحضرت میبگویند شد و کافه بشر و کافه اجنه و دین او ناسخ ادیان است و آخر پیغمبر است و اشرف همه مخلوقات است و متجمع جمیع صفات کماله است و جمیع ملائکه مطیع منقاد او و ائمه هستند و ملائکه از انوار مقدمه ایشان مخلوقند و از ایشان تیرنه و تقدیر و تسبیح خود را یاد گرفتند و به رخصت ایشان آمدند ملائکه حقیر و عزرا ایشاد اهل خانه ایشان نمیشدند و چون داخله شد مثل دلیل و خدمتشان می نشستند باینکه آنحضرت همیشه پیغمبر بود و بیشتر بعت پیغمبر عمل نکرد و ادله اینها را در کتب مفصله ذکر کرده اند و حضایر آنحضرت هم بنیای است و کتب مفصله متعرضند

فصل بیستم در شبهه یهود و آن ایست که اگر ملک موسی مستلزم مقتدا بود اعمالش از خدا قبیح نبود و حال آنکه بالا اعمال شده و اگر مستلزم مصلحت بود دفعش قبیح بود پس علت محمدی که مستلزم دفع آنست قبیح است و باطل و جواب این شبهه آنست که اولاً آن شبهه نیز بر شما وارد است زیرا که گفت ملک موسی یا مله آدم و نوح و

در امامت

برهیم مثل اینست بلکه نسبت هر تابع بالنسبه بمنشوخ همین است تا آنجا
 آنکه انقطاع و بقای ملک و احکام تابع مصالح است مصالح تابع احوال
 و احوال تابع تغییر و زکار است و هر زمان آنچه منافع و مقتضای اصلاح
 احوال هر طایفه باشد آن مأمور میشود پس مملکت آدمی مصلحت بود بقای
 تا زمان نوح و مملکت نوح تا زمان ابرهیم و مملکت ابرهیم تا زمان موسی و مملکت
 موسی تا زمان عیسی و مملکت عیسی تا زمان خاتم الرسل و الانبیاء و مملکت آن
 حضرت تا آخر دنیا یا آنکه میگوئیم هر دو صلاح دارند ولی مملکت ناسخ
 اصل است از منشوخ و بشبه دیگر آنکه میگویند موسی و نوح و عیسی و
 بالتبیت ابتدا پس مادام سبقت آن است مملکت موسی تا آنکه است پس مملکت محمد
 که منافی آنست باطل است جواب اینست که اولاً اینکلا از موسی ثابت
 نیست بلکه محمولست و اگر بود بهیچ معارضه کردند و اگر کرده بودند
 میرسید و توار هم میآنها و حضرت موسی بنود و قطع شد زیرا که بخت
 ایشانرا مشاغل کرد و عذر توار از ایشان بانه نگذار و دنیا بر تقدیر
 بشوقش ما و لست باینکه مادام درین ملک مثل اینکه کیس بگوید همیشه
 داد و مسجد بگذار یعنی مادام که دند و قدرت داری مسجد باشد استعجاب
 هم در صورت صحیح است که شک و نبوت عیسی با پیغمبر ما باشد و اما اگر بپذیرد
 کردم نبوت خاتم النبیین باید که قاطعه مذکوره محلی از برای استصحاب
 نیست الحمد لله رب العالمین **اصل چهارم** در امامت و مدان
 چند فصل **فصل اول** در وجوب نسب امام بر خداوند و بعد از عز
 بدانکه واجب نفساً امام بر خدا چنانچه واجب نفسی است بجهت آنکه مصلحت

در این باب

در امامت

و ضرورت نوع انسان محتاجند که معاملات و سازشات و منافعات
 آنها که ذکر شد بشیر بعهده این الهی و بیکدیگر رئیس و حاکم و صاحب اختیار
 مطلق نباشد تا این نوع انسان باقیست بدانکه احوال و جنبین حاکمی با یکدیگر
 نباشد چنانچه پیشی که متولی همه کارها بنحویکه او میباید باشد مخصوص
 نبوت ختم شده و امکان نبوی دیگر نباشد بلکه در این زمان حاجت بیشتر میشود
 که در وقت بعثت حاجت مردم در کارها لا تنفک کمتر بود زیرا که همه کار بود
 و فهم و دانسته نداشتند و در این وقت همه مسلمان و تکالیف شرعی
 اضافه بر تکالیف قبله شده و ریاضات و فرائض باید ترشد پس واجبست
 خدا نصب امام و دلیل دیگر آنکه مقتضای لطف که بر خدا واجب چنانچه ذکر
 شد آنست که امامی منصوب نباشد مثل نبی و همچنین از راه وجوب اصلاح
 زیرا که شک نیست که اصلاح مجال عباد نصب بشیر است دلیل دیگر آنکه مردم
 بواسطه اغراض فاسد و ازاء مخلقه و اهواء متفرقه در پی خواجه در دنیا
 حقه هستند پس اگر حافظ و حامی از برای این دنیا نباشد باید که در زمانه باشد
 نیما اندازد و اثری مگر اسمی چنانچه میبینی در مخالفان پس بر خدا واجبست
 که پیغمبر خود را از میان خلق برگزیند و مردم را مهمل گذارد و برای او خلیفه
 قدوسی که حافظ احکام و پیشوا باشد معین نکند و دلیل دیگر
 آنکه اعتقاد تمام امت خداوند از برای تمام انبیا خلیفه معین گرد و تمام
 تعبیر کرد ایشانرا از دنیا ببرد و خود پیغمبر را قاعداش این بود که پیغمبر
 و سقر جزئی نیست چنانچه برای خود معین میکرد و هر لشکری که میفرستاد
 رئیس برایش تعیین میکرد و در هر قریه از فرای اسلام و لو که بودند

بر طبق مرتبه میگردید و این در اینست که بر کشتن با نیزه نیست پس چگونه از
 خلق بسیار از او برتر است بهر الیه قیام الیه تمام مطلق و مطلق که دارد و بگوید که
 من در این شناختن که و حقیقت که و مرتبه و مرتبه خلق و اینکه
 که لیاقت این منصب را دارد و مقدار رتبه و اعتبار از خدا و پیغمبر خلق
 نیست که در حق موسی و عمران و انبیا مفسد از خلق مفسد و نفرمود
 و اینها بگوید همه مساوی در امتد پس چگونه میشود و بگوید که این خلق و رتبه
 پس بنا بر اینست که در پیغمبر این همه خلق را معطل و بنده که دارد و خدا
 اینکه هیچ و بشود و در خانه چنین نمیکند و اگر بکنند همه کن اول امتد
 کند و در عقیده بر این مطلب بسیار است و ذکرش باعث ملالت و مطلق
 بحمد الله واضح **فصل در بیان رتبه و مرتبه** و در بیان رتبه و مرتبه
 البوم ائمتکم و اینکم و اینست علیکم نفی و در حدیثکم الاستلام و اینست
 که بعد از نبوت و نیز اینچیزها نقل حاجت و مسلمین را به هیچ چیز افتاد
 ضرورت نیست که بوجود امام است و بهیچ شوق که از امام باشد و اندک
 و قوی از دین و در از مسلمین چیزی بلای قیما ند پس بدین نصیای امام دین
 تا تمام باشد و هر که بخوبی این کرده نکند خدا و رسول را کرده علاوه
 اخلاص و بهیچر مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده که این آیه
 عزیزم برای نصیب امره نافذ شد منها آیه و قالوا لولا انزل هذا القرآن
 علی رجل من القریبین لعظیم له قوله و رحمة ربک خیر مما یجمعون و اینست
 که منصب نبوت بدست خلق نیست و شک نیست منصب امامت هم که تالی مرتبه
 نبوت است بدست کسی نباشد بلکه منت معیشت است که امر و نبوت است اخلاص

خلق نداشته و فرموده عن فتمنا بینهم میباشند پس چگونه منصب
 امامت که تالی مرتبه نبوت است بدست خلق که دارد و بخوبی چنین تبیین
 خداوند که است منها آیه و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
 الخیر سبحان الله عما یشرکون و اینست که اینک اختیار برکن کنند و دنیا
 بدست خداست و در منها آیه شریفه انما یمسک الناس ان یرک سکر الهم
 من غیره یعنی که قوله البس ذلک بقا و علی ان یحیی کل من یشاء و خداوند
 مطلق میکند و بدست او که حیوان داده و با جبر اینست که امام اهل بالار
 از آنکه او را بمرتبه و در پیش که دارد و در میان جاهل و بیخبر علم نداند
 بجهت و اقصی نمائند منها آیه و ما فرطنا فی الکتاب من حق و آیه و ترکتنا
 الکتاب نبیا تا لکل فجور و آیه و کل شیء فصلناه تفصیلا و آیه و لا یطیع
 و لایا یس الا فی کتاب مبیین و امثال این آیات زیرا که بر واضحی بعد از
 که خداوند چیزی را در قرآن بیان کرده باشد چگونه میشود بالار بر نبی
 و ائم اشیا و اعظم احکام که تعیین امام باشد و در غیرها بدین البتة
 بیان نموده و بگوید و انکذا شن منها آیه شریفه مبارکه اطیعوا الله و
 اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم و چون لفظ اولوا الامر مقتضیست
 و مطلق است پس اولوا الامر در جمیع امور برود دنیا و آن امام است
 عند تکرار لفظ اطیعوا مشعر باینکه مرتبه امامت و نبوت یکی است و چون
 اطاعت این جماعت مقرون باطاعت حق و رسول خود گردد پس این جماعت
 منصوص باینکه این که حکم و امر عامر باشد منها آیه شریفه و ان
 تنازعتم فی شئ فراجعوا الی الله و الی الرسول و مسلم که بالار بر نبی و ائمه

در امامت

ببین امامت تجزیه نیست و در دفع نزاع نیست و احد از مخالفین امکان ندارد
نکرده بلکه باجماع باطل اغیار نمود منها و منافقه منهم قد اهتمم انفسهم الى
قوله فان الامر كله لله صریحست باینکه اختیار امامت و وزارت خداست
منها آیه شریفه فليس لك من الامر شيء صریحست باینکه اختیار بدست پیغمبر
نیست و او دیگر هرگاه اختیار چیزی بدست پیغمبر نباشد حتی امامت پس چگونه
بدست خلق میباشد منها آیه شریفه و كل شيء احصيناه في امام مبین
تفسیر شده امام مبین بامیر المؤمنین و ظاهر است ظاهر است که امام مبین
نباید جامع اشیا باشد و میان خلق منها قوله ثم يريد الله بكم اليسر ولا
يريدكم العسر و ایضا ما جعل عليكم في الدين من حرج و کدام عسر و حرجی
بالا تراز اینکه نصب امامت بدست مردم گذارد منها آیه شریفه مشهوره
عليكم میان موالف مخالف من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية
و حافظ محمد موسی شیرازی که از مشایخ علمای عامه است از امن بن مالک
پیغمبر نقل کرده در تفسیر آیه شریفه و تبلي الخلق ما يشاء و يخيار ما كان لهم
الخيرة که فرمود پیغمبر خداوند اختیار نمود مرا و اهل بیت مرا از جمیع خلق
برگزید ما را و مرا پیغمبر کرد و علی با وصی نمود و اختیار بدست خداست پس
را اهل بیت من برگزیدگان و بهتر از خلق اویم و فرمود اختیار با خداست
هر که را میخواهد اختیار میکند بداند که مقصود حکمت و شفقت الهی است که
همیشه حجتی از جانب او بر عباد مقرر باشد تا پیغمبر یا امام تا خلق را هدایت
در شاد نمایند و ایشان را در اعمال و اخلاق تربیت نمایند تا خلق را بر
خدا حجتی نباشد تا اینکه اطاعت او را کنند و عبادت دارین قایل شوند

و اگر

در امامت

و اگر معصیت کنند مستحق عذاب باشند و اینها من حدان عن نبی
یحیی من حی عن نبی علیه السلام و انکه خدا واجب کرده اطاعت صادقین
و فرموده یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و واجب
کرده اطاعت اولو الامر و فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم پس بایست که هر عصری از اعضا صاحبین ادب و الامر باشد
تا اطاعت کنند خلق آنها را و حضرت امیر فرموده لا تقبلوا الارض
من فام الله بحجة اما ظاهرا متمیها او خائفا مشورا السلاسل
و بیانات و شاریح مقاصد که در علم امامت است همین حدیث را از شیعه
نقل نموده و او را قبول کرده و قدح نکرده **فصل سیم**
در ابدان امام بدانکه بایست آن امام افضل باشد از هر جهت در جمیع
جہات دنیوی و دینی زیرا که ریاست عامه از جانب خداوند بر خلق
در امور دنیا و دین پس بایست افضل باشد تا تقدیمش جایز و احاطه
واجب زیرا که تقدیم متای بر متای جایز نیست نیز تقدیم معنوی
بر فاضل که از همه کس قبیح است خصوصاً از خدا و رسول و ملائکه و غیره
از نصب امام نیست مگر بحیثی صلاح امت پس باید افضل از همه باشد تا
صلاح همه را بداند و آیه شریفه امن بهدی الى الحق احق ان سبغ
امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و آیه شریفه امن بهدی
مکیا علی وجهه امن بهدی رسولاً علی صراط مستقیم و آیه شریفه فما
هل الذکر ان کنتم لا تعلمون و آیه شریفه هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون و آیه شریفه انما یأمر الله بالعدل و فیض

[illegible]

و در ستمان است تا روز قیامت و تحقیقه که اینست با ملا سید محمد و خط
امیر و مشتمل بر همه احکام و عقاید شریکه و علائمه و فروع امامان
هر شب قند و خبز دادن به جمیع امور که در آن سال واقع شود و هر چه از
حدت میباشند یعنی ملائکه با ایشان سخن میگوید و هر گاه ملائکه را می
دید هر شب جمعه علی ایشان زیاده است و با ندکم عرض اعالی و هر دو شب
و شب جمعه را ایشان سوره تواتر میخوانند و شب را اعمال خالص
مستولت میخوانند که مرا ائمه و افاضه و خیر که در این دنیا و آخرت
و بسیار و این آیت است پس در منور است و در شام تا وقت میزنند
و بعد از تولد سجده میکنند و شام میخوردند و در وقت مؤمنان
دانند تا آنکه ایشان را از دنیا بپذیرند مگر باغی یا خوشان را باید
دانست که ائمه افضل از همه انبیاء علیهم السلام است و به اختصار
ایشان بجز و انهم اعظم و نفوذ روح که اعظم ملائکه است و از ابورضا
همه علوم و همه کتب الف و ده و معجزات انبیاء و ائمه ایشان با پیغمبر که شرف
انبیاء است عن الصادق عشر صفات من خصال الاماء العقیة و الفی
و ان یكون اعلم الناس و ان تقام لله و اعلمهم بکتاب الله و ان یكون صاحب
الوصیة الظاهرة و یكون له المعجزة و الدلیل و تنام عنه لا یناقضه و لا یكون
له فی دهری من خلفه کلمی من بین یل عن الصادق قال سمعت یقول قال یقول
المؤمنین و الله لقد اعطانی الله تبارک و تم شئاً شیئاً لم یعطها احداً
قبلی خلا النبی لقد فتحت لی السبل و علّت الافواب اجری فی السماء
و علّت المنایا و البایا و فضل الخطا و لقد نظرت فی الملکوت باذن ربی فما

در امامت

لم یخلف ما کان قبله و ما یأتی بعد و ان بولایته کل الله لهذه الامه
و انتم علیهم النعم و وصی اسلام کما یقول بوم الولاية محمد ص یا محسن
خیرم اذا اکتلتهم البودیهم و وصیت لهم الاسلام دینا و اتممت علیهم
کل ذلك من من الله علی قلته الحمد **فصل چهارم در تعیین امام**
بدانکه معلوم شد از آنچه ذکر شد که طریق معرفت امام سه طریق است یکی
عصمت و هاشمیت و افضلیت اینها بعد از آنست که مفسر باشد معلوم
باشد اما اگر مشرک باشد چنانچه انحصار افضلیت و عصمت در شخص
بعضی است در غایت خفا و اثبات آن و اطلاع بر آن در نهایت اشکال
پس و چیزی دیگر میخواند یکی نص و یکی معجزه و لیکن بحمد الله اثبات امام
امیرالمومنین به هر یک از این طریق ممکن است اما عصمت آنحضرت اتفاق تمام
مسلمین است که بعد از پیغمبر معصوم و مخصص است بحضرت امیر و سید
نا عالمین و امام حسن و امام حسین و فاطمه زهرا امم و حنیف
در زمان امیر و در معرفت امامت بودند پس امامت مخصص است بحضرت
امیر و احدی آن عصمت نداشت و نمیتوانست ادعا کند غیر از آنحضرت
اما افضلیت و شرفی متفقند که جمیع حیات فضیلت در امیر
بطریق اتم و اکمل بود و فضل بند و ذیهان از متاخرین متبیین با کمال
تعصبی عدوان گفته که فضا بل آل محمد است که انکار آن شوان کرد
زیرا که انکار و جحد را و وسعت صحراء و نور آفتاب ظهور انوار
میو ملائکه هیچ نتیجه نداشت سوا استهزاء و سخریه که میتوانند انکار
فضل جمعی که ایشانند اهل سداد و خزان معنی نبوت و حفاظ

در امامت

از نبوت و علم و جماعت و سخاوت و مدد و عنو و فصاحت و حسن
خلق و زهد و عبادت و قراشت و سیاست و حکومت این ائمه بعد از نبوت
صفا نشان داد بقضیل ذکر کرده امام غزالی بقضیل ذکر کرده و حنیف
گفته اند غیر از آنحضرت که از علما بزرگ سنیانند و در و سالیان
در کرده و لیکن ما اکتفا میکنیم فی دلیل طبع بر افضلیت آنحضرت اول
ایه شریفه او آنست که خبر البریه که عیال و چند طریق این مرد و یک از علما
عامه است ذکر کرده اند پیغمبر که فرمود خبر البریه علی را طالب و بشه
اینکه همه امت متفقند که محبت طاعت ایشان واجب و عداوت مخالف
حرام است محبتشان علامت ایمان و عداوتشان علامت کفر و اجر
رسالت پیغمبر محبت آنها و فرموده قل لا استلکم علیه اجر الا المودة
في القرابة و اخبار مؤلف مخالف متفق است که مراد امیر و فاطمه و غیر
اند بل سیم ایه مباهله که متفقند که مراد از انفس امیر و آد بل چهار
ایه تطهر که صریح است در عصمت و طهارت ایشان است و مراد از اهل بیت
با اتفاق امت این چهارند و بل پیغمبر ایه شریفه فان الله مولا و حبیبل
و صالح المؤمنین که با اتفاق همه این صالح المؤمنین آنحضرت است که خدا
ناشرا با نام خود و جبریل مقررند ساخته و ایشان در نصرت پیغمبر شریف
بودند و از جمله مؤمنان او را مخصوص و موم و صالح زایدند خداوند
بنوی مؤمنان فرمود اشاره باینکه صالح مطلق و از جمیع جهات در
میان مؤمنین او است بل ششم ایه شریفه امن کان علی نبی من الله
یتلوه شاهد منه مراد از شما عداوت اتفاق مفسرین آنحضرت است که کافیت

در افضلیت حضرت زهرا (ع) از اهل بیت که از انبیا و ائمه و اولاد انبیا و ائمه
 و اهل بیت است که از انبیا و ائمه و اولاد انبیا و ائمه و اولاد انبیا و ائمه
 یعنی بعضی از ائمه و اولاد انبیا و ائمه و اولاد انبیا و ائمه و اولاد انبیا و ائمه
 نشان آنحضرت تمام و تحفیض داده آنحضرت از میان ائمه و اولاد انبیا و ائمه
 آنحضرت با اتفاق دوستی دشمن اعلم می باشد که بعد از خداوند و نقل
 این روایت ظاهر کرده اند افضلیت علی بن ابی طالب و روایتی از امام زین العابدین
 و علی بن ابی طالب و لا توفی الیه الا من ابوا بها و ابوه قاسموا اهل الدار با اتفاق
 تمام مفسرین مراد از اهل ذریع و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
 باشند و گفتن عمر و لا علی طاعت عمر که متعین است از اهل بیت و تفصیل بسیار
 کرده که تمام علوی که در میان مردم اند در خانه علی مطلبی اصرار بخدا
 محتاج به تفصیل نیست در این کتاب آنحضرت و آن چنان مشهور است که قابل
 انکار نیست بر امت که عمر گفت و الله لو لایسئله عما قام عمو الا سکا و خا
 مفسرین عامه و همه خاصه در تفسیر قاسم علی و عمر ذکر نموده اند اسنادات
 و بر پایه این اثبات علی و دلیل طهر مواخات حضرت رسالت علی را و فرموده
 برادر من و زاری من و این مسلم می باشد شیعه که برادر من و خدای او
 و برادر من و زاری من و این مسلم می باشد که از طرق مخالفین زیاده از حد تو او را
 در تمام محافلشان مقبول است که پیغمبر و فرموده با اهل بیت منی بمنزله هرون من
 موسی الا انه لا نبی بعدی بر چنانچه هرون افضل همه امت بود و دست برین و
 نزدیکی همه امت بود و حضرت موسی همچنان حضرت امیر و بالتسبیح پیغمبر
 بعموم منزله یا زید من سبقت آنحضرت در اسکا و میان موالف مخالف

مواتر و از غایب شهرت مستحضر از فرشت در تمام صحاح ایشان بر
 روایت مذکور است که فرموده با اهل بیت اول المسلمین اسلاما و انما اولهم من
 انما و ذکر کرده اند که ایما اجسم سقیاتر الحاج تا آخر عظیمه و باره و سبقت
 آنحضرت بر عیسی و غیره و انکه شد و در تفسیر انبیا و ائمه و اولاد انبیا و ائمه
 المقربون ذکر کرده اند تمام مفسرین عامه که سابق بر امت علیه السلام گفته
 علی بن ابی طالب و در مسابقات و در شرافتها و قول آنکه علی کور و بود و اسکا
 او و زاری و جواب او اینست که او را درگاه نبوت عید و مجرب و او و در وصف
 طهر و لب معتبر اسکا بطریق اولی معتبر اخصو بعد از انکه از بزرگوار
 که قول طفل را به فایده کرده اسکا این طفل اینست با علم و نشان
 ثانیاً آنکه قائم او اینست که سجد بر نبوت نکرد و تا ابد و تا انکه اسکا از دین
 مسلم نیست و از ابعان آنحضرت رسالت او را تکلیف با اسکا نمود با اقرار همه
 او اسکا او معتبر بود و تکلیف نمیکرد و ابو حنیفه حکم بصلحه اسکا طفل نموده
 در از در مرتبه آنحضرت در دخول جنت با اتفاق متنی و شیعه سیر در مقرر
 بودند اسم حضرت با اسم خدا و پیغمبر در کتب عماد و غیره و هر جا که در کتب
 چهار در مختصا من آنحضرت با اهل المؤمنین چنانچه در کتب معتبره مشایخ مذکور
 که پیغمبر و فرموده که اگر مرد بداند که علی چه وقت متی با اهل المؤمنین شد انکا
 فضلش خواهند نمود و قوام او شد که هور آدم میان روح بدن او بود که خدا
 در پاره مرا از پیش من و او در دوزان ایشان شهادت گرفت بر بویبت خویش
 فرمود و اذ اخذ ربک منی آدم من طهرهم ذریتهم السنت بریک و محمد نبیک
 و علی امامکم و امیرکم یا زید من و ابو حنیفه آنحضرت چنانچه در صحاح ایشان

در امامت

ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر ست حرم است که هر کس آنها را نگاه دارد خدا بر او
وعدای او نگاه دارد و هر کس آنها را حفظ نکند خداوند بر او از حفظ کند
و از احترام اسلام و حرم و حرمت اهل بیت من شلند و مرا آنکه قبولی صلوة
موقوف است بر صلوة بر آنها چنانچه این مجروح در صلوة عروق از شافعی نقل
کرده که گفت یا اهل بیت رسول الله حجتکم فرض من الله فی القرآن ازل کفاه
من عظیم القدر انکم من لا یصل علیکم لاصلوة لرد لیل سفله و قضیه فتح
خبر که نهایت صراحت در افضلیت حضرت دارد از جهات متعدده و بنا
صحا حرم آنها دارد که پیغمبر فرمود علم را فرما بکنم هم که و از خدا و رسول
دوست دارند و آنهم خدا و رسول را دوست دارند و اگر غیر فرادوتا فتح نکند
و نکرد و کما به بالغه دارد بر اینکه اندک نفر خداوند و رسول را دوست
دارند خدا و رسول آنها را دلیل مجدمر آنکه پیغمبر تمام ابواب مسجد را
بست مکرد خانه او را که متفق علیه و مشهور میان سنی و شیعه بود
رای قلی مکاشا با اضرار من مکرم ناودان بر آتش عیلول گذاشت بجا
مسجد این دلیل است که آنحضرت ظاهر و مظهر و جنانبتش افضل از طهارت
آنها است دلیل نور بر آنحضرت است آنحضرت است بر وجه حضرت و فرام که
سید عالمین است دلیل بر پیغمبر و فیض مرغ بر آن که همه شهادت و
کرده اند از آنکه پیغمبر فرمود خدا تا دوست ترین خلق خود را بفرستد
بجوید بر علی آمد و با او خود و خود متعلقا و اطلاق دلیل بر حق است
و دلیل بر حق است که تمام غایب نقل کرده اند که پیغمبر فرمود چنانچه
ستاره کان امان اهل زمین اند اگر اهل بیت من نباشند اهل زمین هم

در امامت

صلوات میشوند این حدیث بر افضلیت و ولایت تمام شد و این اهل بیت
الشمس است دلیل بر حق است و بر وایتی که همه ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر
علی بر این مثل سرمست بلند من دلیل بر حق است و ایت که همه نقل
کرده اند از سلمان فارسی که عرض نمود هر پیغمبر را در حق بود و صحتش باقی
فرمود و صوموسی که بود عرض کرد پوشش بن یون فرمود چرا عرض کردیم بر
اینکه او خداوندان خود اعلم از همه بود فرمود و پیغمبر موضع ستر و خبر من
اتوک بعد بجز عده و بقضیه دینی علی را به طالب و دلالتش بر افضلیت
حضرت دلیل بر حق است و تمام مراد این است که پیغمبر فرمود خدا با چنانچه
را در مونیوم گفت بر آن که از اهل من قرار دهم میگویم از اهل من
علی را و از من کن و مرا با و قوت و و او را معین من و شریک من کرد این
بیت و بجز این ابی الحدید نقل کرده که پیغمبر فرمود که شیت من با اهل مثل
ناز و مست باد و شد و ساعد با ناز و سر دست با ساعد دلیل بر حق است
مناسب این مرید نقل کرده که جابو گفت اندک خدا شنید که فرمود کلام
اندوخت جدا از افریده شدند و من و تو با علی از یکدخت آفرید شدیم که
من اصل و تو فرع و حسن و حسین شاخها اند هر کس شاخی از آنرا بکند
خدا او را پیش و میرد دلیل بر حق است و فقر ناصر بن ابی المکارم مطر و خود
که از علمای بزرگ استیانت در شرح مقامات از اخطب خطبا از ابی عبید
از پیغمبر نقل نموده که فرمود اگر عالم و باطن عالم قلم شوی و در باطن عالم
و همه جن را در نویسنند شوند از عین حضرت فضل الهی بر نمایند
و دلیل بر حق است و این معاذ به شافعی روایت کرده که از کلام

ادم منزه کلمات فناء علیه اسمای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آند
 و یکی از انکار و شرک اهل سنت گفته فلوکات سماء الله صحنه و بنیاد
 اقلاما لیا شد و اجماع نداد بعضی نداد و اید الحق تکلیف باقتدا و لما کبوا
 الاضنا بل علی یجد یعلم و لا اقصا و دلیل بر اینست که همه
 مثل کرده اند که پیغمبر فرمود زمین خالی نیست از من مادام که علی زنده است
 علی در دنیا عوض از من باشد بعد از من علی مثل من است و مراست علی
 گوشت من است علی مثل خون من است و عروق من علی برادر من است و
 من است در اهل من و خلیفه من است در قوم من و انجا رکن و عدل های
 من است و قصا کنند درین من است در اهل من و نقل کرده اند که پیغمبر فرمود
 که وصی من و خلیفه من و بهتر کسی که واکد ردم او را بعد از خود که در دنیا
 مرا بدهد و بیون مرا ادا کند علی را طالب و ادله افضلیت بسیار است
 و بهمان که ذکر شد کفایت آنجا الله اما فاشیمت پیش محل انکار نیست اما
 بصوص بر امامت آنحضرت بسیار است لیکن انکشاف میشود در این ملک
 بچند دلیل از قرآن و بچند حدیث از ائمه معتبره و در کتب معتبره و جماعت
 زیرا که دلیل چیز است که منکر قبول داشته باشد اما در این خاصه
 منک خصم شود مگر از علما خودشان نقل کنیم یا قرآن که خصم
 نکند نداشته باشد پس گوئیم دلیل اول آیه شریفه انما ولیکم الله
 رسول و الذین یعلمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم ذاکون کما
 علما از شیعه دستی متفقند را بنکه از آیه و قه نازل شده علی مدد
 تقدیر کرده بود بنیت و دلالتش اظهر من الشمس زیرا که انما کلمه

صراحت بیان لفظ است لی پر هر موق که در خدا و رسول است و بهمان
 مؤمنین هم هستند و در آنجا مسلمانان و اولی بقصر و قصر اختیار او
 دیگر معنی ندارد بلکه لغو و حاصل معنی آیه شریفه اینست که فاطمه است
 شما در جمیع امور دنیا و آخرت بخفیه از خدا و رسول و بهمانند
 آنچه عزایات کرده اند که من نادم و نه است زیرا که این مؤمنان
 و مشایبستان زدنست در این روز و آیه شریفه اولی الامر بعفته
 اولی نبی و اولی امام است از میان و الهام برین وصلت که احادیث
 از علی و اوای اینست صفت که رحمت مؤمنیت مهاجرت باشد و
 و مسلم که اولی عام است شامل خرافت و طایفه هر هست و بهمان
 از احرام است و دیگران چه خوب گفت شاعر عجم ازین سلطان مدان
 چون نمیدارند و تاج و تخت و پادشاهی غیر سبزه داشتن ازین
 ناصر چون نمیدارند و تاج تخت و پادشاهی جز سبزه داشتن ازین
 سلطان دین چون روادارد که جز علی و عقیل و حسن و حسین نباشد
 و با وجوه آثار و بهارات با با عده از قبیل آ که بنده که پیغمبر بار خدای
 میراث خرافت بعد از دو بهشتان هرگز علکان مالت بر بیکانه ندادند
 و در فرمایان جمله تو بر خوان با این عم و دختر و داماد و فرزند
 میراث بر بیکانه دهد هیچ مسلمانی را پس تیر توله تمام امن بهنگام
 الحق القول فکیف تمکون و دلیل چهارم اینست که مکتبا علی و حبه الخ
 و دلیل پنجم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و دلیل ششم آیه
 الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین که غالب علما معاصرین

که پیغمبر بود ممتک بشود بعلی بن ابی طالب پس بدستیکه او است
 مولای شما پس دوستدار بود و او است عاشر شما بن تعظیم کنید او را
 و او است پیروی شما بسوی هشتاد و نوبت بدارد او را و هرگاه بخواند
 شما را پس اجابت کند و او را هرگاه امر کند شما را پس اجابت کند او را
 دوست بدارد و او را بدست من اگرام کنید او را بگرامت من نکنم
 من از برای شما در باره علی مکر آنچه که مرا خدا امر کرده در مناقض دارد
 مرویست که فرمود پیغمبر مکتوب است بر عرش لا اله الا الله و محمد و
 الله بنی الرحمة و علی مقیم الحجة کسی که شناخت حق علی را ناکره و طیب
 و کسی که انکار کرد حق علی را ملعون و غائب است قسم میخورم بقرن
 این که داخل آتش کنم هر که علی را معصیت کند اگر چه طاعت مرا کند
 و داخل بهشت کنم هر که اطاعت او کند اگر چه معصیت کند و ما
 مروی نقل کرده که حضرت امیر فرمود متفرق میشوید این امت را
 هفتاد و سه فرقه هفتاد و دو فرقه در آتش اندوزد و یک فرقه در بهشت
 و ایشان اندک اندک خدای فرموده و بمن خلفنا امر بهدین
 بالحق و به یعدلون و ایشان من و شیعیان من و اخباریکه دلالت کند که
 شیعه او تابعی اهل بهشت بطریق میان بنیانی مجتهد و اوست در کتب
 شریف النبی و ایت کرده که پیغمبر فرمود ما علی بشارت باد ترا پس بشارت
 ترا که تو و شیعیان تو در بهشتید این معانی را ایت کرده که پیغمبر
 فرمود از امت من هفتاد هزار کس بهشت دهند به حبس بعد نظر بعلی
 کرد فرمود ایشان از شیعیان خواهند توانام ایشان و فرمود پس بعلی نقل
 کرده

کرده که پیغمبر که فرمود ما علی تو و شیعیان تو را در بهشت بر جوی من
 در کمال بهشت که هر یک از ایشان در شان صدگان و صد و نه نفر است
 و الحمد لله اولاد و اعراف هفتاد و نوبت اقامت و بیرون طوایف از اعیان
 است طایفه اولی اخبار ثقلین است که متواتر است میان شیعیان
 این مرد و به که از علمای است بدست فرمودند که کرده و در جمیع شهر
 القحاح و مستند احمد مناقب خواندم و مناقب این معانی در جمیع
 مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و ابن عساکر و کتب معتبره
 و تعلیقه در تفسیر شما که همه از بزرگان شنیدند و ایت کرده اند که پیغمبر
 فرمود ای مردم من بشیرم نزد بکت که بیا بدین امر را پیش رسول خدا
 من جواب دهم او را و او را دنیا بروم و لکن من بگذارم در میان شما را
 که اول اندوختن است و شبانه پیش فرمود آمد فرمود و من
 خود ایاد میکنم شما را خدا را در دوزخ و در بهشت بدارد و بشارت
 در باره اهل بیت و در میان شما را کرده اند که پیغمبر فرمود ای
 در میان و ثقلین اگر ممتک است بدست ایشان در فضل هر یک گواه می
 شود بعد از من یکی از اندوخته اعظم است از دیگران آن که خداوند است و شما
 کشید شما را آسمان بهشت و عترت علی بن ابی طالب که خداوند است و شما
 تا وارد بشوید بر من بوجوه و بوی و بوی که بکنید بکنید بعد از من با عترت
 من میکنید طایفه دوم اخباریکه این بیت را تشبیه تشبیه نموده
 است این طایفه نیز بسیار است در تمام کتب ایشان که ذکر شد و او
 کرده اند که پیغمبر فرمود بدستیکه مثل اهل بیت من در کتب شما مثل

در امامت است

آن کسی که سوار شد کثیر از ثبات یافت و کسی که غفلت از کثرت نمود
مردانند و باز نفل کرده اند که فرمود اهل بیت من در میان شما مثل ناب حطه
بنی اسرائیل میباشد طایفه ستم را حدیث بلفظ خلافت تصریح فرموده است
پس که دادند و اینها هم قیاس است فرمودن بر آل هذا الذین فاما الی اثنتی عشر
خلیفة که کلام من قریشی فاذا مضوا صلت الارض باهلها طایفه چهارم احادیثی
که بلفظ ولایت امامت امثال اینها نقل شده اینهم قیاس است در نزاع
فکیف بالخاصة بن ابی العبد و صاحب حلیة الاولیا از پیغمبر نقل کرده اند که فرمود
من ستر ان یجی حیوة و یموت مملو و یسکن جنة علی بن ابي طالب علیه السلام
علیاً بعد و لیسوال و لیس و لیس بالائمة من بعدنا هم غیر من خلقوا مطیبة
و رد قوافی و علی بن ابي طالب علیه السلام من اتقی القاططین بهم صلیه انا لهم
الله شفاعة عمر بن محمد و زنجیری نقل کرده که پیغمبر فرمودند فاحملی بقر قلب
مرآت و دو فرزندش منوه قلب است شوهرش نور چشم من است ائمه
از اهل اهل طایفه ایست که برودند و رندان محکمند کثرت شد میان خداد
میان خلق خدا کسی که چنگ بر ندانند بختان نماند و کسی که غفلت از آنها
کرده هلاک شده در فردوس بلی است که پیغمبر فرمود با علی هرگاه در دنیا
شود من منکر میکنم که دامن خدا و تو منکر کناره دامن و اولاد تو
میکنم که کناره دامن ترا و میکنم که شیعیان تو و اولاد تو کناره دامن و اولاد
ترا پس بی بی کجا میروید پس بدستیکه خدا و ملائکه هرگز داخل نمیکنند
شمارا آتش کراهی هرگز برین نمیکشد شما را از نور هدایت در میاند
نفل کرده که پیغمبر بحضرت حسین فرمود تو منکر کنی که پیغمبر بدستاده تو

در امامت است

امای پسر امای بد ائمه توجه خدا بد پیغمبر بد جنت امان کاد از دست تو هم
آنها قائم اینها است طایفه پنجم اخباری که باز از خود سینه ها نشانده که پیغمبر
با سینه ائمه در آنها شد است خطیب خواند ملکب بصلوات ائمه و اینک که
حضرت رسول فرمود بشی که مرا بمغیراج بردند خداوند من فرمود امن الرسول
بما انزل الیه من ربی پس عرض کردم و المؤمنون کل امن بالله و رسول فرمود
راست گفتی با محمد بعد فرمود که را با فاشین کردند و ائمه خود بهتر از آنها را علی
به طایفه عرض کردم بلی ای رب من فرمود با محمد بدستی پیغمبر که من مطلع
شد بدین مطلع شد پس بر کرد ترا از میان آنها پس مستور کرد از بر تو
اسم را از اسم خود پس در کتبش در موضوعی مکرانکه باز پیش تو باز
پس من محمود و تو محمد پس مطلع شد مرتبه دوم پس بر کرد ان آنها علی باز
مشتوق کردم از برای آن اسم را از اسم خود پس منم اعلا و اوست علی با محمد بد
که خلق کردم من تو را و خلق کردم علی را و فاطمه و حسن و حسین ائمه از اولاد حسین
را از نوری از تو خود و عرضه کردم ولایت شما را باها آسمانها و زمینها پس
کسی که قبول کرد او را میباشند و رند من از مؤمنین کسی که انکار کرد او را
میباشند و رند من از کافران پس اگر بدستیکه بنده از بندگها من عبادت کند
تا آنکه بمیرد یا آنکه بگردد مثل پوست بر سینه بدید یا بدید منکر باشد لا
شما را می آمرزم او را تا اینکه اقرار کند بولایت شما انا دوستی دارم اینک
بر سینه ایشان عرض کردم بلی ای پروردگار من پس فرمود نگاه کن بدست
راست عرضش پس نگاه کردم نگاه دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علی
الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد

مفی و سوس بر محمد و الحسن بن علی و المهدي عليهم السلام و در مصالح از نور
ایستاد بودند نمازی کردند میگردیدند ایشان مثل شاره درختان
پس فرمود یا محمد بنی عتبه ای من و او طالب خون از عترة تو بعت خود و
جلال خود اینکه محضرت جنت و جبهه بر او رسد من و انعام کنند از شما
من و اسمها این بزرگواران از طرق مخالف تجاوز از حد تو تراست و میان
همه ایشان مسلم است و انکار او را هیچ کس نکرده و نمیتواند بکند بلکه همه
افتخار کرده اند و مسند جنت را وایت نقل کرده و محمد بن عبد الله عیسی
کتاب که مستحق بمقتضی ایش در امامت ائمة اثنی عشر تصنیف کرده و در سبب جعل
و در پیشگاه تمام آن لغایت پیغمبر بر و اعلا اچھا مذکور است از آنکه روایت کرده
از او در بن کثیر رفته که رفتم بمحضر حضرت صادق فرمود در کوفه چه بدی
کنم هم تو زبده عوام است که در و مراد من میگوید و میگوید پس آنحضرت فرمود
با سماعه الضحیف را با پدر من داد و فرمود این نوشته است که بزرگواران
هر یک از دیگری از رسول الله آوردند پس نظر کرد در آن تصحیف و وسط
بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دوم نوشته بود
ان عترة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم علي ابی طالب الحسرة
الحسين و علي بن الحسين و محمد علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن
موسى و محمد بن علي بن محمد و الحسن بن علي الخلف الطاهي منهم الحجة القائم
بعد فرمود ای خداوند میباید که قاتل نوشته شایع من کردم خداوند سو
او را مقرر بداند و بود و هزار سال پیش از آنکه آدم مخلوق شود

پس زبده اچه شده و فریب شیطان خورده و بجایای بد هر کس زده و با نرود
تراست عداوت و حسد و با بیشتر است و کتب مخالفین و مؤلفین است
ایشان در روایات زیاد از حد تو تراست بکبر اسم ایشان در کتب
مما و قدیم نیز مکرر ذکر شده از آنکه در سفر اول توره با سغیان آمد
و لشماره شمعینا هینه برخی او تو و هفریه او تو و در
از برای محفل شنید من برای تو قوی میباید کرد و زده
او تو اجماع ما د مشیم حاسا و سوام پولیدن بقتول کو کادو
دببائو با محمد با محمد در از شنید و عظیم آمد او را بنوی بزرگ
خطاب با برهیم میفرماید که ای برهیم رشان اسمعیل را قاتل ترا شنید
و قبول نمودم اینست و از مبارک کردم و نفع بسیار بر وجو او مترتب
نمود و فرزندان او را بسیار کردم با محمد و زاده بزرگ که از او متولد شود
و او را عطا کردم بقوی عظیم و کتاب استبصان نقل کرده که جاری و بر منند
عبد که نصرانی بود در سال غزوة حدیبیه اسلا آورد و از خوانان
مسلمانان شد و کتب سنا ویر خواند و تا قبل آنها را دانسته و حکمت
فلسفه و طب زیاد حاذق بود با جمعی از تو خود بمحضرت حضرت رضا
آمد آنحضرت پرسید که هیچ کرد میان شما هست که تر این ساعد
شنا سجد را و درین منذر عرض کرد ما همه می شناسیم او را حکیمی بود
و نا و خطیبی بود سخن پیر و اعطی بود بصیر و ادبی بود خیر و دد بود
او را ایستاده و بجانب آسمان کرده و مناجات با خدا میکرد و می گفت
اللهم رب هذه السبعة الاربعة الارضين المربعة بمحمد و الثلاثة

مَعَدَّة الْعَالَمِينَ الْأَرْبَعَةُ وَصَبَّحْنَا الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ وَالْمَعْدَةَ وَهِيَ الْكَلِمَةُ
الْقَصْرُ وَالْحُسْنُ فِي الرِّقْعَةِ وَلَكِنَّ الشَّعْبَةَ وَالطَّرِيقَةَ أَهْلُهَا رَسَتْ
الْأَجْمَلُ وَحَفْظَةُ النَّارِ بَلْ تَلْ عَدَدُ نَسَبِ بْنِ إِسْرَافِيلَ عَمَّاءَ الْأَضَاءِ بَلْ
نَفَاةَ الْأَبْطَالِ الصَّائِقِ الْقَيْلِ عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ وَبِهِمْ تَنَالُ الشَّعْبَةُ
وَلَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَرْعٌ لِقَاعَةُ اللَّهِ لَقْفٌ مَدَّكُمْ وَلَوْ بَعْدَ الْأَمْرِ عَرِي
أَزَانُ شَعْبٍ خَوَانْدَاقُ قَرْنٍ لَيْسَ بِهِ مَكْتَمٌ لَوْ عَاشَ الْعَرِيُّ لَمْ يَلْقَ مِنْهَا
سَامَاتُهَا نَلَاةَ الْحَدَادِ الْقَبَائِلُ الْجَبَاهُ أَوْصِيَاءُ الْأَكْرَمِ مِنْ تَحْتِ السَّمَاءِ ذَرِيَّةُ فَاطِمَةَ
الْكُرَمِ بِهَا مِنْ فَخْرٍ بَعِي الْعَبَائِمِ هُمْ جَلَاءُ الْمَعْرِفَةِ نِيَّاسُ كَرَمٍ حَتَّى أَهْلُ الرُّجَاءِ
بِغَيْرِ فَرْغٍ وَمَعْنَى آيَاتِهَا إِذَا الشَّيْءُ عَرَضَ كَرَمٌ فَرَمٌ وَأَنْ مَمٌّ قَدْ وَازَدَ وَفَرَاوِصِيَاءُ
أَزِيشُ الْعَمَلِ عَلَى نَمَلٍ لَسْتُ كَرَمٌ فَرَمٌ عَمَلُ الْمَلِكِ بِنِزْوَانِ كَلِمَةِ رَجَائِهِ
أَوْ بَرْدِ بِنِزْوَانِ مَعْرِعَامِلٍ بُوْدُ بَاوُوشُ كَرَمٌ شَيْدَامُ دُرَانِ لَسْتُ شَرِيكَ نِيَّاسُ
أَوْ مَرُوحِيَّانِ بَرَاكِيَلْمَانِ بِنَاكَرَةُ أَنْدُكِيَهَا سَيْلَانُ دُرَانِ جَاهَاتِ الشَّكَّةِ
وَذِيكَرَانِ خَوَاسْتَنَدَكُ دَسْتِ بَرَانِ يَابَنْدَنُو أَنْشَدَ عَبْدُ الْمَلِكِ لَمْ يَكُ
تَوَاسِيَابُ بِنَا دَارِي سَعِي كَنْ شَابَدَكُ شَابَا بِي جُونِ بَاغَادُوقُ نُوشتِ
بَعْدَ الْمَلِكِ كَرَمُ دُرْدُ بَوَارِ بِنِ شَرُ نُوشتِ دِيْدُ بِيْخَطِ عَرِي كَفْتَمِ أَنْ رَجَا
كَسْتِ بِنَانِ عَرِي شَعْرِي كَرَمُ أَزْجَمُ أَنْشَدَ حَتَّى إِذَا وَلَدَتْ عَدْنَانُ صَاحِبَهَا
مِنْهَا شَمُ كَانِ مِنْهَا خَيْرُ مَوْلُودٍ وَخَصَمَهُ اللَّهُ بِالْأَمَانِ مَبْعَثُ الْأَخْلَافَةِ
مِنْهَا الْبَيْضُ وَالسَّوَادُ لَمَّا لَيْدَ أَهْلُ الْأَرْضِ قَاطِبَةُ وَالْأَوْصِيَاءُ أَهْلُ الْمَقَادِيرِ
هَمُّ الْخَلَاةِ أَشْفَى عَشْرَةِ حِجَابِ مِنْ بَعْدِ الْأَوْصِيَاءِ الْقِسَادَةِ الصَّبَدَةِ تَقُومُ بِأَمْرِ اللَّهِ
قَاتَمُهُمُ مِنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا بِاسْمِهِ نُوْدِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا عَلَى مَا هَدَانَا

وَعَدَانَا

در امامت

وَعَدَانَا كَوْدَمُودَ سَنِيَا نَزَاوُ كَرَمُودَ فَمِنْهُمْ بَكْرٌ عَمِي هَمُّ لَا تَقْلُوبُ
خَوْبَتِ كَرَمُودَ شُوْدَانِ فَضْلُ بَاغِيَا حَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَخَطْبَةُ شَقِيَّةِ
الْمَحْضَرَةِ مَا كُوْدُ لَأَنْ تَكُونُ دُرْدُ سَنَسْتِ حَقِ اسْتِخْلَافِ فَرْغِ وَصَابِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنْ خَوْشِ الْأَمْرِ بُوْدُ بِلَاغَةِ الشَّعْبِ وَخَوْشِ بَعِي
كَرَمُ وَآيَاتُهَا مَقْدَمُ أَشْبَاحِ رَاغِ دُرْدُ بِنِ بَغِيرِ وَبَزْ كَرَمُودِ رَاغِيَا
مَعْلُومِ شُوْدَ عَدَدِ رَسَاةِ الْمَحْضَرَةِ وَغَضَبِ مَمُودِ أَنْشَدَ حَقِ الْمَحْضَرَةِ
وَأَبْنِ الْحَاجِّ زَاغِي مَسْبُوكِ شَانِي كَرَمُودَ أَعْلَى اسْتِ مَتَعَبَتِ أَوْشَرِ
دِيُونِ رَوَايَتُكَ كَرَمُودَ أَمِيرِ رَمَقَابِلِ جَاعَةِ إِذَا مَعْنَى بَلَدِ إِذَا مَعْنَى
بُوْدُ نَاكَرُودِ عَمْرُودِ عَمْرُودِ وَطَلْعُ وَبَزْ فَرَمُودِ لَقْدَ عَمَلِ الْأَمَانِ بِنِ سَمِي مِنْ
الْأَسْلَافِ فَضْلُ كُلِّ سَمٍّ أَحْمَدُ بِنِ أَخِي قَصِيرِ عَلَيْهِ اللَّهُ صَلَاتُ بِنِ عَمِي وَآلِهِ
قَاتَمُ النَّاسِ طَرِيقُ الْأَسْلَافِ مِنْ عَرَبٍ وَعَمِي وَدَلْ كُلِّ مَبْدُورِ بِنِ جَبَابِ
مِنْ الْكِفَارِ ضَمُّ وَنَحْوُ الْقُرْآنِ الزَّمَمُ وَلَا تَلْ وَأَوْجِبُ اسْتِ فَرْغِ بَعْرِ كَرَمُ
مَرُودِ مِنْ مَوْسَى أَخُوهِ كَرَمُودَ أَمَّا أَخُوهِ وَذَاكَ سَمِي لَنَا كَرَمُودَ أَفَامَنْ لَمْ أَمَامًا
وَآخِرُهُمْ بِبَعِي خَيْرٌ فَمِنْهُمْ كَرَمُودَ بَعْدَ بِنِ سَمِي وَاسْتِ بِلَاغَةِ وَبَعِي
نُوْبِلُكُمْ وَبِلْ مَنْ بَلَقِي الْأَعْدَاءُ بَطْلِي دُوْبِلْكُمْ وَبِلْ بِلْ بَاغِيَا دُرْدُ
دُوْبِلْ لَقْدَ أَشْفَى شَقَاةَا يَرْبَعُودَ مِنْ عَرِي وَتَقْرِعُ فَرَمُودَ اسْتِ
بِمُظْلُومِ بُوْدُ شَرِ بِيْجَهْمِ وَفَتْحُ ظَالِمِينَ بِرَحْضَرِ شَرِ أَمَّا خَطْبَةُ شَقِيَّةِ كَرَمُودِ
مِيَانِ خَاصَّةِ وَحَاقَةِ نَهَائِتِ شَرِ مَسْبُوكِ وَبَعِي دُرْدُ أَنْشَدَ فَاوَلِيهِ
لَقْدَ تَقَصَّيْنَا فَلَانِ دَامَةُ لِيْجَلِمْ أَنْ عَلَى مَعْنَى الْقَطْبِ الرَّحْمَى بِيْجَدِ عَمِي
السَّبِيلُ وَلَا يَرْبَعُ إِلَى الطَّرِيقِ مَسْبُوكِ وَنَهَا تَوْبَا وَصُوبَتِ عَنْهَا كَرَمُودَ

در امامت

در صفت زمانی بین ان اصولی بید بخت و او صبر علی طعنه عجایب و بها
 اکبر و تشبیهها الصغیر و یکدیگر فیها مؤثر حتی یلحق به فرا بیان البصر
 علی ما نا اجمعی فبصر توفی العین قدی فی الخلق شیء ادی تواتر نهیاً حتی
 اذا مضی الاول بسبیل فادلی بها الا فلان بعداً ثم تمثل بقول الا شیء
 شأن ما یوی علی کوزها و یوم حیان انی جابر فبا عجایبنا هو یقبلها
 فی حیوة تراد عقداً اخر بعد فاته لشدتها نظر الاضربها فبصرها و انی فی
 حشنا یغلط کلمها و محسن منها و یکر العشار و الاعتذار منها ضاحجها
 کراکی الصغیر اناشو طاهره ان اسلس طاعتهم فی النار لعم و الله یحیط
 و شماس و تلون و اعراض فبصر علی طول المدة و شدة المحنة حتی اذا مضی
 بسبیل جعلها فی جماعه دعه انی احدی فی الله و للشوی متى اعرض مع الاول
 منهم حتی ضربت اقرن الی هذه النظائر لکن اضعفت اذا استقوا و طرت اذا
 طاروا و اضعفوا رجل منهم لتسعة مال الاخر لصرهم مع من و من الی انهم
 ثالث الائمة تاخا حصیه من تشبهه و معتقد و قام معه سوا من یحتمون
 ما ان الله خصم الابل بینه الربیع الی ان انکث علیه قتله و اجهر علیه علیه
 و کتب بر بینه و لیکن چون رساله مختصر بقیه یعنی حد مطولت
 مان ذکر کما بت است علما میفهمند **فصل پنجم**
 در ذکر امامت بقیه ائمه علیهم السلام بدانکه بعد از اینکه ثابت و محقق
 شد بحمد الله امامت خلافت بلا فصل ائمه المؤمنین و امام المتقین است
 الله الغالب علی بن ابی طالب بطرق جمعه مذکور که نص و افضلیت
 عصمت و معجزه به این طرق همه ثابت شود امامت بقیه ائمه علیهم السلام

در امامت

امامی که شد من نور و مسوق نیست بین کثرت و تنوع و قوت و ضعف
 از حضرت رسالت که بعینه از آن ذکر شد خصوص متواتر میان فرق
 حقه انی غیره و اهل اهل سابق با امام الا حق و بر همه ائمه بعد از او ثابت است
 اما افضلیت میان مؤلف مخالف متفق علیه است افضلیت هر یک از همه
 اهل زمان خودشان در یک مجلس تمام علما اعلی که امام مؤمن جمیع کرم و جبر
 جواد با اینکه علی ظاهر یقل بود و نادره از هفتاد هزار مسئله بیان فرمود
 که تمام علما مجلس میوه و غنچه یافتند و افراد عزیز کردند همه مقرر فیصل
 آنحضرت شدند که آنحضرت افضل ان تمام افراد و درین میباشند حضرت
 صادق در مجلس فسیان عبد المکات و مجلسی که نمایندگان از ان ماهر بود
 نه بر پشت هر یکدیگر وصل کردند که تمام محترمشانند و دانستند که این فضا
 مقدمه و تمام علوم عالیه و مشایخه دارند و تمام کتب دین در زمان هر یک
 از ائمه صادر مسائل مشکله و مطالب معضله و دقایق و دقایق و علما و
 فقها و فضلا از هر مذهب و جوع با ایشان کردند و مرجع کافه امراء و
 رعایا ایشان بودند همه خلفای عیون و بقاء امت ایشان استحقاق مفاخره
 میدادند از ایشان در حساب و احتیاط میبویند و همین سبب ثبات بعد از
 و جرایشان بود و احد را در این خلافت و اطاعت عصمت پس و جوب
 ثابت شد بر امام بطلان فلان ذکر شد هیچ فرقه غیر از انی عشر
 قائل بعصمت نیستان برای امامشان و عصمت تمام ائمه و از آنکه ما سلا
 الله علیهم ثابت محقق است پس همه مذاهب باطل است و مذاهب غیر
 حقه تا طریق معجزه من جز از هر یک از ائمه اثنا عشر سلام علیهم

در امامت

دو میان شیعه ثابت و محقق است و متواتر است و معجزات هر یک از
ایشان از هزار متجاوز است حق کو چنان برزانه تا که حضرت جواد سلام
الله علیه که بیت و بخت از غریب آنحضرت بود معجزاتش از حد حصر افزون
است کتابها بسیار است که از معجزات معجزات و معجزات و معجزات و معجزات
اینها که منظر و منظر است از ذکر معجزات آنها با وجود آنکه از هزار یکی
نرسند معجزات تمام انبیاء از یاد آوردن هر یک از ایشان بود و از ایشان
ظاهر شد علماء اخلا و محدثین ابرار طایفه شیعه جعفریه و شیعه ^{شیعه} شریعیه
در کتب خود هر کس میخواهد جمع کند این رساله را در کتب جمالی آنها
ندارد بجهت آنکه این اثر و معجزات معجزاتشان در کتاب بیست و شش
احاطه بکلیت است از ذکرش اگر چه که در حدیث است پس ثابت و محقق است
حقیقت امامت از زمان طایفه علمای سلا الله بلکه عرض کنم بالاتفاق
و الإجماع امامت است بحقیقت بجهت آنکه اجماعاً امامت باید باشد و هکذا
و مذاهی بکلیت بجهت آنکه در فرض اول امامت امامت است و عصمت
دارد امامتشان و نه معجزه و نه فضیلت نه هاست معجزات و طایفه تنبیه الاغیا
از خوا ایشان پس مذ هبانی غیر حق است اجماعاً لا متناع خرق الإجماع
المربک و چون امامت است از شیعه تا بحمد الله ثابت شد و غیبت امام
دوازدهم نیز ثابت است بنص متواتر از پیغمبر بطریق مؤلف و مخالف
و از همه ائمه اخبار سلام الله علیه هم باجماع فرقه حقه ناجیه هم باجماع
تمام امت و علم معصوم و حجتی غیر از او و امتناع خلوا و ارض از حجت معصوم
با وجود آنکه جماع بسیار از ثقات صحابه بزرگوارش مشاهده شخص

آنحضرت را

در امامت

آنحضرت را کردند و ایام کودکی که بالغت بعد تو از چنانچه کتب اخبار
ثابت است و آنحضرت را در زمان غیبت صغری و کلاً و قلیع ایشان بود و ظاهر
و معروف با شما نشان و اعیان نشان و نسبهای ایشان و وطنهای ایشان مثل
عثمان بن سعید العمری و سیر زکوان و ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید
و قاسم بن الحسین بن روح النوبختی و علی بن السیمری از جانب آنحضرت و کلاً
خاص بودند و جواب شکلا مرد می گفتند خبر از ما فی القمیه مردم میدادند
بمعجزه قبل از سوال مردم و معجزات دیگر حضرت و توقیع حضرت را میرساند و چون
وفات هر یک میشد آنحضرت خبر میداد و دیگر را اینها او معین کرد و امر به کالت
مینمود و چون وفات علی بن محمد السمری که آخر و کلاً آنحضرت است رسید
خبر بموت او داد و تعیین دوز و فاش را نمود و امر فرمود که کسرا وکیل نکند که
غیبت بکری سیند که این غیبت بکری خداوند امتحان می کند مردم را و در غیبت
غیبت بکری نیز جماعه بسیار از شیعیان بعد از آنحضرت رسید و میرساند و
توقیع برای ایشان برین نام بود معجزات بسیار از آنحضرت دیدند و دلیل عقل
و نقل بر امتناع آنحضرت نداریم و در زمان غیبت بکری بلکه آنحضرت در میان مردم
مینماید و بمخالف و جماع ایشان توجه میفرماید و بکلام مردم اوزای میدهند
و نمیشناسند که آنکه در عهد آمد که وقتی آنحضرت ظهور می کند بسیار مردمی
ما اینمرد را هبش می دیدیم و صحبت میداشتیم اعتراض است که اما قایم
متصرف در امامت مثل امام مردم می نماند و چو شیهه فایده دارد و جواب اینست
امامت نظیر نبوت است و حکم نظیر امور است مانع از انبیا از امت خود
غایب شد و مثل ابراهیم خلیل و یونس و عیسی و موسی و غیر آنها از تو

مقیات ایشان

این

این

در امامت

بنیاد خاصه از برای مرشدان باشند و حرام خدا را حلال و ابدیت
مرشدانند و اینها و آنچه را مثل خودشان دانند که ایشان اند و یا ضد
بیک مقدار نیست و امام اگر با ضلالت یکیش میشود پس ایشان کافرو میشوند
اگر مرشدان بجهت با خدای عادل باشند تقلید او را میکنند و اینها شیعه
هستند اگر سب علما اصول را نکنند الا فاسقند و اما اخبار و بین پس آنها
شیعه هستند پس اگر سب علما اصول نکنند تقلید هم بکنند باقی هستند
بجهت آنکه اخباری که اصول نباشند داریم تمام آنها اصول هستند چنانچه
اما مذاهب بنیه و جماعت پس تمامانند ایشان بجهت آنکه دلیل
درستی ندارند و راه سنی و فقهی را ندارند بلکه راه ندارند بجهت آنکه
تمام دلیل و بهره نباشند اما نبودن دلیل و راه از برای ایشان زیرا که عند دلیل
ایشان اجماع است بجهت آنکه اجماع امت است که اما بعد از پیغمبر با ابا بکر است
یا علی یا عقیل و از این سه هر یک نیست چنانچه بکر کردند علی و عقیل را و
مناره نکردند بلکه در کلمه کردند و پیغمبر بودند مناره نکردن ایشان یا
عزیز یا مناره و اولی که احتمال ندارد زیرا که علی با غایت شیاعت و نسب رفیع بود
پس معلوم شد که را چه بودند و جوابش آنست که ما موبو علی بصیر کردن و
الافادت داشت و در میان او اید چنانچه از احتجاجات و خطبش معلوم میشود
پس اجماع نبود و جواب کلی از همه آنکه ایشان اینست که شماها متفقید
از دنیا رفتید و جانشین و خلیفه نداشت پس ابا و اخبار شماها که ذکر
شد از شما فیض اجماع شما است پس اجماع باطل است و این اخبار مکرر
چنانچه امام غفر و شارح مقاصد گفته که این ادله غلطی است مسئله اما

در امامت

۱۰۱

ظن کفایت کند بلکه علم میخواهد کسی نبود بگوید شماها از این اجماع
در هر علم حاصلی کنی و از این اخبار کثیره متواتره قطعیه منطحا صلی که
و اجوبه اجماع با ادله و اهدد بکر مستبان و جواب آنها هم دادند کتب مفصله
مثل شمع الیقین و حدیقه الشیعه که هر را دسترس است و علم اشراف و در
اجل از ذکر آنها و حال آنکه بزرگان دین نوشته اند و این رساله مختصر است
ذکرش بطول بل لا طایل است اجمال آنکه مجد الله ابد از آنند اما مشایخ
ایشان پس علم و بهره بود نشان اظهار من الشمس است اما ابو بکر پس
اولا آنکه محققان اجل سال پیش بر آنست که نبود هیچکس معصوم نیست بلکه
مملو العبد است عمل شک نیست که استحقاق نفرت را بکنیم چنانچه در
روی طمع دنیا اظهار اسلامی کرد بعد بر کشت از همان ده ان پیغمبر در
نیکو العقبه بکفر خویش و ثابا آنکه ثابت و محقق است بانفاق و لغبار
متواتره خود سینه ها که ظلم و غضب حق ابرام و منین کرد مکرر بگویند ظلم
بر افضل اهل بیت و غضب حق انحصار منانه عدالت نیست تا آنکه انوار
پیغمبر است بجهت مخالفت از جیش اسامه مکرر بگویند مخالفت پیغمبر با
عدالت میسازد و را بعا امر کردن بعنف جبر آوردن امر را بر اخذ بیعت
و سق اینها خائریوت و رسالت اینها هم منانه عدالت نیست و خاما
انفال و حسن که بنصر قرآن و اجماع اهل اسلام مخصوص با اهل بیت از ایشان
منع کرد و سادسا اسم خود را خلیفه گذاشت و حال آنکه همه افراد دارند
پیغمبر خلیفه نصب نکرد و سابعاد فله و عوالله که پیغمبر بفاطمه در حوض
خوش را و مجتهد بود و از او بجهت گرفتن قنات این که شماها را میر و حسین

در امامت

که این تفسیر شهادت بر طهارت و عصمت آنها میباشد ام ایمن و استیفاء
بنت عیسی که پیغمبر بشارت بهشت داده بآنها دکر و نسبت کند بآنها
داد و تاسعاً عید مجوس از زبان پیغمبر جعل کرد که ما اینها او را پیغمبر و
عاشرا که بختن از جهاد مکرر او قسم دروغ خورد و گفتن اقبال و خیر
زدن پیش از اسلام و کشتن مالک بن نویره و جماعت بسیاری از بنو حنیفه و مالک
انکه هر اسلاداشند نماز میکردند و روز میگردید و نمرد زکوة میدادند
و فرودج زنهایشان و غارت اموالشان و اسیر کردن اولادشان و امثال
ذات با اینکه ابد اعلم با حکما خدا داشت قباغ از شیخ مکتب از سر سبط
ویرید و خربیا است غرض کفر اوست بهمین قدر سعادت است اما بیشتر
بنابر آنچه در مجمع الیقین و بنابر بعضی دیگر از اخبار تابع از عامه و
خاصه نوشته اند که خورش اسمش عید الاث بود قبل از اسلام و کار
دو غن مالی بر ایشان بود و بعد از آنکه در یاد دین و غن را بخود میمالید که تمام
بدنش میاشد بود و معتقد و چون مدتها خدمت آنها کرده بود و گفته شده
بود که در خدمت او اعتقاد میاید یعنی گفته غلامانها و چون اسلاد آورد پیغمبر
او را عبد الله نام کرد و گاهی بی خیال میگرد و تمام مادرش سخی فیه بود
اهل مکه از ثبا بل غریب میبست بقریش داشت چنانچه پدرش بنو نضر
و نه قوسی زیرا که پدرش اسمش عامر بود و مکتب او بهو بود و سهرت بلواطه
کرد او را برین که ندان چندان برای او و دوت یکدیگر میگرد و با آنچه شده
غرفها و قباها میماند ظرفها و قباها را پاک میکرد و مکتبی مایه خانه بود
معتق بختی کاس لیس است و شغلش از بود که روزها به پیش نام خانه

در امامت

این جزو عان اقر میگرد که مردم بیایست بمانند شب و روز و روز و شب
همه با نمیکرفت کاسته و غن یافتند که هیچکس را نذر روشن شود و غیر
پنهان فرمیدند و از این رو که در وقت بختهای شریف است منیدام موی
خانه شریکش بود میدادند لیکن یکروز خود و پیوسته نوشت بدین
خیف نمودند و لا که نه علی را در نه فضل و نه حبیب و نه نوشت بجهت
کبرتم نوشت جوابش منک از نوید که در پس من و کس از تو اما عمر بن
تمام آنچه در آوای گفته شدند با هم گفت باز داد و آنها هم بسیار
چند چیز مشهور که قابل انکار نیست در کتب و شیخ مدد کاغذ را بر پیغمبر
و گفتن دعوا الرجل انه لیس بمکرانکه بگویم مخالف خاتم النبیین و شکست
دل مبارکش و فیه بیداد و پیغمبر مناه با عدالت اندر و منصب بکر فلاح
و کشتن مخالف کنندگان از پیشت و معاضه کردن با پیغمبر و متغی حال
حرا کردن و متعجب و اجبار کردن و عتاب نمودن و عکس او تکفیر
نماز و لب نمون که در عی و نصی است و میو ترک بسم الله الرحمن الرحیم
از حمد سوره در نماز و حیو و شهادت اول و تغییر دادن مقام ابراهیم و منع
پیغمبر و نماز مستحبی با جماعت خواندن که تراجیح باشد مخالف با کسب و از
عکس کردن از جمل او با حکما خدا بگو که تیم بدلا از غسل با برهنه شدن
برهنه نماز مالک حکم کرد هر کس مرد دختر شراب داد ترا زهر سنده کنند
داخل بیت المال میکنم زنده بایه قضا دارا ایش کرد خودش را فرزد کرد
کل الناس افقه من عرجه الخدات من عرجه الحرات لفظا با نامقشش را بیداد
میگفت اگر ندانم معنی آیان آنچه شود بک نفری افه منکون و نویضه صلی خانه

با و ابراد کرد که نوبت مشرک در این مکتب بجا آورد و شمر برایش نعل
شد و رفت در حکم بقتل بر و با بوی حکم بقتل زن حامله کرد و حال آنکه مسلمان
طفل در شکم نبکنا هست اینفلد به فهم بود که طفلی با و ابراد کرد و قتیکه
گفت از وقتی که بچه بودم تا حال خیری ندیدم طفلی گفت با و حکام خیر بالا تر از
پیغمبر که بود بدیدن خدا در روز او بقتل بود نیاد در نفس عمر بر بود
جلیف و بچها بودند از خانه عثمان را که پیغمبر رو بجهت کدازده بود و
نفت کرد بر کسی که بکند او را کند بدین وقت پیغمبر شک است پیغمبر تنها
بکفر و شرک او داد در وقتیکه دختر او حفصه را طلاق داد و در وقتیکه
عذیبه سبب پرسد پیغمبر اما غضب جبین مبین مبارکش ظاهر کرد بدید
و نمود و در شوازم بخدا قسم بدستیکه قلب تو هر آنکه بر کشته و زبان تو مجبور
است بدستی که در تو هر آنکه بیشتر و دزد است بدستی که تو هر آنکه کراه
و کراه کشد بدانکه تو از قوم غنم کنی و مکر کنی یعنی منافق آگاه باش
بخدا قسم اگر نبود امر خدا که تا این قلوب کم هر آنکه ظاهر می کردم از برای
مردم امر شما را از اینان شوار من که تو زان بهنم و الله مؤمن نباشید
لعمری که اینک بود باشد پیغمبر خدا دوست رسو آنها از بدش و مادرش و او را
و ما الش عرض کرد بخدا قسم تو دوست تری جو من از خود من خداوندان را
کو این آیه را و ما یؤمن اکر هم یا الله الا و هم مشرکون ظاهر آیه آنکه بر زبان
ایمان بخدا دارد و باطن مشرکند قضیه شود که آنچه قبایح است
اما نیکان آنچه حیل و کتاب نهایت القالب و دیگران نوشته اند حدیث
و دین آن بیک طریقت است مشرک است کینه اش ابو حفص پیش از اسلام

بش پرست بود کادش الاغ فروشم بود و خطاب بدش بود و دستش را
بدید بر پند و بکینه دزد بد بود و بعد از دست بر بدن با بستر و میزم
کشته می کرد و در دنیا بچها بودند عمر و بنیر با و صدا دارا و او سواد شد
نکرد غیر القیور از بنیر با این آمد گفت فلان عمل کرده ام رفت و صوبی آورد
صحبیح بخاری احیاء علو و ذکر کرد که ضحاکه مالد عمر کینه جسته از هاشم بر عبد
المثاف فضل بن هاشم با او دنا کرد بعد از آن عبد العزیز بن رلیح را کرد
حامله شد بجهت عمر بنیض بعد فرقت او را هاشم بن عبد مناف طهارت بر بنیر
او از برای انگیز در بر خانه پیری مقتدی در شک کرد از بنیر با و از دست شجره
نداشت لهذا مشاد و خنینه اش را قفل کرد و او را عقب شتر نهاد و نهاد
نفیل بر شش با و میل کرد و بدید و صند قح قفل است چاره را به شکر چا
داد و این یافتند طاهر و در شک خ درخت بکند و سوز با و برید
چنین کرد که بر باد بکشد و بر جامه را نفیل کشید اسبابا برادر صند قح
مادرش گذاشت حامله شد از او خطاب بعمل آمد چون بکشد بلوغ و رسید
هم میل کرد به مادرش که جده اش هم عشتا او مقاربت کرد از او بکشد خری میل
آمد چون بزرگ شدند دختر خطاب او را خطبه کردند و عقد بستند بچانه زد
از او این خلا از او عمر بن الخطاب خلیفه دوم میل آمد که خلا را داد و هفت
است خطاب بدش هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
ختمه هم مادر و هم خواهر و هم عت و بهت سلا مش تدبیری بود کما ابو
جهل کرده بود تدبیر هفت قتل پیغمبر و از ر و خدعه و مکر اسرار او بود
چنانچه از بعضی ائمه مروی است با بجهت منع ملک دولت چنانچه از خبر

در امامت

۱۰۶

اینکه استحقاق معلوم میشود اما خلیفه سید عثمان بن عفان بن شیخ
هم در بسیاری از فضایل شیخین شریک نباشد در کفر امیال و غضب
خلایوت کبر و بغض و عداوت آنحضرت و نفاق و ارتداد از اسلام و بعض
قرآن و حدیث و اکتناستن فساد بر زبان و تحلف از جنبش اسلام و قرار از
زحف و عداوت شیعیان و بهر حال دیگر عثمان است از دو برادرش حکم بن
و پسرش مرثد که زنده پیغمبر بود ایشانرا بر گردانند انواع مهر با کرد
و ان نشایم و در اول صد هزار دینار عثمان داد و او را در بر خود گردانیدند
میان قبر مطهر و منبر منور جای داد و در دوزخ پدید شد حکم صد هزار دینار
داد و فساد و ظلمین مثل ولید بن عقبه ملعون که متصل شراب خود و
معبود عامر که مشهور بفسق و فجور بود و لایه مسلمانها گردانیدند حال آنکه
خدا در دعای حق آنها را تصحیح فرمود و عبد الله بن ابی سرحا و لامضی کرد
و چون مرید بفرمانند او را عزل کرد و محمد ابی بکر را و الا کود و خفیه نوشت
بعبد الله بن ابی سرح که عجل ابی بکر با کشتا که شای بود بکش و خود و ابی
هانی و ابوذر را از مکه به طبعه اخراج کرد بشا فرستاد و از شام او را طلبید
بجانب بزه فرستاد و در آنجا او را حبس کرد تا از دنیا رحلت کرد که نه الحقیقه
آنمظلوم را شهید کرد و عمار را به تقصیر بقتل زد که بناخوشی فوق گرفتار
شد و بهوش شد که چنانچه از سر فوت شد امر باخو اجش کرد و دشنام
داد و عبد الله بن مسعود که از اعظم صحابه بود و طایفه شریک از بیت الملا
قطع کرد و در مرتبه او را از دیگر مرتبه بجهت آنکه چنانچه از ابی بکر از کرد
و دیگر مرتبه است آنکه قرآن را طلبید که آنرا تحریف کند و مقابله کند او را

انقدر

در امامت

انقدر او را ندانند که در استخوان پهلوی او شکست و سه روز در نرسید
ارستو در دشت کرد و کمین بن عبید و فالتا شتر و غیره ایشانرا در میان
کباد را انداخت و خراج نمود و بگوید و بگوید از این حیث آنچه در کتب تواریخ
مستطوب است و خمس و اموال بیت المال و مسلمین را اما قرآن و خونت خود
زیاده از حد میداد و در جهل صد هزار دینار دیگر تبیین از او و جهل از صد
هزار دینار بداد و با خود او و اموال عظمی از بصره آوردند آنها را
با هلو و اولاد خود داد و شریک ابی و در دله را بخار شتر حکم داد و
دختر پیغمبر را اینقدر زد که میزد و پیغمبر پیغمبر را بفرستاد و پیغمبر را
از بیت کرد و وقتیکه ابی سرحا و هار السله و خنجر از حد فرستاد
حقیقه فوت شدند و پیغمبر را السله حقیقه اگر فطیحه فرستادند
پیغمبر زنهار را از این که بمقام زن ابی از این که بطلعه گفت و بیاشته را
میگفت عثمان گفت من السله را میگیرم پیغمبر شنید بشاء ابی شد
زن شمشاد و صنع حایو امر بر عیش کرد و علف و کلاه صحرارا از بیت کوز بر
شتران خود و مصحفه استخوانی اصحاب اجتماع کردند بر ابی موش و
قتلش و سه روز او را در میان انداختند و مرد مرا از نماز و غسل منع
کردند حق اینکه سه روز غلامان او را بعد از سه روز از مرتبه بیرون
آوردند مرد مطلق شدند و شتر اسنان را از گردن او را در مقبره
دفن کردند و غل و کفر و ریخ و فاش شاعر گفتد و شرا از عهد
برسید که در توحل مشاطات و موز بهر تاریخ قتل فی النورین
در در عقده ایست که کوز و حبیب است شیخ است که بر دشت

در امامت

۱۰۸

مقان و او را بر هیچ و معز که بود و در قاصد و عثمنا
نقل میکند غایت و خفیه گفتند که پیغمبر او را انقل گفت بجهت تشبیه
به بود که این نام بود و کلی گفت بجهت تشبیه و در از اهل خراسان
یا مضر و امد که بجهت تشبیه گفتار از که مو سبب دادند یا بجهت اینکه
گفتار و حیوان را که صید کند اول با او مقاربت کند بعد بخود عثمان
زند را آوردند که زنادامه بود که او را حذر نداشت و او را برد با او مقاربت
کرد بعد از آن بعضی تشبیه بر بزرگ در پیش دار عثمان بن عفان این را
الخاص بن ابی اسبه غلام و دو مرد مال عبداللهمن که از مشایخ ایشان
اما علمای و ایان ایشان از این جمله غایت است که کلمه امیر را واجب میدانند
و او را ام المؤمنین میگویند بعضی عداوت امیر المؤمنین و قاطره حسنین
و ابی قحطه را که بر همه کس واضح است و مسلم میان فرقه مسلمین است
و اخبار متواتر است که بعضی عداوت آنها بعضی عداوت با پیغمبر و خدا
و اقرا عطا پیغمبر بسته که پیغمبر فرمود علی و عیسی بر همه ملت من میهند
و هر که خواستد و مرد از اهل جهنم ببیند نگاه کند بعلی و عیسی و این را
الحدید است با عداوت غایت با علی و قاطره بتفضیل بیان کرده و در حرب
جل مقابل با او خدا کرد و حال آنکه پیغمبر فرمود با علی حربی و سلمه
سلمه و فرمود سبابا المسلم فوق قتاله کفر و من سل علينا السیف فلکس
متا و من خرج علی فیه النار و چندین هزار کس از مؤمنین را بکثر
داد و چهار صد شیرینما شورش بر داشت و خوشحال بود و او را
معارف خال المؤمنین گفت بعد از این که بمدينه آمد بود که اخذ بیعت

بنای

در امامت

۱۰۹

برای نقل خود بریدند از اهل مدینه تا لای میسر مسجد پیغمبر بود که غایت
بروی اعتراض کرد که ای معبود اینکار بیکه تو میکنی ای خدا از خلفاء و انبیا نکرده
حسبنا بنما شد از مدینه برآمدند و لای برای غایت فرستاد و از انبیا
بدین خود شوار الاغ مثل من جدید معویه انهم چاه میس از نور
مورد و در پیش ایشان باشند و از اندر چاه گذارند و از کس از انبیا
تیرت فرستادند و با سحر چاه را پوشانید و خوب بچینه شود و برده شود
خام بوده از این دست ایشان معویه خال المؤمنین است و حوشر
ام الحكم از جمله این پیغمبر و بعضی و لغز او را حرا و احرا مشرا و ابی
دانست و حال آنکه از اعدای امیر المؤمنین است قاتل و بچانه پیغمبر امام
مجتبی است با کسی که پیغمبر فرمود با علی حربی زیاد از سیزده ماه
جنگ کرد و زیاد از دویست هزار کس را بکشتن داد و بکند و مقتدر
شهند کرد که در دزد و تقو سلیمان زمان بودند و از اصحاب پیغمبر بودند
مثل عمار و ابن نهان و ذوالشهادتین و خرمه و عمر بن حواری و عمار
ایه بکرو مالک شتر و او بر قرین و این صوفا و قضا این دران مقتدر
امیر المؤمنین ناله کشید که بیا نمود و دشمنان این است که طلب مرگ خود
نمود و در این عمار و چنان بعضی عداوت با حضرت امیر که بعضی پیغمبر
و عداوت با او بعضی کفر و عین نقاوت داشت که نهایت ندارد تا بعد که
شیعان و در دست حضرت را نوشت بقتال که آنها را بکشتن و لغز حضرت
مشایع کرد و به تهمت و مستی علیه مردم می کشید و جابرها میداد که مردم
حلیت جعل کنند و مد من حضرت و شمر بگویند و در هوا حضرت و پیغمبر

او را لعنت کرده و بدش را هم لعنت کردند و دقتیکه او میار شد داشت
 و بدش میارندش را فرمود لعن الله الفائد والساوق و امثالهم پس همد
 مکر فشیخ که از او دست کس او به هم میبرد چو سینه بد او را دست همد
 به هم بشت مامد او جگر هم به هم میبندد او بنا حق و اولاد به هم میبندد
 پس از سفر رفتیم به هم میبرد بر چنین قوم تو لعنت نکفی مشرک باد و بعد
 لعنت حق باد بر این قوم بلبند و از دستای روز رفت در حالیکه کافران
 بر من بود و وقت مردن بت بگردش بود و شرک میان جمیع نفر بود و عا
 بن و لیدین مغیر و معاوین عمرو ابوالصباح و ابوسفیان قریه و زندین
 ابوسفیان در آمد و همداد در شر صاحب علم بود بقیه هزار مرد شیاع بود
 دینار زرد و او که شدند و بیشتر میل بسیار داشت که آنها را با نجیب و
 نفره شان کلفت تر و بزرگتر است و اگر فرزندان میانی آمدند او را می کش
 و حمانه جداش هم از جمیع دنیا زانیه حبیب علم بود اما اهلک ایشان را که
 خطاهای آنها و بدعتها ایشان از حد اخروست و آنها سه فرقه اند یکفرقه
 محدثین و یکفرقه متکلمین و یکفرقه فقهائ اما محدثین اهل دینند بزرگش
 عاشر و انقبای و هرگز است و متکلمین ایشان دو قسمند شاعر و بود
 ابوالحسن اشعری و منقره و بزرگ ایشان و اصل بن عطاء و فقهائ بزرگ ایشان
 چهار نفرند ابو حنیفه که امام اعظم ایشانست و ثانی بن عطاء و مالک و احمد
 حنبل که اتفاق کرده اند بر اینکه از فتوای این چهار امام بیرون نروند
 و تجاوز نکنند اما محدثین که زبان عاجز از ذکر معشای و افضای ایشان اما
 ابن الحسین اشعری که رئیس اشاعر است قائلند باینکه ذات مقدس عالمی است

گفت بعد جوع کرد کافر میشود و اگر در شهر زنی را فضا عقد کرد و زن
در شهر مرد دیگر باشد که وی بیاید و مال غنای داشت و طی با مادر و جد
و سایر عیال جاز است بشرط آنکه با خبر نباشد اگر مرگ ماد را خواهر
سایر محارم از محرمات مالک میشود و وطی ایشان جایز است لواط با جبر و اگر
جایز است بشرط آنکه با خبر نباشد یا غیر مکرر که بچند بر عورت نشود داخل
کنند ولیکن با رضا جایز است بدین بچند چیزی بر عورت و اگر کسی
بدرستی مثل سنگ یو به نزد و کافران واجب است مثل زنار قذف کردن
که پیشتر است اما است از جبهه و بنویسند بعضی آنها دزد کنند است
هر که را باید ببرد اگر چهار نفر سهات بر نه مادر خدا گران تصدیق آنها را
کرد حد ساقط است اگر منکر شد و تکذیب آنها نمود حشر میزند و اگر مسلم
کافر یا کشت باید مسلم را بکشد اگر عیبد اکت یا پدر را بکشد بمس
مذهب او اگر کسی شراب و خمر و اول یا پدر را بشویند بعد از آن دستها
بآن بشویند پوست سگ مرده و یا عی که در آب پوشند بر پوست سگ مرده
کرده دیگر را بپزند بکبره الاحرار از زبان هند یا ترک بگویند حد اربع سی تازی
یا ترک بخوانند و بجا سوره معنی یک کلمه از قرآن یا بگویند یا بگویند یا بگویند
دو بار سب است بگویند کوع کنند سر از کوع بلند نکرده بچند دزد بچند بر کمر
خشت آدمی کند و بین دو سجده بمقدار ششصد مرتبه از کعبه پیش از سلام
یا سوگند نماز تمام است اما اگر سه و یا دس و یا شصت یا نهایست و شصت
است که گفته هر چه امام جعفر صادق گفته که با بر عکس آن فتوای امام و دیگر
نمیدانم در وقت سجود چشم را میگردانم بهم میکند است نماز چشم را بر میزند

و بچشم را بکشد اما امام دوم شافعی گفته نماز جمعه بعد عقب هر روز
امامی و ظالمی جایز است و منی پاکشند اگر کسی مستبصر فرج خود یا فرج خویش
گرفت و مویش باطلست و اقدار بخارج جایز است و نماز در کشتی که با
بجای بخوبی بسته باشد نماز باطل است و اگر در ماه رمضان عیدای عید
اضا و کند کفاره ندارد و لواط و وطی همیکه مفید نیست و اگر نشاء
دزدی و زناه و جایز است نکاح دختر و مادر و عمه و خاله که از زنان
جایز است و بازی شطرنج و قمار و دزدی و مباح است دایره و زنجیر و
عبادت و پیش از شروع در بازی و در قمار خواندن از خود و جمعه
مستحب است و در نکاح عریک و عجم نیست و غیره که فرموده نیست و غیر
ها شکی که ها شکی نیست نکاح ایشان باطل است و لعن کاف و در نماز
به دوزخ جایز است جلاد را کاهی و تقصیر نیست اما امام سیم گفته
است لعاب سگ و خولد مال میداند و خوردنش را مباح میدانند
سورشان را پاک و حلال میدانند اگر از مایعات غیر از آب باشد اگر از
آب باشد مکروه است خوردنش و لعاب و منوی ساختن جایز است بسم الله
در نماز گفتن مکرر است مکرر دماء و منی و استغاضه بعد از فراغت
و مالک و شافعی هر دو جایز میدانند بقیه مأمور بر امام در نماز جماعت
و اگر کسی قسم خورد چیزی نخورد گوشت بخورد جایز است حش نکرده
و اگر قسم خورد گوشت نخورد چیزی بخورد جایز نیست و حش قسم کرده
کفاره نایست بدهد اکثر مدت حمل هفت سال یا پنج سال یا چهار سال است
که اگر کسی بفرزند بعد از هفت سال زنی بچا دهد مال شوهر او

در امامت

۱۱۲

گفت بعد جوع کرد کافر بشود و اگر در شهر زنی را فضا عقد کرد و زن
در شهر دیگر باشد که او را بداند مال عاقد است و طای با مادر و جد و عمه
و سایر محارم جایز است بشرط آنکه با خبر نباشد اگر مکرر نماید یا خواهر و
سایر محارم را بجز مالک بشود و وطیش آن جایز است و لواط با جبر و اگر
جایز است بشرط آنکه با خبر نباشد یا غیر مکرر که بچه بر عورتش داخل
کند و لیکن با رضایت جایز است بدین بچه چیزی بر عورت و اگر کسی
بدرستی مثل سگ بپوشد به نذر و کاهان واجب است مثل نذر و اگر نذر
کند که ترس قعاست از بچه می ترسد و با شنیدنش آنها نذر کند سگ
هرگز نباید ببرد اگر چهار نفر سهات بر نذر خدا کرده اند تصدیق آنها را
کرد حد ساقط است اگر منکر شد و نکره با آنها نموده شد بر نذر و اگر مسلم
کافر را کشت باید مسلم را بکشند اگر ترکید اکتفا به خبر را بکشند بحسب
مذهب او اگر کسی بشرط وضو نمازد اول یا دسر را بشویند بعد از آن دستها
بآن بشویند پوست سگ مرده را بپوشد بر پوست سگ مرده
کرده دیگر با بپوشد بکبره الا که از زبان هند یا ترک بگوید خدا ابدی است
یا ترک بخواند و بجا سوره ممتنع بکلمه از قرآن را بپوشد یا بگوید شکوه ممتنع
دیر که سیر است بگوید کوع کع سر از کوع بلند کرده بپوشد و سجده بر سر
خشتی که می کند و بپوشد بمقداد ششتر سر را بردارد و پیش از سجده
با کسو اکتفا در تمام است اما اگر سهواً با دست او شستن باطل است و بشو
است که گفته هر چه امام جعفر شاق گفته را بر عکس آن قوی دادم و لیکن
نمی دانم در وقت سجود چشم را می کشود یا بهم می کشد است یا بچشم را بر می بندد

و بچشم

در امامت

۱۱۳

و بچشم را بکشاید اما امام دوم شافعی گفته نماز جمعه بعد عقب هر روز
امامی و ظالمی جایز است و منی پاکند اگر کسی مستبصری خود یا فرج خود
گرفت و مویش باطل است و اقدار بخاریج جایز است و نماز در کشتی که در آنجا
بجای بخوبی بسته باشد نماز باطل است و اگر در ماء و مضافه عذای عذر
اضطرار کند کفاره ندارد و لواط و وطی همیشه مفسد حج نیست و اگر نشاء
دزدی و زناه و زنی جایز است و نکاح دختر و مادر و عمه و خاله که از زنا یا
جایز است و بازی شطرنج و قمار و دزدی و میباح است و اگر زنجیر را در
عبادت داشت و پیش از شروع در بازی و در وقت خواندن از خود جدا
مستحب است و در نکاح عرب بچشم نیست و غیره شکی کفو قریش نیست و غیر
ها شکی کفو هاشمی نیست نکاح ایشان باطل است و لعن کاف در نماز بعد
به دوزخ جایز است جلاد را کاهی و تقصیر نیست اما امام سیم گفته
است لعاب سگ و خوک باطل می داند و خوردنش را میباح میدانند
سورشان را پاک و حلال میدانند اگر از مایع غیر از آب باشد اگر از
آب نباشد مکروه است خوردنش و وضو ساختن جایز است بنیم الله
در نماز گفتن مکروه است مکرر در ماء و مضافه و استعاذه بعد از قرائت
و مالک و شافعی هر دو جایز میدانند تقید مأمور بر آن در نماز جماعت
و اگر کسی قسم خورد چیزی بخورد گوشت بخورد جایز است و حشمت کرده
و اگر قسم خورد گوشت بخورد چیزی بخورد جایز نیست و حشمت کرده
کفاره ناپسندیده اکثر مدت حمل هفت سال یا پنج سال یا چهار سال است
که اگر کسی بفرزند بعد از هفت سال زنی بچند سال شود و او

در

در امامت

۱۱۴

و کسی که در حق قاضی را برده قیمت خرید و بدهد از کسی که
 را بدهد و در بطوبی و ضویش باطل است او را ابو حنیفه گفته اند سر کبر
 کا و مجمل است اگر دنا شاء اند که در بدن نارنجی بپندد تا باطل است
 غنا حلال است که خدا جسم قدس خود را با جناب تمام از صلیح خواند
 غایتش بیادش آورد و اوست غایتش را اشاره کرده که بلندتر کند
 و تا دنا هم اغاده نکرده و گفته و الله علی عثمان و طلحه و زبیر قال آنها
 بجهت دفع سفید یعنی بجهت دنیا بود و حشره الله مع مشایخه اما امام
 چهارم که احمد بن حنبل باشد لمن برینند او را میدانند تا کردش با او را
 کرد و چرا او است یعنی کسی که خدا او را لعن کرده گفت کجا گفت اینجا که فرمود
 فقل لعنکم ان تولیتم ان نقول فی الارض و نقطعوا ارحامکم اولئک
 الذین لعنهم الله کدام قطع هم اعظم از قتل است جواب نداده و گفت سق
 کی تا بعضی علی نه شده باشد اگر چه اند که نباشد نووی او را بوجوه قتل
 مرده که قائل شود بود مخلوق بودن قرآن و حد فدا و او را پرسیدند
 که چرا مستحق قتل است برای آنکه مرده مدخوای بلکه شیطان بود در خانه
 این مرده ایستاده است بر سر پیرا داخل میشو گفت مرده در اینجا نه
 که قائل است مخلوق قرآن با وجود او حاجت بمن نیست چرا مرده گفت اگر شیطان
 مدید از نووی بقتل من میدادی کشید گفتند نه گفت پس چرا در خوا
 می شود باز کتیر او گذاشتند گفته اند انما لعنوا فعل خداست گفته هر کس
 کان کند که محمد علی خبرا بشرد کا فر است کسی که دعا رحمت بر او میر نکند
 منال و مستعد است بر عمامه نباردست دیگری با آله و پیادان که بر سر پیر

صلوات

در امامت

۱۱۵

جایز است و گفته خدا مصوت خواند امر خدا جلال ذلها و کاکل آفخته
 بر الاغ سوار هر شب جمعه بام مساجد آید و پیشام مساجد از رسته اند
 و هر شب جمعه که و جو میزند بر آخر خدا شب یکی از آنها را میخواند
 انداخت بقدر حاجت و عرض کرد ای من از تقصیر من بگذر و از خیال
 کرد که با او خیال فتوح دارد فریاد کرد و جمعه شد و از پیشوا که بر تپه
 جمع شد که اینم از زهاد است که نکرده که این خدا از او گفته اند و منو
 بر جواز غسل سر با وجوب آن در وضو نماز و نماز صبحی مستحب دانستند که
 آن شتر و گفت است که معوی بدعت گذاشت بجهت آنکه وقت چاشت بخیر
 امیر المؤمنین آوردند برخواست بشکرانه این مرده شتر گفت نماز کرد و
 امیر را امر کرد که احادیث در فضل آن وضع کرد و تخم بیست که از نه هشتاد
 عمر و خاص امت جایز میدانند و خو میگویند که مستحب تخم بیست و یک
 رخصه کنند ما تخم بیست میکنیم و در نماز مستحب یکبار میگویند خود
 معتقدند که سبغ بر پنج یکبار گفت و چون رخصه پنج یکبار میگویند خلا
 آنرا میکنیم و هر که گفت مستحب مع کون قبولی و چون رخصه تسبیح
 کنند ما تسبیح میکنیم **فصل بیستم** در طه و حضرت جعفر
 بدانکه احادیث خروج نمک از غایه و خاصه متواتر است از انجمله و صحیح
 بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی که در تمام این صحاح از ابو هریره
 نقل کرده اند که رسول خدا فرمود یحیی ای خداوند که جانم مدد او است که
 نزد بیک است تا نال شود عیسی بر سر که حاکم عادل باشد پس طیبهای
 نصای را بشکند و خود کهارا بشکند و بر طری کذب بپوشان

در کیفیت ظهور

بنابر اسلام هیچ قبول نکند چندان مال را فراوان کند که مال را دهند و قبول نکند پس فرمود چنانچه خواهد بود در وقتی که مال شود در میان شما فرزندانم و امام شما از شما یعنی منم که و این از این معنی و در حقیقت نقل کرده اند که پیغمبر فرمود اگر از دنیا نماند مگر بگوید البتة حق تعالی از دنیا بگذرد این که برانگیزاند از آن روز مردی را از اهل بیت من که نام او مو نام من باشد بر کند نیز از عدل چنانچه من باشد از ظلم و این مدعیان صحیح از ابو سعید خدری نقل کرده اند که پیغمبر فرمود منم که از اولاد فاطمه از من کشته شده پیش کشید پس منی باشد نیز ائمه را که از عدل و قسط چنانچه مملو شد با شد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی کند و این مدعیان صحیح از علی صلال نقل کرده اند از پدرش که گفت در من موت پیغمبر رفتم و بعد از وفات او در نزد من حضرت نشسته بود و گریه کرد پیغمبر فرمود ای محب من چرا گریه میکنی عرض کرد میترسم بعد از شما امت شما را صایع گذارند و غایت حرمت من نکند و فرمود ای محب من مگر نمیدانی که خداوند مطلق شد بر من پس بر کن و پدر ترا و او را بمشغول نمود پس باید هر که مطلق شد و بر کن شود هر ترا و او را بمشغول نمود پس که من ترا با و عقد کردیم ای فاطمه خدا عطا کرد تا ما هفت خلعت با که با عقیقه از ما نداده و با عقیقه از ما نام خواهد داد منم خاتم پیغمبران و کرامی تر از ایشان در نزد خدا و محبوب تر از خلق و خداوند پدر تو ام و من بهتر از او صیفا است محبوب تر از ایشان است و خدا و او را بر من پدر تو شود تو است شهادت ما بهترین شهادت و محبوب تر از ایشان است و خدا و او را بر من پدر تو شود هر تو است و انما است آنکه در با خدا با و داده است که در بهشت

در کیفیت طهارت

میکند با ملائکه هر جا که بخواند و در هر چه بدو بر او شود و بر او است و انما است و سبط این امت و آنها دو فرزند تو میباشد حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان باشند بدو ایشان ای فاطمه بحق اخذ اند که مرا فرستاده بهتر است از ایشان و از این دو فرزند بهم خواهد رسید و این است و ظاهر خواهد شد و تو قیامت را بر از هر چه مریح باشد و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و عادات او ببرد و بعضی بعضی نه پیری منم کند بر کودکی و نه کودکی عظیم پیر این خدا را بزرگوارند و از وقت از فرزندان من کسرا که فتح کند قلعها ضلالت و دلهای که غافل از حق نباشند و بنا نما بدین خلد از آخر الزمان چنانچه من قیامت نمود و بر کند نیز از عدل چنانچه بر از جور نباشد ای فاطمه اند و هناك و عزون مبتل که خدا تعالی در من و ما ترا است بر تو از من نیست فراتی که نزد من داری و محبت که از تو در دل من است و خدا ترا از روح کرد یکسکه حب و حبش از همه بیشتر از حب از همه که کمتر است و دیم ترین مردم ای بر عیبت عادل ترین مردم است و قسمت بالتوبه و بالا ترین مردم است با عکاک خدا و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوی **فضل شد** و نزد کسانیکه بمشغول میباشند حضرت حجت و رسیدند و آنها بسیار اند و این بابو که از محمد بن عبد الله گوید نقل کرده که او احضار نمود حدیثا بمشغول میباشند و سپید اند و معجزات حضرت را بداند از و کلام و غیره و ایشان قریب هفتاد نفر میشوند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و بلال و عطاء و عاصی از کوفه و از اهواز محمد ابراهیم بن مرزبان و ارم

در کیفیت طهارت

احمد اسحق و از همدان محمد بن صالح و از اهل دی همدانی و محمد بن عبد الله
اسکندر و از اهل آذربایجان قاسم بن عاز و از نیشابور محمد شاذان و از
همه از کلا بودند و از غیر کلا ابی القاسم بن ابی جالس و ابو عبد الله
کندی و ابو عبد الله جبک و هرون فرزند بنی و ابو القاسم بن ابی دهر
و ابو عبد الله بن فروخ و ابی رطباخ از اذکره امام علی النعمانی و احمد
حسن و برادرش محمد اسحق کاتب و صاحبان و صاحبان و صاحبان
و از همدان محمد بن کثیر و جعفر بن همدان و محمد هرون بن عمران و از بنو
حسن هرون و احمد بن برادر و ابو الحسن و از اصفهان ابی بادشاه
و از قیصر زیدان و از قاسم بن نصر و محمد بن علی محمد و اسحق و پدرش
حسن بن یعقوب و از اهل دی قاسم بن موسی و ابو محمد بن هرون و صاحب
سنکریزه و علی بن محمد و محمد بن یعقوب و کثیر و ابو جعفر و نوکر و از قریه
مردابی و علی بن احمد و از فارس و مرد و از شهر زندها و شهر خالو و از
خارس مجروح و از مرو و صاحبان و مال و رقه سفید ابو ثابت
و از نیشابور محمد شعیب ابی صالح و از بن فضل بن بنی حسن و ابو
جعفر بن ابی العجمی و شمس علی از بصره و صاحبان و صاحبان و مال
و ابو رجاء از بقیه بن و محمد و خنا و از اهواز حبیب و لکریه و از بنی حنیفه
نفر از کونکرده از کلا و یکی قاسم بن الحسن بن دوح النوبختی و علی بن
محمد السمری از غیر کلا و ابو الادبایان قاسم بن محمد امام حسن عسکری
و عقیل غلام حضرت و حلیه خاتون عمه حضرت و غیر اینها بسیارند و
کتاب معجزات زیاده اند و نشانده می شود و خبر را که این همدان جماعت مختلف

در کیفیت طهارت

نقل کنند البته متواتر می شود و از عبد الله بن فضل و از ایت کرده
است که حضرت شافعی فرمود که صاحب این امر را غیبی است که هر کس
ایمانه شل کند گفتیم چرا حضرت فرمود ما را از حضرت نداده اند که علی از
بیان کنیم گفتیم چه حکمت در غیب است حضرت خواهر بود فرمود همان حکمت
که در غیب است پیغمبر سابق و او صاحب ایشان بوده است و آن حکمت معلوم
نمی شود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت
سوداخ کردن کشت و کشتن پیوسته و ساختن و ساز کردن و از آنکه در جزایر
از یکدیگر بر این فضیل این امر نیست از امور غریبه و سریت از اسرار خدا و
غیبیه از غیب و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم
که افعال او منوط بحکمت است هر چند و جبر بر ما معلوم نباشد بلکه
روایت کرده که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدا مت حضرت جنت و محمد
عثمان داد که خدمت حضرت رسانند سوال نمود بود از علی غیب و از آنکه
از او چه نفع بر مردم میرسد که حال غیب حضرت در جواب نوشت اما علی غیب
خدا میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسو که بدو که بنو اهل دی
از پندان من مکرانکه در کردن آن واقع شد از خلفا جو بیعتی و من بنی
بیعتی کسی از خلفا جو میگردم واقع شود اما انقاع مرده از من و غیب شد
انقاع مرده از آفتاب و برای بدستیک من با عیاشان اهل دیتم از خدا
الهی چنانچه ستادها امان اهل آسمانند پس سوال نکنید از چیزی که نفع
بر شما ندارد و مکتب نیستید بدانستن امری که مکتب دانستن آن نداد
و دعا کنید بتجیل فرج ما که فرج شما نداد است و صلاح خدا بر تو و

در کیفیت طهور

۱۱۲۰

بر کسی که تابع هدایت و احادیث و این باب بسیار است که بایست
انسان سکوت کند و ملازم خانه باشد و غایب فرج کند و در زمان
غیبت مکتف بر جوع کردن بنویسان عام که از او با خبر است که غیبه
باشند عادل باشند و در آن وقت مطیع خدا و مخالف کنند نفس و هوا
که ایشان تحت خدا بند بر خلق و ائمه تحت خدا هستند بر ایشان
طهر در کیفیت طهور حضرت معصوم علیه السلام گفت از حضرت
منا سوال کردم وقت معین بر طهور امام منظر هست فرمود حقیقا ایا
موده از تعیین وقت برای طهورش آیات که در قرآن در امر قیامت است
هم در دنیا قیام آنحضرت کینکه بر طهور وقت معین کند خود را در علم
غیب با خدا شریک کرده و دعوی اطلاع بر اسرار خدا نموده عرض کرد بد طهور
چگونه است فرمودی به خبر ظاهر کردی و ظاهر باشد شود و امرش ظاهر گردد
و از آسمان مناسبت با ستم کینک او ندا خواهد نمود تا آنکه تحت بر خلق تمام
شود پس خدا او را بر همه دنیا غالب گرداند چنانچه فرمودی لظهور علی
الدین کل و فرمودی و یكون الدین لله همه دنیا بیکدیگر حق بر گرد و از احدی
غیر اسلام و دین حق قبول نکند چنانچه و من یبذل غیر الاسلام یبذل
منه هرگز کرد و ایا غیبت تا که تکلم میکنند فرمودی ملائکه و مؤمنان از
و امر و نهاده می آید بنویس معتمدان و نمایان فرست که بیخبر باشند
فرمود و الله ای مفصل کونای بهم آنحضرت که داخل شود و بر دسول خدا
در بردارد و عاقل در بر سر دارد و در پایش و نعل پیغمبر و در کتف
عصا آنحضرت و بری چند در پیش افکند و باین هیئت باید در خانه

منها

در کیفیت طهور

۱۱۲۱

منها و به رفیق چون شب شود جبرئیل میکائیل با صفوف از ملائکه بر او
نازل شوند پس جبرئیل عرض نمایند و میکائیل آقایی من سخن تو قبول
امر تو جاری نماید باشد پس حضرت دست بر صورت مبارک میکشد و میگوید
خدایم که خدا بزرگ و عده ما را از اسکره و بهشت را بیاور تا در پیش
میان دکن حجر الاسود و مقام و بصدای بلندند که ای گروه بزرگواران
و مخصوص صام و انیای که حق تعالی ایشان را برای من فرستاده است
از ظاهر شدن من بسیار بدین معنی پس حضرت دست را بر سینه بیاورد
در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم بر ایشان آید و از آن
حضرت ترا و تمام را در آنحضرت آرند بچشم طهر کن مجسود او میرسد پس عرض
از نور بلند شود از زمین بسو آسمان که بر دوزخین هر مؤمنی باشند
بآن نور روشن آید در میان خانه ها بتابد لکن طهور آنحضرت را ندانند
پس چون صبح شود سبب سیر در تقریبی الارض از اطران عالم بخند
آنحضرت حاضر شوند همه در خدمت ایشان آید و اندک پیش یکباره دهند
دست خود را بکشاید مانند دست مؤمنی نورانی باشد که عالم را روشن
کند پس فرماید هر کس باین دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت
نموده چرا که کینکه آن دست را بوسه بدهد بیعت نماید جبرئیل است پس
سایر ملائکه پس بچنان بیعت کنند پس سبب سیر در تقریبی
بیعت کنند آنگاه هر که فریاد بر آورند که کینک اینمرد و کیانند اینمرد
که با او بیعت میکنند پس بعضی گویند این صاحب کوفته ها است
گویند اصحاب ایشانند گویند مکرر به نفر که از اهل مدینه

نا

در کیفیت ظهور

۱۳۲

میباشند و این بیعت در اول طلوع آفتاب واقع می شود پس چون
قرص آفتاب بلند شود از نزد قرص آفتاب منادی بآواز بلند ندا کند اهل
آسمان ها و زمین ها بشنوند که ای گروه خلافت اینست محمد آل محمد و بنا
و کینت جدش او را نادانند و نسبت او را باید شرافت نام حسن عسکری
و بشمارد آباء که امیر انا امام حسین ما او بیعت کنید تا هداایت یابید
و مخالفت او را نکنید که گمراه می شود پس تمام انگار آنکه بیعت کرده اندی
گویند که شنیدیم و اطاعت نمودیم و هیچ حیا کوشی نمیدانند مگر آنکه انصاف
میشود و همه از شهر ها و محله ها و دریا ها متوجه می شود و در وقت غروب
آفتاب از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که ای مردم پروردگار شما در وادایان
ظاهر شده و او عثمان بن عفیف است از اولاد یزید بن معاویه با او بیعت نمایند تا
هدایت یابید و مخالفت او نکنید که گمراه می شود پس آنکس آنکه بیعت با حضرت
کردند از ملائکه و نقباء می دانند که او شیطان است میگویند شنید و قبول
نکردیم پس هر صاحب شکی و کافری منافق بنده اگر روز از راه بیرون می رود پس
تمام از نزد حضرت پشت بخانه کعبه داده و میفرماید هر که خواهد نظر کند با آدم
و شیت و نوح و سام و ابرهیم اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شعوب و حماد
و علی و زکی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین علیهم السلام پس نظر کند
بمن که علم و کمال آنها در دست است آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه در نزد
منست آنچه آنها خبر ندارند بجهت نبود مصلحت همه را من خبر میدهم و هر که
کتاب است و صحیفه بپیران میخواند از من بشنود پس شروع کند و بخواند صحیفه
آدم و شیت و صحیفه نوح و ابرهیم و موسی و یوشع و عیسی و یزید و آدم که

اگر

در کیفیت ظهور

۱۳۳

اگر میباید و ندید می کشند و الله اینست که بپای آسمان بخوید که نازل شود
چرخ خواند قرآن را بخوید که نازل شد پس در اینجا میخیزد که در وقت بعثت
برگشت هر یک بکوه یا بیست و من بشمار کرده مدتی از ملائکه که سینه جعدت
نمایا و عرض کند و گفت در تمام شایان ملائکه سفید و سفید تر پس حضرت در نا
تقصه خود و برادر ترانید که بیکه من برادر در لشکر سفید و برادر و حروب
کردیم و نیاز و از دست یابید و کودک را خواهر کردیم و منبرها را ساختیم
و استر ها را در میان میباید سر کین انداختند پس میفرماید و بخواند
ما سید هر یک و کرب و سوره شید که کعبه اخرا بکنیم و اهل این بقعه را
چون بصرای بیدار سپید آخر شب ندانم از آسمان بلند شد که ای بندگان هلاک
کردن این گروه متمکاز را پس زمین شکافته شد تا لشکرها اسبها و
اموال فرود رفت که بر روی زمین نکند است بغیر از من و برادران ما یکی نزد ما
آمد و دو ها ما را برگرداند پس برگرد که در کوه نذر بر روی سفید در وقت
و از خبر کرد و برسان بظاهر شد بخدا و خبر به ملائکه لشکرش و ما
گفت ای بشیر بر من و همه که آمد توبه کن و بشارت ده به ملائکه سفید پس
حضرت دست بیدار بر روی بشیر مالید که بحالت اول برگردد پس فوراً بیعت
کند با حضرت و در عهد آنحضرت بماند معضل عرض کرد که ای سید من آیا
ملائکه واجبه بر من ظاهر شود و صحبت می دارند فرمود بل ای معضل
و انکوه با حضرت میباشند تا امر گفت و شنود دارند و بعد اصحاب بر عهد
و شهادت از من خواهند بود و شهادت از من میباشند خدا با این لشکرها
ظفر خواهد داد پس اهل کدما مو عظه نماید و بخود دعوت فرماید چو

اگر

در کیفیت ظهور

۱۲۴

اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه نماید برایشان و بیرون
آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل برسد خانه کعبه را چه کند و مؤخر
می کند از بنا ابرهیم اسمعیل می سازد و بناها را طامنا از آنکه و بعد از آن
و بنا بر اقامت خرابی سازد و مسجد کوفه را خرابی کند و از بنا او را
و قصر کوفه را خرابی کند که بناها را ده ملعون است و چون آنکه بیرون
آید اهل که خلیفه او را می کشد بر بر می کشد اهل مدینه خواهی می کشد و توبه
مینمایند پس ایشان را موعظه کند و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند پس
شخصی را از اهل مکه برایشان و الی کند و بیرون می شود پس از اهل مکه او را
ایضا بکشند آنکه یا و در آن خور از نقبها و از جزیر ایشان می فرستند
ایشان را امر می کنند با ایمان آوردن پس هر که ایمان نیاورد او را بکشند اهل
مکه از هزار نفر بکشند ایمان نمی آورد پس هر مؤمنی را می کشند مگر از آن
مینمایند تا وقت قیامت می آورند بمدینه طیبه و چون وارد مدینه شوامری
عجیب از آنحضرت بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و غمناک کافران گردد
عمری که در چه مراست فرمود چون بنزد قبر جیش رسد فرماید بگو خدایا
این قبر جد پیغمبر است این روز نفر کیستند که با او رفتند گویند و مفضل او
ابو بکر و عمر بنی فرمایند کیست ابو بکر و عمر و بچه سبب ایشان از جمیع خدایان
هم خواهر جد شد و ایشان را اینجاد فرمودند عرض می کنند چونکه ایشان خلیفه
و بعد از جدان میباشند میفرمایند شاید ایشان نباشند عرض می کنند از
ایشان که اینجاد نمودن نیست میفرمایند کوه است آنها بشنید عرض می کنند
بلایا بصدف آنها را می شناسیم پس بعد از آنکه روز امر میفرمایند بگو از اشکی

در کیفیت ظهور

۱۲۵

هر روز از قبر بیرون می آورند بدیشان ترقان کوبان از مردم انداخته
صوت که داشتند میفرمایند خودشانند و غرض می کنند بلی ایشانند امر می کنند
ایشان را بخلق آفرینان می کنند و در دشتی نور آمدن میز و حرم می شود
پس اعتقاد دارند که انبیا کوبند اینست شریعت کوبان و قمار و ستمکار
شدیم اینچنین منشر می شود و دستا نشان جمع می شود مدتی حضرت ندای می کنند که
هر که می شنود زاد و دستان دارد بکفر با پیوسته پس نام دوستانشان یکم
می آید پس فرمایند بجزای می جویند از ایشان کوبند اما اهل از با سزاوار
ندید بگویم اینها زاد و دستان داشتیم حال چگونه بزرای می جویم و حال اینکه از
کرامت را دیدیم بلکه از تو بزرای می جویم که با ایشان اینجو حیات و به آخری
نموده پس حضرت امر می کنند با سیاهای ایشان و در دهم اهل می کنند
پس بفرمایند آن روز از دشت پناهن کنند ایشان را از دشت پناهند امر فرمایند
همه جمع شوند هر ظلمی و کفری که در عالم شد و هست هر خوبی که بناحق بخیه
شد و هر نانی که شد و هر نانی که خورد شد و هر کاه که واقع شد تا قیامت
آنحضرت تمام بگردن آنها ثابت می کنند همه را اعتراض کنند پس بفرمایند از بر
مظلومین هر که آنها باشند آنها را اقصا می کند پس بفرمایند از ابد خشن کنند
و آتش امر فرمایند از زمین بپزد و آنها را با دشت بپزد و اندو باد امری کند که خاست
آنها را ابد یاد بزد مفضل عرض کرد این آخر عذاب ایشانست فرموده ها بلکه
پیغمبر و فاطمه و ائمه هدی هم در جوع فرمایند و از بر جمیع ائمه ایشان را عذاب
می کنند و نذری می کنند بکسی که خدا خواهد آنها را بر دشت عذاب کند پس آنحضرت
متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرموده آید بجا چهل شتر هزار دینار

در کیفیت ظهور

۱۳۸
و شش هزار و پنجاه و سه میزد و تن نقیبا مفضل برپسند که بغداد در آن وقت
چگونه خوانده بود و فرمود که محل اقامت الهی و غنیمت خدا خواهد بود و ای بر کسیکه
در آنجا سکونت نماید از علمها و دوزان علمها مغرب انعامها و رفقا و دو که متوجه آن
میشود و اقامه بر آفته بر نازل شود انواع عذابها که بر امتها گذشته نازل نشود
و عذاب چند بر آنها نازل شود که چشمها ندید باشند و گوشها نشنید باشند و
ملوک آنها که بر ایشان نازل شود طوفان شمشیر و الله بکوفتی چنان آباد شود
بغداد که گویند بخت دنیا اینجا باشد و مخران مثل حواله بن و پسران علم
نابند و همان که خداوند قلمت و ذکر کرده است مکرانجا و ظاهر شود که
افتراب بر خدا و رسول و حکم ناحق و شهوات ناحق و زنا و لواط و مال حرام و خود
ناحق که در تمام دنیا اقلند با شایسته خدا خراب کنند از ابا بر فتنها و لشکر
که از آن اثری نباشد پس خروج کنند جوانی که خوش در بجایان بایم و قزوین و
نزد کنند بفرهاد و سبیل الدال محمد مصطبر بخار و که انشایای میطلبند پس اجابت
نمایند و از کجیهای طالبان مراد از چند نمانند و بارها اعیان در شجاعت برایشان
اشتبک و او را مکر و مسلح و پیوسته بکشایان را تا بکوفه فرادید و قتیکه
اکثر زمین را از کافران بکشند و پس در کوفه ساکن شوند و با و خیر برسد که حضرت
و اصحابش نیز بیک کوفه رسیدند پس با حجاب خود بکوفه بیا شد و بر ویم بنیم
این بخت و او میداند حقیقت آنحضرت را میخواهد با صحابهش ظاهر کند پس آید
و میایستند در حضور حضرت و عرض کند اگر راستی کوئی که محمد آل محمد است
کو عصا مشوق جنت و انکسر قند و فاضل آنحضرت و تمامه سخاوت است بر بوع
ناقه عسبا و دلد و یعقوب و براق و معتمد امیر المؤمنین و بر حضرت

در کیفیت ظهور

۱۲۷
خاضع نماید حجت عساکر آدم و نوح و توحه و مود و صالح و جمعه و ابرهیم و یونس
و کلب و شیب و عیسی و داود و انکس و سلیمان و نوح و سلیمان و اسباب
عینی و یثرب و جمیع نبیا و عساکر بنی اسرائیل و محبت و مود و داود و عساکر بنی اسرائیل
شود که جمیع لشکر در زیر آن باشد پس حسن کوید الله اکبر دست خود را در
کن تابعت نمایم ای حجت خدا پس سید حسنه و جمیع لشکرش بیعت کنند از آن
مزار فرزندیه که در لشکر او هستند و آنها را خایل کرده باشند آنها کویند از
مهر عظیم است پس حضرت تاسه و ذانها را میند و موعظه کند و معجزه
ظاهر فرماید چون ایمان نیاوردند شمشیر که میان ایشان گذارد آنها را ی کشد
پس مقتل عرض کرد بگو چه خواهد شد فرمود لشکرها بر سر شقیاف و سنگها
انکه او را در محضر بیت المقدس ردمش و بکشند مفضل عرض کرد ای آقای من
خانم حضرت و محل اجتماع مردم کجا خواهد بود فرمود پای تخت حضرت شهر
کوفه خواهد بود و مجلس و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت
المال و قسنت غنیمت را مسجد سهله خواهد فرمود و موضع خلوت آنحضرت
بجفت اشرف خواهد بود و مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه
خواهند بود میفرماید بلی و الله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه مادر کوفه
یا حواله کوفه خواهد بود یا دلش نایل نباشد کوفه میباشد در آن زمان
قیمت بجای یک کو سفند و هزار درهم باشد در آن زمان و معاش شهر
کوفه همیشه فراخ باشد و قصرها کوفه و کربلا متصل شود و خوشبخت
کربلا را محل پناه و جایگاه مؤمنین گردانند و پیوسته محل نماز شد
ملائکه و مؤمنان باشد خدا از زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه

کیفیت اجتماعت

۱۳۸

کرداوند چندان از برکنها و رکنها قرار بدهد که اگر مؤمنی آنها را بپسندد
و بخواند خدا را امرایشه بیکه مثل عز از مرتبه ملک دنیا با وعطا کند
پس حضرت مشاقم اهل کشتی فرمود اینمفضل بدستی که بقعهها زمین با
مغازه کردند بر کعبه بکر بلای مقلد آخر کرد خدا بکعبه فرمود ساکت
شو غیر مکن بر کر بلا بدستو آن از بقعهها نیست که در آن ای انا الله از
شجره مبارکه بموئید سبدان همان مکان بلند است که میرم و عیسی و آن
جاء داد و در موضعی که سربارک اما خیر را بعد از شهادت شنید
جایست که حضرت مرید علی است و فضل داد و خود را آنجا غسل کرد
بهرین بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج کرد بمعراج و غیر و چند
به پایان در آنجا برایشه امامت است ظاهر شد حضرت عیسی **فصل**
در رجعت آمده بدانکه از جمله اجماعیست و ضرورت است شیعت
رجعت چنانکه معصوم است که الله علیه السلام قبل از قیامت که انیکه مؤمن خالص
یا کافر خالصند و ثمنان بر او شال شد و خوشی کردن در دوزخ و آنکه
کفار بر آن اتفاق کشید و کوری چشم ایشان و زیاده از دوزخ است معتقد است
در رجعت زیاده از پناه کتاب علما تصنیف کرده اند و این مسئله و زیاده
به آیه و این باب تفسیر شد که در کتب مفصلة متعرض شد از اخبار و
مقلو میشود که از برای ائمه رجعتها و کرات بسیار میباشد چنانچه حضرت امیر
فرمود بدستی که حق تعالی گرفت پیمان و عهد و میثاق از جمیع پیغمبر که من
پیغمبر را یاری کنند و من یاری کرد پیغمبر را و لیکن یاری من نکرد هیچ
پیغمبر من بعهده خود وفا کردم و بعد از این در رجعت من یاری خواهند

بکبر

کیفیت رجعت

کرد و نابینا و مشرق و مغرب سلطان بغير از من خواهند بود و البته خدا را
آنها را از آدم تا خاتم نبوت خواهد کرد اینک در پیش رو من پیشتر
خواهند شد بر سر پندها و مردها که نند شدند از جبر و این
و چه بسیار عجایب است و چگونه تعجب نکنم از مردها که خدا ایشان را زند
کند و کرده کوه از قبرها بیرون آیند و لیکن کوبان و در میان
یا زادهای کوفه راه روند و شمشیر بجا برهنه بر دوش خود گذاشته
باشند و بر سرها کافران و جباران و اتباع ایشان دهند تا اندحق
تعالی کند بوعده که ایشان را داده است که فرموده و عند الله الذین
آمنوا منکم و عملوا الصالحات لنبغضنهم و نبغضنهم و نبغضنهم و نبغضنهم
نمیکنند از هیچ کس بدستو که مراست جفته بعد از رجعت و من صاحب جنت
وین کشتیها و حبسها و انتقام کشیدن و در نهانی عجب کنم مانند شما
از آن من بیند خدا برادر دسوس خدا من امین خدا و خازن علم خدا و صد
سر خدا و مجاب خدا و وجه خدا که از حجت من متوجه خدا باید شد و قصر الحمد
و غیر این خدای من جمع کنند مرد و عیاشی است احسن خدا و امثال علیا و ابابکر
و من صف کشنده است دوزخ و ساکن میکردان اهل بهشت را در
و اهل جهنم را در جهنم و ما من است ترویج اهل بهشت و با خیر مراست
عذاب اهل جهنم و باز کشت خلق و کشت و حاکم خلق با منست من امان
گویند و دعا عزرا که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهد شد من و الله لا اله الا هو
و من صاحب اعزاز که مؤمن و کافر را تمیز میدهد من امیر مؤمنان و
پادشاه متقیان و ابرسان بقا و زبان سخن کوبان و آخر و صیفا

بلواری

کیفیت جُعَلَت

۱۳۰

در واسطه وزارت انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم بر آوردگار و ترازو
عدالت در جزای و محبت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که مابین آنها
منم آنکه بجز اب و تمام کرده بر شما در ابتدا خلق و منم کواخلا بود و در
جزا و منم آنکه نزد من است علم بلاها و مرگها و حکم در میان خلوق خدا و
مکنده حق از باطل و میدانم نسبت به مردم را و بمن سپرد اندک آیت و معجزات
و کتابها پیغمبر از او منم صاحب نعیم منم آنکه خدا سخن من کرده است از ابرها
و در غد و برق و تار یکی و در وشتا و بادها و کوهها و دریاها و ستار
و آفتاب ماه و منم فاروق این امت و منم هاد این امت منم آنکه عدل هر چیز را
میدانم بان علی که خدا بمن سپرده و آن را زها که محض بر پیغمبرش و حق
کرده و پیغمبر بمن تعلیم نموده پنهان منم آنکه خدا نامها خود را بمن بخشیده
و کلمه و حکمت و علم خود را بمن عطا کرده است بکر و مردم از من سوال
کنند پیش از اینکه مرا بنیاد خداوندان من تو را میگویم و طلب کنم مرا بار
کنی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم و از حضرت صادق علیه السلام
که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت ده تا روز قیامت خدا او
او را مهلت داد تا وقت معلوم و چون آنوقت معلوم شد شیطان با
جمیع اتباعش که از اول عالم تا آنروز بودند حاضر شدند آنگاه ایتر
المؤمنین بر آورد و این آخر بر کشتهای آنحضرت است او را عرض کرد
مکر و جبهه با بیامی بلند فرمود بی هرامی که در هر عصر بود و بنکو
کاران و بدکاران اهل انزمان بر میگردند تا حقیقتا مؤمنان را بر کار
غالب گردانند و مؤمنان از ایشان انتقام کشند پس چون آنروز

... مکنده

کیفیت جُعَلَت

۱۳۱

بر آمد و حضرت امیر با اصحابش و شیطان بنیاد استخوان و ملاقات را
در کار و فرات واقع شود نزدین بکه و پیر قنای واقع شود که هرگز مثل
آن واقع نشده باشد کوبای بیستم حضرت امیر را که صدقه و عقب بر کرد
و پای بعضی در این غرات رود پیرای بیستم آید که بر باشد از سالانه مدینه
ایشان در میان نور و رسوخدات با ایشان و در دستش و در روزه
نظر شیطان بر پیغمبر افتاد از عقب بر کرد و در و بفرار کرد و راضی است
کویند اکنون ظفر یافته کجا فراری کنی کوبای بیستم ثنائی بنید
من میترسم از خدا و ندانم حضرت رسول با و در سحر و جادو و کف
او زند که او را اصحابش هر یک به سبب آیه حربه هلاک شدند و بعد از آن
همه مردم مؤمن و موحد میشوند حضرت امیر و چهل چهره از سال
سلطنت میکند بکر از شیعیه آنحضرت فراد فرزند صلی را و متواله
می شود هر سالی یکفرزند و هر سالی یکفرزند از او متوالی شود
و همه کس را بشنید و نایغ سبز که در سوخته الرحمن میفرماید و در
مخد کوفه ظاهر شود و در و آیه بسیار است که اول کسی که رجوع کند
حضرت اما حسین است آنقدر پادشاه میکند که بر و هایش از
پیری برود بد کافش می افتد و در زمان آنحضرت بیرون می آورد چشمه از
آب و چشمه از روغن و چشمه از شیر پس حضرت مشرق و مغرب عالم را
مسخر نماید و هر که دشمن خدا باشد خوارتر از بر و دینها را بسوزاند
چون تا تخراکوشت را بکشد و کوز و زمین بر میستاند باشد همه
خدا شفا دهد بر کت آن آسمان تا از شود بر تبه که شاخها در حله

از

در معانی است

۱۳۲

از بیای میوه ها بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان عمل آید و محقق نماید چیزی از زمین برآمد از شیعیان حتی آنکه اگر کسی خواهد که احوال خانه خود را بداند و اهلها بشود آنچه ایشان میکنند و تمام این مطالب را اخبار و اعدا **اصول چندی**
در معانی است و در آن چند فصل **فصل اول** در حقیقت روح و بدن است بدانکه معانی معانی خود گردانند و میگردانند و اینها را روح و بدن میگویند و اینها را با این حقیقت روح و بدن که در قوس و سلسله که روح و بدن در جوهرند و در حقیقت که میان آن دو کمال است مثل قیاد و بدن و اینها بینا نکی است زیرا که خلقت یکی از طبیعت ملائکه و عالم علوی است که محضر نور و روح الهی است و دیگری که محضر ظلمت و مرکز عالم سفلی است که اهریمن است و حکمت و علمیت که آن دیگر بر اینست اما در عالمکای بدن و شش و قوت آمد و رفت و گفتن و خواندن و امثال اینها با بر قوتی اعصافا ظاهر و المثل در حصواتها و محصورات آنها است بحقیق که اگر بعضی اعضا و آن قوی معلوم شود اثر آن عضو آن قوه نیز معلوم شود و اما در روح ایضا گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن و خندیدن و گریه کردن و رفتن و آمدن چنانچه در خواب که برادر مرگت بداند به حس حرکت است از چو غار و بداند برای خودی آید و بداند و بخورد و می آشامد و گریه کند و میخندد و همه کار می کند و لیکن آنچه محضر روح اصفا و ملکات و فهم و علم و اعتقاد و بداند را نتوان گفت غافل و مثل جواد شجاع مؤمن که در ملکات و افعال جزئی ایضا که از بدن ناشی میشود مثل گفتن و شنیدن و بداند کار روح ایضا و اعصافا و غیره

در معانی است

۱۳۳

بیت بیجا ست نام او مبتکار و بار روح است زده آوازه باشد و غیره در این نایرا پس حقیقت انسان در حقیقت روح است و بدن برای او مثل لباس و مرده و آینه مثل قیاد است و قلم و روح در بدن مثل چراغ در فانوس است و در شمع از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر چراغ بپرده مشاهد کی ضیا و جمالش را تو آذانت همچنین اگر روح ببدن ملاحظه کند و کمالش را در شناختن آنوقت میداند که فانوس عیب چراغ است نه زینت جسم چراغ تا که ما در ضعف ناتوان از هبوط رنج و بادهای احتیاج بقانون و پنهان است و بیار ما بخت و رنجور الحاق پوشش و راضی و راضی با این معنی اخبار بسیار است فرمودند روح مثل جواهر است و صفتش جواهر است و صفت قوامی اندازند اعتبار ایشان و نمی کنند روح جوهر است شریف لطیف است بانه تمام نور ضیا و شرف و بدن نیست مگر لباس غایب و پرده ظلمت تفاوت روح با بدن افعال و اما در استقامت و حیات چنانچه انسان را اضافات و اما در بدن متولد و متولد میشود مثل بدن و شنیدن و خوردن و کمال و افعال روح متولد و متولد میشود بلکه پیشتر متولد میشود چنانچه معلوم است با محسوس که مسئله مشکلی بر او عمل شود چه در خوشحال میشود و مشغول است که لذت خود را بیدار پیش از خوردن است اگر از کیفی کند کمالان جسم را مثل آنکه گوشت کور یا کراست یا کمال است یا در شناختن استادی میشود همچنین اگر از کیفی کند کالات و معانی مثل آنکه بگویند بجهل جیاد است نادانست و فهم چه قدر متولد میشود بلکه اگر کسی اتفی کند از او صفا بداند و اشیاء کند صفا و روحی ابد است و نمیشود مثل آنکه بگویند کور و قوی عالم است

بگویند

یا بگویند کلمات و بی باقی است اما اگر برعکس باشد با سبک نفی کنند
روح را و ایشان کنند مقابله امتداد میشود مثل آنکه جمیع جهات شرافت
بند داشته باشند بگویند حق است با ظالم است با جاهل است با مبطل است
میشود و لهذا اصحاب عقل و فهم که حقیقت روح بداند انشاءند
تمام صفات بد را و لذات دنیوی را ترک کردند و در پی لذت روحا و کمال
انسان شدند و از هر چیز که شسند و دنیا بدنیای آنها زدند
فصل دوم در اثبات معاد بدانکه بعد از آنکه مغلوب شد
انسان را مکلف بتکالیف عقلی و شرعی نمود و باز آن وعده عهد مجزا
فرموده و وفا بوعده بالبداهه واجب شرعی را ناکند و عذر و تاجیه
نباشد ضرورتی که کذب خدعه قبیح آید بر عینی مظن و قادر مطلق و جواد
حقیقی قبح محال و شمس ظاهر است و قضا بوعده و جزا دار است
بیت بر البتة زمانه دیگر و عالمی جدا گانه باشد بر کاف بوعده و جزا
جزا و از زمان و آن عالم غایب آخرت و عرصه قیامت مراد از روز
آزما ز امت که انسان می باشد بر احسان و کفایت ادراک ثواب و
عقاب چون دانسته افعال و آثار و لذت و الم برد و قسم پس معاد
که برای جزاء اعمال است نیز در قسم اول معاجز است که بحسب معاد است
مشق و لذت و آلام ابدان در پوشیدن و پوشیدن و سوختن و معذب
شدن و امتثال آنست و بر این مطلب کلمات قرآن و خلوا امر فرغان و اجاز
و اخبار متواتره متکاثره است و تفصیل آنرا هم فرموده اند و بیان کفایت
آنرا هم کرده است عقل از راهی تفصیل و کیفیت آن نیست پس بایست

اعتقاد نمود که آنچه پیغمبر فرموده از سوال قبر و فشار قبر و عالم
برزخ صدقت و منکر آن کافر است قسم دوم معاد و معانی است که
بحسب معاد دو شقاوت و لذت و الم روح است و واضح است که بخاطر
حکم عقل و نقل بوجوب اصل معاد و جزا اعمال بحکم مخصوص جسمانیست
بلکه حکم می کند بمعنا جسمانی لا بشری پس منافات با معاد روحا ندارد و از اثبات
آن نفی آن ایضا لازم نمی آید لذت و الم روحا با جسمانی جمع میشود پس
که که با لذت و بعلم و مناجات دوست از ماکل و مشرب جماع نیز نمیشود
میشود و از عذرا ماکل و مشرب مثال میشود چنانچه در اینها و ائمه
علما این مطلب بود پس منافات میان ایشان نیست و ضدین نیستند که
جمعیان نشان نداشتند و جمیع مظاهر روحی معاد روحا و جسمانی و تنبیه
ما نفی نباشد مسلما افضل آید بوعده خدا افریق چونکه لذت جسمانی
در جنب لذت روحا هیچ است بلکه لذت جسمانی انسان با حیوان شریک است
و آنچه خاصه انسان است لذت روحا است و مشارب منافع هست
حیوانی است نه انسانی لهذا کرمان و بزرگان دین البتة بمعنا جسمانی
تنها نشانند بجهت آنکه نهایت قبل از عت است که در مقام احسان و امتنان
کثیرا بدین مرتبه خود توانند بلکه هیچ عذایی نبالا توازن نباشد و چون
بدن بحسب ثبات ضد مقابل روح است لهذا خواص و لخواش سبب
کند و روح اولیاء خدا از لذت و شوقا جسمانی همیشه کزبان
بودند بجهت آنکه مانع رسیدن کلمات روحا است پس معاد روحا
که باعث لذت و سرور و طبع است و سبب کمال است مقتضای حکمت

در معاد است

عذاب بقدر اجابت و اجابت بر میزان معاد رجحان و در و حقا افضل و احسن
است و از برای اولیاء خدا که کالات حاصل گشته و دنیا و اوراق لذت
ناهم بحال نیست اگر چه در دنیا چونکه مقام تحصیل کالات و حقا بود چنانچه
نمیشد مگر از برای کسانی که کالات بر ایشان حاصل و ملکه بود و اما کافر
و معذبه کنار اگر نفسش مؤمن اصول و عقایدش حق باشد عقابش
می کنند بقدر که از جریمه گناه ناله شود و صیقلی و نسا شود و اگر
و اصول و عقایدش فاسد باشد باطل باشد پس کانه روح انسانی در او
نیست و عمل در دنیا راست و در اخلاقیات و تقوی بلذات و الام و اواح در
عالم برزخ بسیار شده معاد و حقا هم در اخلاقیات چنانچه عرض
می کنند امیر المؤمنین علیه السلام صبر بر تعلق عذاب و فکیف صبر علی فراق
و هبونی صبر علی فراق فکیف صبر عن النظر الی کرامتک و سترای
اخلاقی هم معاد رجحان نیست و در حقا چونکه خطاب بعباده مکلفین
و همه اهل ظاهر و لذت رجحان نیست و خبری از لذت روح ندارد و لذت
تعبیر بکفایت میکند آنها بفرموده که کنند انکار نکنند که کافر
باشند و چنانچه نعمتها رجحان اند و تفاوت مراتب ارکان نعمتها
روحانی و چنانچه نعمت جسمانی اند و اما نعمت جسمانی از دنیا تفاوت
دارد که نعمت روحانی اند و اما نعمت روحانی است و حقا است و چنانچه
نعمتها اند و این دنیا تفاوت دارد با نعمتها روحانی است و حقا است و این
تفاوت در لذات و معار و دنیا بالذات و نعمتها رجحان اند و حقا
بسیار شاهد این مطلب است چون رساله مختصر زیاده بر این باب است

توضیح

در معاد است

فصل سیم

نقو بل است در تفصیل احوال و احوال
بعد از موت بدانکه ظاهر شرع مشرب چنانچه لالت بر اصلا معاد
جسمانی نماید تفصیل خصوصیات و قایع آن نیز از سوال وجه
در قبر و خارج قبر و حساب و کتاب و صراط و غیر آن نیز می نماید
و دلایل عقلی چنانچه باصل آن رسید به بر فروع نیز راه استدلال ندیده
بلکه عقلا و حکما و علما در همه اینها مثل سایر احکام مقلد بر زمین
بوده و بعد از قبول اسلام آنچه شایع مقدس فرموده و خواه فهم بان
رسیدند باشد خواه نرسیدند باشد خواه نرسیدند باشد اطاعت تسلیم
نابند نموده و مراد از عالم برزخ فاصله ایست میان دنیا و روز قیامت
و در این مدت ارواح حال ایشان مختلف است و ارواح سعدا بحسب
مراتب سعادت مشغول نعمت و صحبت و راحت و اوقات تلاوت و
اشقیاء بتفاوت مشقاوت گرفتار حسرت و عذاب مشقت و اوقات
و هوس میباشند و ابدان یا با ابدان مثالی یا با همتان ابدان رجحان
اختلاف اخبار و سعادت و نعمت و مشقاوت و زحمت هستند تا در
قیامت مراد از روز قیامت روزی است که طولش بیجا هزار سالانها
دنیای مکلفان در آن روزند میشوند با همتان ابدان عصر دنیوی از قبول
بهره اینند بر حساب و کتاب جزایان با اعمال خود رسد و درجات
در کات خود داد سعادت و مشقاوت یا بسند من بعمل مشقاوت قدر
بهره و من بعمل مشقاوت ذره سراسر حقیقت حیوانات بهر من می آیند و هر یک
بدری که کرده باشد جزا داده میشود بعد از هر یک کونوا را با همه خالقین

نموده

حکمت معالمت

۱۳۸

و معدوم انوقت کافران آردوی کنند و میگویند یا لیبی کنش ترا با آنچه
کاش جیوان بود و امروز معدوم میشد اما غیر مکلفین مثل اطفال و مجانین
یا بیهوشین یا تکلیف آنها مثل بلاد بعید و زمان و کیزان که در خانه مملو
و سلاطین و کفار و سنیان و فقر و ضعف ایشان که اینها را مستضعفان
مینامند در بیان احوال ایشان لغیا مختلف صا شده در بعضی لغیا
هست که خداوند آتش و دوش می کند و تعجب مشقت تکلیف ادا در نظر آنها
جلوه می دهد امر میفرماید که خود ادا را آتش اندازند پس جمعی که طبعشان
پال و بطوری باشند که اگر مکلف میشوند موانع خارجی میجو اطاعت
مینمودند و احتمال بی توقف خود را ادا آتش می افکند و آتش برایشان
سرد و کلش میجو و دیگر ایشان را امر میفرماید بپیش بر نند اگر مکلف
میرسبند و موانع حاجی میجو مخالفت میگردند و آنوقت از رفتن باز
آیا میکنند ایشان را امر میفرماید که خود را بپندهند اما مکلف نبودند
دنیایا خطاب شد که حال شما را امر کرد و دید که آتش بر آنها کلش شد
در حضور خوشنما بر در دنیا غایبانه بگو که طاعتی کرد بعد در بعضی لغیا
هست که اولاد کفار در بهشت خدام اولاد مسلمان میباشند اما مکلفین
پس آنها اول مرتبه مسمی میشوند و مقران و ایشان جمعی هستند که
بجای داخل بهشت میشوند از حب و کتاب و رغبت و کوی نجات از
میدان سرگردانی رفته و آینه دل را از زنگ آلودگی و معصیت
زدوده اند و پسر اصحاب یمن که نامه اعمال ایشان از دست راست
ایشان دهند اینها اعمال حسنه ایشان در میزان زیادتی دارند پس

امر

حکمت معالمت

۱۳۹

امر همیشه شود بعد از حساب و سیمای صاحب شمال و آنها کسانند
که نامه اعمال ایشان بدست جبرایشان داده میشود و در میزان مبتلا
ایشان زیادتی دارد بر حساب پس امر میشود بعد از حساب بهجت با محاسب
در جهنم ابد با بعد از مدت ایشان را بر وزن و درجه بهشت بر وزن
کناها نشان در خلود و ذکر مدت عذاب قلند مدت مکث در عذاب مختلف
میباشند از امتزاج ایند قسم قسم سیاهی حاصل میشود که آنها کسانند
که سیئات و حسناتشان مساوی میباشد و آنها اصحاب اعرافند که نه
حسنات ایشان زیادتی دارد که اهل بهشت باشند نه سیئات ایشان زیادتی
دارد که اهل آتش شوند پس اینها در اعراف که دیوار است میان بهشت
و جهنم است معطل و سرگردان میباشند تا بر حمت الهی شفاعت مشایخ
و شفقت و رحمت اهل بیت عصمت حسنه ایشان زیادتی کند و اهل
بهشت شوند اما قس و شفعاء هم در اعراف هستند که ایشان شریک
خلق و شفعاء میباشند تا آنها را از گرفتاری و سرگردانی خلاص کند الهی
انفقنا فی الدنیا زنا و هم فی الآخرة شفعاء هم یحکمهم حرمتهم یا ادرکم
الراجحین و میزان در لغت چیزی را گویند که با آن چیز سنجیده شود هر چه
مشترک از برای مؤذنان و پیان و کبر از برای میکلات و عدل از برای
معدلات و کبر برای مذذوعات و منطق برای فکر و عزم و مزینا شعر و لیک
مراد از میزان قیامت که واجب اعتقاد بر آن تر از آن است بر زک جبر
یکپله آن از نور و یکپله آن از ظلمت و برزخ آن بقدریست که تمام آسمانها
و زمینها در یکپله آن یکجدا و نام اعمال بندگان در آن کشیده میشود

و ی

در معانی است

و آنچه در بعضی لغت است که محمد و آل محمد میزان اعمالند میزان صحت
و بطلان اعمال عبادند معاد روحها است که هر اعتقاد و عملی که مؤلف
حکم ایشانست صحیح و حق و هر چه مخالف اعمال پیغمبر و امام و امر و نهی
ایشان شد باطل است و جاهل و علم و سخاوت و بخل و رحم و قسوت و سفاکی
و شقاوت که زیاد تر است و کی کثرت و محبت و انانیت با خدا که بیشتر و که
کثرت آن ذوات مقدسه و اخلاق حمیده و صفات پسندیده ایشان
است میزان اعمال و راجع هر کس از انبیاء و صلحا و علما و زهاد و بزرگان
معنی اخبار و نبیاست از انچه وارد است از انچه فرمودند و من
الوسط و من القسط الاوسط یلحق بنا الناله و یرجع الینا القسط و من
الموازن القسط و در تفسیر آیه شریفه السماء رفعتها و وضع المنار
فرمودند شما رسول خداست و میزان امیر المؤمنین مهینا شد میزان
چنانچه در و بیله است یکی نور و دیگری ظلمت و میزان روحها یکپله
چنانچه در و بیله است که گفته است است و یکپله جان
جانیه و حیوانیت که گفته است است و این و بیله و بیله عین عدل
طبیعت و حیوانیت که گفته است است و این و بیله و بیله عین عدل
که امام هر زمانست سنجیده میشود و لسان صدق آنکه پیغمبر است
و نفیض عینا بد و مراد از ضابط که واجب اعتقاد بآن داهی است که
بر وجهی کشیده شد و یار یکرا از مو و برنده تر از مشهور شوند
ترا از آتش و کوبید چنانچه در بعضی لغت است موشاب غاشیه است
که مادر بنی کیت که خدای داند بر دکانی از او باید دانست که جهنم
مخلوقیت که در آن هفت طبقه است در هر طبقه هفتاد هزار

و ادبیت

در معانی است

دادیست از آتش و در هر دای هفتاد هزار شعبه از آتش است و
هر شعبه هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار قصر است
و در هر قصری هفتاد هزار دای و در هر دای هفتاد هزار خانه است
و در هر خانه هفتاد هزار پنجه است و در هر پنجه هفتاد هزار باب است
و در هر بابی هفتاد هزار درخت است و در هر درختی هفتاد هزار
هزار میخ است و بر هر میخی هفتاد هزار زنجیر است و در هر زنجیری
هفتاد هزار دایه است از آتش و در دایه هفتاد هزار درخت است
و در هر درختی هفتاد هزار دنیا است و در هر دنیا هفتاد هزار
هزار عقرب است و در هر عقرب هفتاد هزار دایه است و در هر دایه
کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار درخت است و در هر درختی هفتاد
هزار دایه است و در هر دایه هفتاد هزار کوه است و در هر کوه
و یکی سر د که از آن زمین است و در دایه هفتاد هزار دایه است
و در هر دایه هفتاد هزار دایه است و در هر دایه هفتاد هزار دایه است
تمام خلایق از مکلفین از رویان عبودیتند و هر کس عیون کرد از آن
موجب عیون کند بسوی بهشت میرسد و بهشت هم فعلی مخلوق است و آن
در دایه که بسوی بهشت میرسد که هر هشتاد هزار باغ دارد از زعفران
و هر باغی هفتاد هزار شهر دارد از نو و تر و مرغیان و هر شهر هفتاد
هزار قصر دارد از انبیا و در هر قصر هفتاد هزار خانه دارد از زعفران
و در هر خانه هفتاد هزار درخت است و در هر درخت هفتاد هزار دایه است
نفسه و در هر دایه هفتاد هزار دایه است و در هر دایه هفتاد هزار

خوب

در معانی است

۱۳۲

خواجه و بر هر خواجه از جواهر هفتاد هزار دینار از طعام و در هر
دکانه هفتاد هزار دینار از طلا و سیرج و بر هر سیرج هفتاد هزار دینار
از حریر و بیاچ و استبرق و بر هر سیرج هفتاد هزار دینار از آب حیوان
از شیر و از عسل مصفی و از شراب بهر بهری هفتاد هزار دینار از میوه
و در هر خانه ای هفتاد هزار دینار از خیمه از ارغوان و در هر خیمه هفتاد هزار
فراس و بر هر فراس هفتاد هزار دینار حورالعین و پیش روی هر حورالعین
هفتاد هزار دینار کبیر مثل لؤلؤ و رطب پنهان در صندوق و بر هر صندوق از
این قصرها هفتاد هزار دینار قبه از کافور و در هر غره هفتاد هزار دینار
از رخمن ایچنان هدیه که هیچ کوشی نشیند و هیچ چینی نبیند و خطو
نگرد و در هیچ قلع و مبنوها از هر چه بخوانند کوشش مرغ از آن مرغی
که میل داشته باشد هر کس داخل شد مومن از برگاه او نیست و خزان
آندوه از برگاه او نیست و عیان و صوم و صلوة در او نیست و پیری و جوان
مردان نیست و زخمه ران و خروجی از برگاه کسی نیست و هر کس بحجب
عملش از انصراط میکند بعضی مثل برق جهنده بعضی مثل باد صحر
بعضی مثل اسب و نده بعضی مثل پادشاه بعضی شبیه و کفار مثل
برک خزان در جهنم و یزان و مومن که می کند در جهنم فریاد می کند و در
مکدر ایمون که بود تو خاموش میکند آتش را و لیکن در مقام عباد
راه راست دین خداست که محض عدل متوسط میان افراط و تفريط است
که در تیل و هاشم آن راه انبیا و خلفا خدا هستند که بر پشت عالم طبیعت
کشیده شده هر کس از آن خطا شود در آتش طبع و هوا افتد و نابود میگردد

در معانی است

۱۳۱

از موانع است و هر کس در امور غلبه و مستقیم باشد تلافی لغزش
خود کرده چون بر خطا طاعت کند و بخواهد قرب الهی را ببرد و هر کس
از اصول دین و عقاید حق بیزن رفته بر صراط قرار نگیرد و سر از بر
جهنم افتد و کسی که در اصول دین ثابت قدم باشد قادر بر فروع کاهی راست
رفته و کاهی کج در صراط افغان و خیزان می رود تا بهشت می رسد یا به نیرسد
و اخبایا با بهمنه ناطق است از انجمله از انما بحق ناطق امام جعفر صادق
فرمود صراط طریق معرفت خداست و آن در صراط است یکی صراط دنیا
و آن امام مقصود الطاعة است هر که او را شناسد اقدار کند بان بر صراط
دویم که جسر جهنم است بگذرد و هر که او را شناسد از لغزش قدمش و
بدفوخ افتد و فرمودند صراط مستقیم را دنیا راه راست میان غلو و
تقصیر است که قابل باطل نشود و صراط دیگر راه مؤمنان است بهشت
می رود و بطرف دیگر قابل نیست و خداوند دانسته همه را بر صراط مستقیم
بذارد تمام شد آنچه را که میخواستیم نوشتن از اجماع الله و الله
بدست مولف و معتنف الجانه الفایه الشیخ علی ابن المرحوم المغفور
الشیخ علی بنقی البجری اصله و السیرة

الکرمات مولد الخاوری منکنا

و مدفنا الله فی بوا الاهد

والحد عشر من

تقدیر امر

۱۳۱۰

انصراط لغز



لِلْأَمْرِ وَالْخَيْرِ
مِنْ خُصْفِ الْأَمْرِ وَالْخَيْرِ
وَالْفَاضِلِ الْأَمْرِ وَالْخَيْرِ
الْحَيِّ الْأَمْرِ وَالْخَيْرِ
نَزِيلِ الْأَمْرِ وَالْخَيْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبيه محمد سيد الاولين
والاخرين و آله القرامطين و اللغاة على اعدائهم اجمعين
من بعد جنين كويد بن خادام الشريف المظهر الجاني الفاضل الشيخ
علي ابن المرحوم الشيخ علي بن الجبرين اصلاً و التبرعاً مولداً و الحاكماً
مسكناً و مدقناً انتم اسكنكم بحسب خواهش بعضي زناغين دين
شروع نمودم در نوشتن رساله كوچك از برای عمل كردن ایشان
وله چون بنای این داعی در مقام عمل با احتیاط است كه طریق بنیاد
و فلاح است اگر چه در مقام فتوح مخالف باشیم لهذا مسائل
تجربای جماعی را موافق احتیاط ذكر میكنم تا اسكنه عامل با این دست
چه در حال جهوة این داعی چه بعد از جهوة ناجی باشد بحكم
عقل و نقل و اجتماع علماء واحد فوق انوال احتیاط ننكند زیرا كه
مقلد مثل جبر است و فرمودند خود را جبر فرارند پس و عمل این
مرئیه تقلید نیست بلكه عمل با احتیاط است و این نامه

حبر بن الحنفية

و انما استی نمودیم بنود الدین واحد که انتم اسم بامتی باشد
پس میگوئیم مستعینا بالله و علی التوکل و الا عینا
فصل بدانکه پرسشیکه پانزده مسائل تمام شد و کمال اجابا
تمام شدن ده سال پس در آخر مسائل تمام شد و در ساعت اول
بلوغ مکلف میشود بنکای فصول دین و فروع دین پس باید
اولاً نظر در اصول دین نماید و ثانیاً علم صورت نماز نماید و
ثالثاً علم مسائل واجبه از مسائل نماز و غیره نماید و ذاباً ملاحظه
استبای موجب غسل نماید که اگر از او جانبی بپرسند و بپایان
از او صادر شده بجا آورد غسل و غلباً ملاحظه استبای است
ذمه بمحقق ناسی که در او بپایان نالی از او صادر شده نماید
برائت شکی حاصل کند زیرا که استبای جانب و مس میت و استبای
ضمنی از احکام و منتهی است در هیچ حال ناقض نیست و سلب
ظلم احکام بعضی مغلالات که مشغول لهاست تا بوجه صحت عمل
نماید و بعضی عثرات تا ترک آنها نماید و اگر ترک این شش امر را
نمود احکامی چند بر او مترتب میشود که امر او بسیار مشکل میشود
و بجهت هر یک از این شش امر نقصی در کفایت و مقدار حسن
که در کتب مفصله بیان شده و این رساله کتبش ذکر آنها را
ندارد **فصل** بدانکه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفه
اسلام و کفر نمیشوند مگر بر سبیل تبعیت که بر اطفال کفار احکام
کفر جاری و بر اطفال مسلمین احکام اسلام جاریست تبعیت و سبیل
از بلوغ تبعیت منقطع میشود باید ملاحظه نمود ایشان شود که اگر



والتاريخ في
الشارع

مستند بقیه بد حقه مستند ظاهرند و نکاح ایشان صحیح است
 و میراث میرند از مسلم و الا فلا پس احباط آنست که مؤلف از بیخ
 عقاید حقه را درست نماید و مستند شوند و طاعت اقام نکاح
 معرفت عقاید است و اگر انرا درست نکرد نمازش باطل است و
 بدش نجس است و در اصول دین اعتقاد قلبی کفر و راست
 و لفظ تنها کلمات نمیکند پس بایست از روی دلیل و بقیه
 نه شک و نه مظنه و نه تقلید نماید بوجه مستند و
 عزالت او و نبوت خاتم النبیین محمد بن عبدالله و امامت دو کز
 امام و معاد جسمانی و سایر احوال از صفات ثبوتیه و صفات
 سلبیه و صفات کالیه و صفات انتبیه و اعمه و حکم و معراج جسمانی
 و حشر و نشر و صراط و میزان و وجود جنة و نار و قیام و حواء و
 عصر عجل الله فرجه و نبودن نیابت خاصه تا زمان ظهور و رجعت
 انما و تنگ و سایر اعتقادات حقه ضروریه در نزد مذاهب اشنا
 عین یکدود و ساند چنانچه ایمان مفصلاً نوشته اند و بایست دانست که
 اگر کسی نفی ضایع کند یا نفی توحید یا نفی حکمت یا قدرت یا علم
 یا عدالت خداوند کند یا اثبات خلاف حکمت یا حبث در کارها
 بگوید یا نفی نبوت یا نفی معاد یا نفی احترام قرآن یا ضروریه از
 ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و خمس و حج
 و غیره منکر شود یا استخفاف با اصل شرع و مذهب و دین و
 معاد و قرآن و احادیث نماید کافی میشود اگر بالغ و عاقل و خفا
 و ناشعور یا شد چه از روی انکار باشد یا عناد یا شد یا استهزاء

در کلمات

باشد بلکه شومی و مطایبه بوفطرت اسلامند اگر مرد باشد بدش
 نجس میشود و زنی حرام میشود و بایست عده و نفاس بکشد و بعد از
 عده جایز است شوهر کند و اگر زن فرزند او نماید هر چند بیک که
 حاصل شود داخل زناست و قتل او بر امام یا نائب واجب میشود
 و اموال او از ملکیت بیرون میرود و معاملات و تصرفات او باطل
 و حرامست و بیرون کردن او واجب است و غرض او بمسلمه و کافر
 مرد و باطلست و اگر ببرد تقبیل و نکاح و نماز بر او مشروع
 نیست و دفن او در مقبره و کف بر مسلمین جایز نیست و ولایت
 او بر ولادتش نافذ است و اگر مسلمانی او را کشت نه ضامن دارد
 و نه دمه اگر چه کشتن بدون اذن امام یا نائب او حرامست و
 میراث مسلم با او منتقل نمیشود و اگر ثوبه کند و در نبی قبول نمیشود
 و در لغت ناخذ است و هو الرحیم الغفور و اگر زنی با
 خود یا نجسی میشود و بر شوهر حرام میشود نزدیک با او و مهلت
 دارد تا وقتی که زمان عد او بگذرد اگر در زمان عد ثوبه
 کرد حلال میشود و الا فلا ولیکن اموال او از ملکیت او بیرون
 نمیرود و قتل او لازم نمیشود و امر میکند و ذابوبه هر چه ثوبه
 کرد ثوبه او قبولست و اگر قبول نمیکند لازم نیست که او را بگوید
 کتبت بقول فوئد لا یجوز باوید هند تا بمیرد و تا آنکه مرثیه ثوبه
 او قبولست و در مرثیه چهارم قتل و لازمست
 بدانکه هرگاه کسی العیاذ بالله متب و دشنام بخدا یا رسول خدا یا یک
 از انمه و یا فاحله زهراء یا یک از انبیاء اسلام الله علیهم گفت

در کلمات

در کلمات

در کلمات

فرکر که شاید که دشنام لازم و واجب است فوراً اودا
 بگوید شنیدن محتاج بحکم اقام و تائب او نیست اگر خوف
 بر جان یا مال یا عرض خود نداشته باشد
 بدانکه سه طایفه عمل خلافست کفر و اسلامشان و احتیاط مهمل
 امکن اجتنابست اقل و لذائذنا و دوم مخالفتان سیم تارک
 الصلوة در صورتیکه منکر و جویان نباشد که اگر منکر و جوی
 ان شد منکر و جوی دین است و مستحق باصل فرار داد او
 نباشد و اگر از دین استخفاف ترک نمود کافر است زیرا که
 بمسئله ای مثل شارب کفرین یعنی صل استیجاب ان کافر است بنا بر
 علماء بدانکه عبادات بر چند قسمند اول عبادات تکلیفی
 که باید بقصد و اختیار بجا آوردند و شرط صحت آنها قصد قربت است
 یعنی باید بسبب بجا آوردن بندگی و فرمان برداری خدا باشد
 و سبب فرمان برداری مختلف است بحسب درجات مضاعفین
 اقل ایشان امر بالو مبین است که عبادت کند چون تکلیف است
 تعظیم و عبادت و او سلطان بجهت شکر نعمت نکا او و ادکار
 بجهت جتن و نادر و بعضی این قسم را باطل میدانند پس احتیاط
 بر این قسم است و این قسم از عبادات پنج قسم است اول صلوة
 و زکوة و خمس سیم صوم و اعتکاف چهارم حج و عمره پنجم جهاد و
 امر بجهت و فو و فنی از منکر و این اصولست که اسم ان فروع دین
 است و غیر از اینها هم هست که زیاده از پنجاه قسم میشود بلکه
 مجموع مباحات بقصد و نیت عبادت میشوند بلکه امور عباد

در طوایف محملات

در طوایف محملات

نکود خوردن و مثل جماع با حلال خود در شب اقل نادر رمضان
 عبادت است و مقصود دو این دو ماله احکام صلوة است پس
 میگوئیم مضاعفات نماز مرد و عظم است و اجیه و مستحبه اما
 پس شش است اول طهارت و حدث و ان عبادت است از وضو
 و غسل هم است یعنی شخص در بعضی حالات یک صحت یافته
 پینه برای اودافع میشود که اسم ان حدث است لکن بعضی جاهل
 ان صفت وضوء نمائند و میدارند و بعضی جاهل باصل آنها و پینه
 جاهل با وضوء غسل هر دو میدارند اما نیم پیران بدل یک از
 غسل و وضوء است و بیان این سه در متن مقصد میشود
 مقصد اول در وضوء و در ان چند مطلب است اول در وضوء
 وضوء و ان شش چیز است که با حثا هر وضوء است و اگر وضوء
 داشته باشد وضوء را می شکند اول و دوم بول و قاعطیچه
 لیل و چه کثیر چنانچه خرج اجله معاد چه غیر اجله و غیر معاد
 چه خون معده چه تحت معده چه خود افا برون بیاید یا چیز
 دیگر بیرون بیاید که آلوده بیک از اینها باشد مثل صندل و بوی
 مخلوط بیک از اینها بیرون بیاید و اگر خون بیرون بیاید اگر کثرت
 میشود بول و خون بیاید یا قایت و خونت یا خون دارد ناخوش
 است و الا فلا و منحصراست تا فطر بجز بیک بولش یا غایبش بکوبه
 در عرف پس خون بول و منحصراست که آب است بعد از ملاهیة بسبب
 حرکت شهوت بیرون بیاید و دوی آب است سفید بعد از بول خارج
 میشود و دوی آب است بعد از انزال منی خارج میشود اگر استبراء

قبول و منفی کرده و هیچ کدام نافض نیستند ستم باد است که از
معد حاصل شده باشد چهارم خواب است که در عرف صدق
خواب بشود و طم خواب را اذکار کند ستم هر چه بکشد طم را از اهل
کند مثل دیوانگی و بیوشی و منی ششم استخاضه غلبه
مطلب دوم در بیان چیزها شبکه وضوء برای آنها واجب میشود
ان سه چیز است اول نماز واجب چه بوقتیه و چه غیر آن و واجب است
استمرار آن بر نماز احتیاط و اجرای قرائت شود و بعد از اتمام
بصفت وجوب چه بسبب دخول وقت نماز یا چه بسبب مشغول
الذمه بودن بوضاء چه برای خود و چه از باب تحمل از پدر و مادر
و چه از باب تحمل بر شدن و چه از باب تندر با عهد یا قسم وضوء
بر او واجب است نماز است که ان نماز بر ذمه او هست مسئله
آیا باید روزه نماز واجب را داشته باشد یا در ذمه او کافیه
محل خلافت موافق احتیاط مسئله آیا میتواند کسیکه وضوء
واجب بر ذمه دارد وضوء مستحب بکشد یا نه محل خلافت
احتیاط ثانیست مسئله آیا میتواند نیت واجب و مستحب هر دو
بکند احتیاط ترکست دوم وضوء بجهت طواف واجب که بخواهد
تج یا عمر باشد هر چند تج و عمر مستحب باشند ستم وضوء بجهت
مس کتایت قرآن هرگاه بر او واجب شده باشد از باب تندر یا عهد
یا قسم یا اصلاح قرآن یا اتحاد قرآن در جای غیر مناسب و بدین
طهارت مس کتایت قرآن حرام است چه مس واجب باشد یا نه
و مراد از مس دسائیدن جوته از بدن است اگر چه ناخن باشد

با باطن بدن مثل زبان باشد و حروف قرآن به شهر داخل است
و در دست و دست بدین احتیاط است و فرقی نیست در نوشتن نابین
خط متعارف و خط عبرانی و سریانی و فرنگی و کوفی و است و سب
و قلی و خاپی و حروف مقطعه که واجب است و سب و بر بدین احتیاط
باشبکه و مس اطراف و فضای نابین اتحاد سه قسم است و فرقی
نیست نابین کاخن یا چوب یا دیوار یا زمین یا درخت بطریق چکن
یا بجهت بیوزن یا بدن بطریق کوبیدن و بعد از نوشتن یا کوبیدن
مس کردن غیر و خود حرام است بلکه لازم می آید که همیشه
باشد و بعد از حدث نشود و اگر دست کبریا که به قرن است
الله یا اسماء انبیا و ائمه کوبیده باشند محرم است یعنی اطراف
ان را هم رنگ از کنند چهارم از وضوءها واجب شمرده اند
وضوء شبکه بند و یا عهد یا قسم واجب شده باشد و ان مؤثر
احتیاطست مطلب ستم در بیان وضوء مستحب و ان فرقی
بجمل وضوء است وضوء بجهت نماز مستحب و بجهت طواف
مستحب بجهت دخول در مسجد بجهت دخول در مشقه مشقه
بجهت طلب خواجه بجهت هر یک از احوال حج بجهت نماز میت
بجهت قرآن نوشتن یا احسان یا لمس ان بجهت نفاق بجهت سفر
بجهت قضاء و بجهت سجده شکر و تلاوت بجهت دعا و دعا
بجهت مفارقت یا توجه حامله بجهت خوابیدن بجهت وضوء
نجد بجهت احتیاطی و بعد از زدن و بعد از زدن و هرگاه بعد
از وضوء دروغی گفت یا ظلی کرد یا شعریا ظل خوند یا نه

کرد با رختان شد با من عودت کرد با استغناء از موش خرد و
 از بواجب هرگاه بخواند مجزاید یاد و مرتبه جماع کند با غسل
 مبتدی بدهد پاکش کند و از برای حایض در وقت نماز و
 غیر اینها مطلب ستم در کیفیت وضو بدانکه وضو را چهار
 واجب است و چهارده شرط است اما چهار واجب اول شستن
 رو از دستن گاه موی از نخ بچسب طول و آنچه را فراتر از آنکشت
 بزرگ و آنکشت میانه بچسب عرض و آنچه خارج از این حد
 است شستن آن واجب نیست و چند ملاحظه باید بشود
 اول آنکه بکف در زیاد از حد مذکور بشوید که بقیه بشوید
 حد واجب بشود و ستم آنکه طریقی بشوید که سر و کمر بشوید
 بالا پیاپی بشوید ستم آنکه سر و کمر از حد مذکور از ظاهر
 بشوید و ظاهر موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی و موی
 نماید چهارم دفع مانع رسیدن آب به بشوید کند پنجم ملاحظه
 گوشه چشم باید آب را با انگشت برساند و ملاحظه مویها را
 بکند اگر اینها هست همین ظاهر و موی کافیه و اگر نازک میشوند
 بنحویکه پوست دو سه در وقت نگاه بان بشوید پیدا است شستن
 اصل بشوید واجب و ملاحظه موی شارب و موی زهر لب که
 بیب بلند اگر پوشیده بعضی بشوید و باید موی و بشوید هر دو
 شسته شود و ملاحظه شود اگر در میان ریش جای باشد
 خال از موی بیب دیده یا سوخته که لکن پیدا نباشد شستن
 هر دو لازمست واجب دویم شستن دستهاست از مرفق تا

در احکام وضو

سر انگشتان و ملاحظه کند شستن همه عضو ایست که سر موی
 به شستن نمایند و بلند از آله مانع و مشکوک المانع کند و بلند
 موی و بشوید و از اینها بشوید و باید بلند یا علی بشود که هرگاه
 بگویند بالا پیاپی شستن است و باید از قد و موی بالا مواز قی
 بشوید که بقیه شستن واجب بکند و ملاحظه بند انگشتان
 که از موی آب تاز و وضو شسته شود و ملاحظه چو که
 ناخن کند که تا بچسب بکند ظاهر است و متصل به بشوید است بر
 داشتن آن لازمست واجب ستم مسح پیش سر است بطول
 دست بطریقی که تا شست در محل نماید بیه انگشت محل ته انگشت
 از عرض و طول مسح شود و باید در وقت مسح سر آرام باشد
 و دست کشیده شود و اگر موی در پیش سر بچسب شستن دو
 با انگشت او را خشک کند یا کم کند که آب مسح غالب باشد و
 اگر آب دست زیاد است شستن باید که آن آب برود و موی
 باقی بماند و اگر برود موی مسح میکند باید که موی مسح مقدم باشد
 و از حد دستگاه پیاپی موی باشد و باید از بالا پیاپی بکشد
 واجب چهارم مسح و هر دو پا است از سر انگشتان تا کوفه مفصل و
 بلند تا بر فراز باشد و دست را بر پا بکشد و باید آب بر پا نباشد که
 که غالب بر آب دست باشد و اگر موی بر پا باشد از آله کند موی
 و بلند پای راست را بدست راست و پای چپ را بدست چپ بکشد
 آنکه و طویلت دست راست خشک شده باشد هر دو پا را بکشد
 میشوند مسح کند اما شرایط وضو بر آن چهارده است اول

در احکام وضو

نیت باین معنی که از اول عمل تا آخر در ذهن او مذکور باشد که چه میکند و برای چه میکند و غفلت با الکلیته نداشته باشد و نیت خلاف نکند دو به مخلص نیت یعنی باید چیزی غیر از وضو باد منضم نشود ستم مطلق بودن آب وضو چهارم مباح بودن آب پنجم مباح بودن فضائیکه در آن وضوء بنیازد و مکن استغسل و مباح بودن ظرفیکه از آن وضوء بنیازد ۷ آنکه آن ظرف فلا و غیره نباشد ۸ آنکه عمل در چنین آب مباح باشد ۹ آنکه محل شستن و مسح پاک باشد ۱۰ آنکه خائلی در محل شستن و مسح نباشد ۱۱ آنکه آب مستعمل در دفع خبث و حدث اکبر نباشد ۱۲ ترتیب مابین اعضاء بنحویکه ذکر شد ۱۳ مباشرت لفظا یعنی بخورند اصل آنها را بجای آورد مکرر در مقتضات بعد مثل آب آوردن و گرم کردن اگر کسی دیگر بجای آورد عیب ندارد ۱۴ موالا آنکه باین معنی که از ضلعی که فارغ شد بلافاصله مشغول ضلعی که بعد از آنست بشود وضوء بطریق ارثامس هم صحیح است و بطریق صورتی آنست که صورتی از دستگاه فرو برد در آب و بترنج هم کند و بعد دست راست را در آب فرو کند و در بیرون آوردن وضوء شستن کند و ابتدا از مرفق و ختم بپرانگشت و دست چپ را هم باین طریق و مسح هم بپردود دست مینویسد و اگر شخص از آب بیرون آید در حالیکه همه قطرات آب بر بدن او نباشد وضوء وضوء کند و دست بر اعضاء وضوء نماید و موضع مسح را خشک کند و مسح کند با آنکه باز آن بدن او را گرفته و قطرات زیاد بر بدن او

در وضوء

باین مانند وضوء وضوء نموده بطریق استواء وضوء وضوء بکشد بنحویکه صدق شستن بشود و مسح کردن بآب وضوء بشود صحیح و اگر آب مطلق و مباح و طاهر و غیر مستعمل در دفع حدث اکبر و خبث ممکن نشد با ظرف مباح و محل در چنین آب مباح موجود نشد حکم نیت است و باین شرایط در صورت عدم امکان آنها وضوء چند مقرر است که اسم آنها وضوء اضطراری است و اینها شستن است وضوء جبر و وضوء اقتصاد و وضوء نفی و وضوء منافی العضو و وضوء تولیه کلیه و تولیه بعضیه و دائم الحدث و غیر ممکن احوالات و چون تفصیل این اقسام با است و مقتضای است و منافی با اقتصاد است لهذا چند مسئله که عام البیواس ذکر میشود مسئله اول هرگاه اصل استعمال آب مضرت ببدن حکم نیت است و هرگاه موضع شستن خفته نباشد هرگاه ممکن است آب بخورد عضو برسد بویچنین بسیار باید آوردن آن در آب لازم است که چنین کند اگر مسمی غسل یا و حاصل شد و اگر محض طوبی باشد مثل صورتیست که هیچ ممکن نباشد که باید موضع شستن تا محل جیره بعد مسح کند ظاهر جیره را بقصد فرای بردن خدا اگر ظاهر جیره پاکست و الا جیره طاهره بر او بگذارد و دو اگر مسح کند وضوء اقتصاد هم بکند یعنی اکتفاء بشستن اطراف و بعد هم نیت کند و همین طریق کند در صورت بودن دوا بر روی و در صورت مکشوف بودن دهن و ضرر داشتن آب و در صورت وجع و عدم وضوء و مضر بودن آب و اگر جای که شستن

در وضوء

در وضوء

علیل ز آب مضرت مثل چشم درد و غیر آن ولیکن اطراف
انوا میتوان شست لیکن خوف سیلان آب بر موضع علیل
ندیدیم چه شسته شدن اشرف و سیلان نکردن اینست
که با وصله کرنا بس آب برداشته بر موضع صحیح بکشد
طریقه که باب خارج از اقل غسل حاصل شود و بر خم یا بوی
علیل نرسد و میشود هم که دست را فرمودیم که بر آن موضع
بکشد تا جوینان حاصل شود و مضد وضوء اقتضای کند و اگر
ممکن است کهنه بر تن بگذارد و دکان را مسح کند و بعد بنیم
کند و محل قصد هم داخل جود است که گاهی حکم جیره بر پنبه
پاد است یا که بروکذا شده میشود جاری میشود مسئله ثانیه خون
جواحت پاد و اینکه بر آن بر پنبه میخورد و جوش میخورد و
میخورد میشود اگر ممکن است از آله آن تمام با آب گرم و اجابت چیز
کند و اگر ضرر باشد شست دارد از آله آن لازم نیست و چون ظهیر
آن هم ممکن نیست باید مثل سابق چیز ظاهر بر آن گذارد و مسح
کند و مضد وضوء اقتضای هم بکند و بنیم نیز بجای بیاورد
مسئله ثالثه اگر در یک عضو و جای جیره باشد باید صحیح
مابین آنها را بشوید و بر هر دو مسح کند مسئله رابعه هرگاه شخصی
در محل نقیه باشد وضوء نقیه بنماید ولیکن پاشتن زلف
بدارد بر مسح چکه لیکن اگر بتواند شجاده بکشد و وضوء صحیح
بکشد ایضا مسئله خامسه هرگاه عضو یکی از اعضا وضوء
عمومی یا عرضی آن نقیضی حاصل شود همان سطح با فیه حکم اصلی را

دارد چنانچه هرگاه طولانیتر برسد باشد هر قدر از آنکه باشد
میشوید و اگر از آنها برسد باشند ساکت است حکم آن وضوء کرد
دست که اگر از مرفی برسد باشند مشکب است شستن بازو مسئله
سادسه هرگاه پوست از محل وضوء برخواسته و بر محل دیگر افتاد
لازم نیست شستن آن جایگزین آن مسئله هفتم هرگاه پوست از مرفی جدا
شده و بیالافتاده شستن بجا آن و خود آن لازم نیست مثل آنکه پانز
مرفی افتاده باشد و اگر از آنجا مرفی جدا شده بیالافتاده
شستن بجا آن لازم نیست و شستن پوست لازم نیست مسئله هشتم
هرگاه شخص قدری ندارد بر او انکه افعال وضوء را بخورد و بیالافتاده
لازم نیست که کسی را وضوء بدهد چه تمام اعضا که توبه
کلیه و چه بعضی اعضا که توبه بعضیهاست و نیست وضوء را خود
منوب عنه بکند و نایب هم بکند و مسح را هم بدست منوب عنه و
هم بدست نایب مسئله نهم هرگاه شخص دائم الحدث باشد مثل
سلس و مبطلون اگر بفرد نماز واجب زن وقت خالی از حدث
دارد واجب نماز را در آنوقت اندازد و در صورت ممکن از
اقل واجب ماذون نیست ابتدا منجی بجای بیاورد حتی بکبکبر منجی
اگر کف نماز باطل است و اگر آنوقت فرصت در اقل وقت باشد
واجب نماز را اقل وقت بجای آورد و اگر نکرد معصیت کرده
بعد بجا بیاورد و اگر آنوقت است انتظار بکشد و اگر در اقل بجای
آورد باطل است و اگر وقتی که فرصت بفرد طهارت و قنای نماز
باشد و بطریقی بیاید که باز هم بعد فرصت فرد دیگر نماز بدهد

در اینجا هم است و آنوقت لازم هر وقت حدیث آمد به نشستن وضوء
بنیازد و نماز را تمام کند و بعد يك نماز دیگر وضوء واجب بخواند
و اگر متصل می آید و این عمل را ندارد بجهت هر نماز واجب و مستحب
يك وضوء بکند و اگر نماز احتیاط بر آن وضوء نماز می بخواند بآن
وضوء بنیازد و در مرتبه او را بجای آورد اما اجراء فراموش نکند
و بخود سهواً بنشیند وضوء مستقل بخواند و لازمست گذاشتن
چیزیکه منع نغذائت است مثل کپس که در آن پنبه بگذارد و بجهت
هر نماز او را تغییر دهد مسئله دوم هرگاه مؤالات یعنی بود
اعضاء سابق قبل از شروع در لایح متعده باشد باینکه وضوء
نمیباشد بسبب حرارت بدن یا هوا اگر ممکن است بشکرا دلایل و شکیانی
واجبت و الا واجب ندارد و در مسح اول مسح کند بدست خشك
بعد بآب تازه و بعد میسّم کند و اگر در جنابت است که آب کم بدست
می آید هر نیم ساعت بعد یک وضوء و لذات و آلات نمیشود حاصل
کرد و متوّب ندی این کیفیت و مسح کند بکیفیت سابق و نیم
هم بکند مطلب چهارم در شکایات و سهویات وضوء هرگاه
بغیر وضوء داشته و الا این شك دارد که آن وضوء باقیست یا نه
اعتنا بشك نکند محکوم بطلان است و هرگاه بغیر بحدیث باشد
و شك دارد که وضوء گرفته یا نه محکوم بحدیث است و لازمست وضوء
بگیرد مثل اینست هرگاه بغیر وضوء داشته باشد و نمیداند کدام
مقدم بوده کدام مؤخر بوده باید وضوء بگیرد و هرگاه شك در
اعضاء وضوء کند پس اگر فارغ نشد و در محل وضوء است

در خلعت

در احکام غسل

است بر کرد و در اینجا آورد و همچنین اگر شك در شرطی از شرایط
وضوء کرد قبل از فراغ که دست بمحصول علم بپیوسته آن شرط و اگر
بعد از فراغ از وضوء است یعنی خود را مشغول بکار دیگر یا
در سجاده بکریبند اعتنائی باین شك نیست مگر هرگاه شك شرط
از شرط باشد بشود احتیاط افاده است

در غسل

مفصل در امر در غسل است و معنی غسل شستن تمام ظاهر
بدنست بقصد طهارت خدا که یعنی درینست و این بردن وضوء
واجبی و استحبی و امر و جوبی بآن پنج سبب دارد اول جنابت
و آن خالی است که عارض شخص میشود بیک از دو چیز اول
بانزال منی و آنچه درین معروف اگر علم حاصل کرد خروج آن باعث
جنابت است و اگر محمل اشتباه شد بعلاوات چند شلخته میشود
از جمله آنکه خروج یثوه و حصول سستی و انکسار شهوت و
شکوفه خونی یا غیره یا هرگاه جمیع اوصاف جمع بشود غسل کند و
و اگر بعضی حاصل شد غسل کند و بعد غسل را بشکند و وضوء
بنیازد نماز کند و دخول مقدار حشفه در قبل زن با در بر
خفیه یا حیوانات و در بر اطفال و غیر قبل از این سه وضوء غسل
نماید و وضوء بنیازد برای نماز احتیاط و تفاوت نیست در حصول
جنابت مابین انکسار نزال بشود یا نشود حاصل یا مشغول ملک
بشود یا نه یا نعوذ بیدون آن یا اختیار یا به اختیار یا غفلت
بگیر یا صغیر و مرد و زنند بیک اگر خنثی ادخال نمود در دند
یا پیر یا مرد یا خنثی یا مرد ادخال نمود در قبل خنثی جنابت

خامش نموده بخواهی کدام واحد العالم سیه قدم متی متی است پنه
 رسیدن عضو از اعضا چه ظاهر چه باطن بر عضو و از اعضا متی
 بعد از سر و گردن تمام آن و قبل از غسل و متی صدف میکند حد
 بدو روح بیه روح ایمن مثل ناخن یا ناخن بیه میبندد اگر بگو متی کند
 بایستد غسل ندارد چنانچه اگر میبندد متی زام متی کند غسل
 ندارد و اگر عضو از دندان شود اگر استخوان دارد متی او غسل
 دارد اگر چه سرخ نشد باشد ولو آنکه خود صاحب عضو بپاید متی
 کند تا اول اگر بپاید استخوان اگر چه نجس است و بپاید غسل ندارد متی
 آن بپاید متی استخوان خالی بی گوشت غسل دارد و لو در بر شانه یا
 مکر که هم کند که از متی مغز است و سقط اگر پادشاه متولد شود
 غسل دارد و اگر کمتر شد اگر استخوان دارد غسل دارد ایضا و الاغلا
 اگر چه نجس است و اگر طفل مرده متولد شد غسل می بینا دارد
 است و دندان اگر از دندان جدا شود یا مرده غسل داده شد متی او
 غسل ندارد و اگر از مرده غسل داده نشد یا مشکوک الغسل غسل
 کند بتر آن و دست را بشوید بسبب مس کردن اگر چه دست خشک
 و بدن متی خشک باشد بپاید متی شپش و کبک بچم خاکه بچن
 کشید غسل نمیخواهد چنانچه خود اهل اقام غسل نمیخواهد و لیکن
 کشید شد بچم می بایست قبل از کشیدن غسل متی و نکتهن شما
 بسبب بر حوض است در حالت اضطراب و آن خوف است که بچم
 خداوند عالم در دنیا خلق نموده از جهت حکمتی ای بسا و که بیک حفظ
 و لذت عدم و بیک غذا و او شدن و بیک تبدیل بشر بعد از تولد و

اوقات مقرر از بجا خروج آن قرار داده و شارع برای آن تنفیضات
 خاصه معین فرموده و مکرر از متی و ذی اذنه و الا یام والتی بپاید
 و ذی اذنه و ذی غبش و غالباً سیه است کرمش غلط است
 عیضا سیه برین می آید بسوزش و کزندگی و تفصیل آن در کتب معتبره
 ذکر شده سبب چهارم است غلطی کثیر و متوسط و در حالت بپاید
 آن خون و استخوان آن بپاید و برای اضطراب آن خونیت غالباً دارد
 سرخ صاف بیرون می آید بدون سوزش و کزندگی عکس خون
 و هر خونیکه کمتر از متی و ذی اذنه زیاد تولد و ذی اذنه است خاصه
 و لعل و کثیرش خشک ندارد و غسل اهل طهر شرطش نیست و غرض
 از بلوغ و بعد از پاس است خاصه است و همچنین متی خون بیرون آید
 ظلیله است نماز بیک وضو و وضو بپاید و غسل فرج برای هر نماز
 است و اگر بپاید فرج و وقت متوسط است نماز صبح غسل دارد بپاید
 و سایر نمازها هر نماز بیک وضو یا وضو بپاید و غسل فرج و اگر
 سبیلان کرد از پاید بچم و سید نماز صبح غسل دارد با وضو و
 وضو خوف و پاید و غسل فرج و همچنین نماز ظهر و مغرب و بپاید
 عصر و عشاء غسل نمیخواهد و وضو خوف و پاید و غسل فرج و وضو
 میخواهد بسبب بچم نفاس است در حالت اضطراب آن و آن خونیت
 که در حال ولادت یا بعد از آن بیرون می آید و شارع هم بجهت آن
 حلقه و حکمی قرار داده که در دلبال مع تفصیل بیان نمود
 والله العالم فصل بپاید غسل بر وضو هم است ظلیله
 و مستحبی اما واجب پس بجهت نماز واجب و بجهت طواف واجب

مستحب است روزه واجب مظهر کراهت جنابت در شب حاصل باشد
 چهارم بجهت مش کثابت قرآن یا اسماء الله یا اسماء انبیاء و ائمه یا
 یا بجهت دخول مناجات یا بجهت خواندن سوره قرآن اگر اینها واجب
 باشند اما مستحبی بجهت نماز مستحب طواف مستحب و بجهت مناجات
 شدن چیزها است که خوانند در حال جنابت مثل مثل کتابت قرآن
 و اسماء الله و اسماء انبیاء و ائمه و دخول مسجدین و مکات مناجات و
 گذاشتن چیزی در آنها و قرآن سوره ها است که در آنها سجده واجب
 هست و بجهت سوره که است چیزها است که در حال جنابت مکرر خوانند مثل
 و خوابیدن و بجهت کارها مستحبی مثل تلاوت قرآن و دخول مناجات
 و غیر اینها از اغماض غایت و مکانته و فعلیه که در کتب مفصله و
 ادعیه مذکور است فضل اغماض غایت و مکانته و فعلیه که در کتب مفصله و
 با احکام مخصوصه اول آنکه تقدیم آن بر غسل مشروع است پس
 هرگاه بزرگوار که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل
 جمعه بکند بقیه تقدیم و اگر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز
 جمعه پیشتر شده باشد مستحب است و اگر بعد از آن پیشتر شدن مکرر باشد
 مستحب شود و لکن یا علیه یغسل یا غضا ندارد

در احکام غسل

کتاب غسل

در هر آنکه غضا مان مستحب است تا مغرب و روز شنبه سبک آنکه
 هر چه بظاهر نزد بکر است فضل است و در بعد از جمعه نه نیت اداء
 کنند غضا بلکه غسل غزین کند فضل و کیفیت غسل
 بدانکه غسل شستن کل بشره و ظاهر بدن است که باید آب بمیچ بدن
 برسد حتی پنج موگه سر و پیر و هر جا که موز دارد و پنج گوش و نا

و ز پستان و زلف و ز بر بغلها و چپها است که در هر آنکه غزین
 و آنچه در بدن میشود از گوش و پیه کمان و ز بر تا غزین و شستن
 و چشم و آنچه در بدن نمیشود لازم نیست شستن و در همین صورت
 سوزاخی که در گوش و پیه بجهت حفظ و گوشوار میکند اگر در
 آنها چیزی هست باید حرکت بداد تا آب بسوزاخی برسد و اگر در
 آنها چیزی نیست پس اگر سوزاخی هم آمده که کند درون غزین یا نیت شستن
 اند درون واجب نیست و اگر نماز است باید بشوید و نباید دانست که
 تخم زهر موها باید بیاورد یا شد که بعد از نیت بان برسد مثل
 سار بریدن چونکه غالبی شام می کنند از این بلیست که پیش از غسل
 در حوضند زهر موها و چرخها و سوزاخی گوش و ناف و شستن آنها
 می کنند که این کفایت میکند و حال آنکه باید علم برسانند که
 بعد از نیت آب تازه در غسل ثوبی بر عضو و بعد از آن آب
 تازه بر عضو سیم جاری شود و بر این موها هر چند نباید در غسل خود
 بر آب آب برسد و در غسل ریشی نباید شستن و بجهت بدن آب
 غسل برسد و لذا در غسل ریشی باید که کفایت غسل میشود پس
 ممانا امکن غسل ثوبی نول نشود که بپندارند شستن سر و گردن
 بعد از آن بجا نیت بپ و گردن را باید زهر سر هر دو بشوید پس اول
 آن اول شروع شستن سر و گردن هر چه که بپندارند بان نمودا که
 چه پامانان باشد و لغزین چیز است که شستن آن بجا نیت تمام
 میشود اگر چه یا لا محاله باشد و غسل ریشی هر چند باشد مثل آنکه
 همه بدن بپزدن باشد و خود را در آب بپزد و آب همه بدن را

بکر بسفر و بکر و در دزد بر آب پنهان شود و هیچ جزئه بیرون نباشد
و در کسی فرو نرود و خائنه پیدا نشود و نجاسی غارض نشود پس اگر
در چنین تحلیل موجب یا مثلاً خن بیرون آید از دماغ یا اینکه در چنین
معی در دست اندن آب بر پر موکما صورت در خال شک و بر آب است
پای او بیرون کشیده شود که مانع از اتصال آب بان نباشد بلکه
بعد از شستن شدن آن کل آلوده شود یا آنکه بعد از فرو رفتن
در چنین اشتغال برسانیدن آب به بعضی جایگاه بدن فک گیدن
از آب بیرون بپزند از هر عمل اشکالی می شود پس از این جهت در وقت
غسل از تمامی بسپار نباید کرد و لهذا کار در غسل از تمامی مشکل
است پس از این بیاید که غسل ثوبی را اول نکند همنا اگر بچینا
بنای این ذلی بر او نیست زیرا که با آنکه افضل است از چند جهت
اسهل است بیک آنکه مؤالات شرط نیست و فریب در نفس اعضا
هم شرط نیست از باب این که پائین بیا لای وسط پائین و از
بالا تا وسط هر طرفی که باشد صحیح است سر را صبح بشوید ظهر
طرف راست عصر طرف چپ را بشوید صبح است بکماله اندیدن
بماند هر وقت پا در شل ملها مجازا بشوید اگر طرف چپ است که شست
تمام است و اگر طرف راست است طرف چپ را هم بشوید و هر طرفی
در ضرر یا در بعضی در آب قلیل در جری بلکه کسیکه غالمست در
نخواب با آب کمی غسل میتواند بکند که در خواب فرو رود با کفا
نمیدن با قیل غسل که بر بیان از موضعی بموضعی باشد و لکن اگر جزئه
انبدن نجس نباشد باید قبل از شروع در غسل نظایر قلیل و هرگاه

در اثناء غسل نجس شد اگر از اعضا نیست که غسل فسد نشود بیرون
دادن نیست هر چند نجس بماند تا بعد از غسل و اگر از اعضا نیست
که هنوز شستن نشد از قبل از شروع در غسل عضو نظایر بیک
و وقت نیت در غسل ثوبی اول جزئی است که آن سر و گردن شروع
بان میکند و در او تمامی قیل جزئی است که در آب فرو برد و باید
مستدام بداند حکم نیت را تا تمام شدن غسل و پنهان شدن آن
و اگر فک بپشت نباشد و مستمر باشد تا اقل عمل صبی ندارد بلکه
هرگاه از خانه بمقتضی غسل بیرون آید که بجام برود و همان صند
در نظر آید که در چنین شروع در غسل برقرار نباشد و لکن
تفصیله نداشته باشد غسل صحیح است و هرگاه بعد از فراغ شستن
از غسل معلوم شد که جزئه ماند که آب بان نرسید از بیاید غسل
یا غفلت و بخوان پس حکمان در او تمامی بطلان غسل است و ثوبی
انچه ذکر شد و ذکر شد غسل ثوبی افضل است و اسهل است مگر
در بیکه که غسل از تمامی معین است و در شستن وقت آن چیز بیکه
غسل بجهت او مطلوب است مثل نماز یا روزه اگر زود تر از ثوبی
نبود و الا فلا و در بعضی جایها معین است غسل ثوبی بیکه ضام
بصوم واجب الا تمام مثل ماه رمضان و قضاء و توسع بعد از ظهر و قضا
مفتی و مطهر و نیت معتین مطهر و اگر از تمامی نمود خرامت و غسل
روزه او هر چه باطلند و بیکه در صورتیکه آب در موضعی باشد
که فرو رفتن در آن با است این است که بیکه ملازم بدن کل آلوده شود
و بیکه در صورت کم بودن که تمام بدن فرو رود در آب و بیکه بیکه

نکته هرگاه شک باشد که چیزی بخورده و بیک دیگر اگر آب کمتر
 گریخته باشد بدین نجس باشد و شرائط غسل مثل شرايط وضو است مگر
 مؤالات که شرط نیست در نوبتی مگر در غسل استحاظه که مؤالات
 شرط است و باید دانست که این اسباب مذکوره وقتی سبب وجوب
 غسل میشوند که علم بان حاصل شود پس شک بلکه مظن اعتبار
 ندارد بلکه اگر با نزال جنب شد و بول نکرد و غسل نمود و بعد آب
 مشبوی آمد حکم میشود بجنابت و در مرتبه بایست آب غسل کند
 بلکه اگر بعد از نزال بول نکرد و غسل کرد بعد بول کرد احتیاط در
 افاده فصل است بمحض بول کردن بجهت آنکه حکم کرده ماند بعضی
 از علماء باینکه اجزای از منی در وضو ذکر میماند با بول بیرون می
 آید و اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست آب
 در دهن بول بکند چون داخل در وقت جنابت است و اگر در لثه
 غسل جنابت جنابت دیگر اتفاق افتاد باطلست بلا شبهه و اگر
 حدیث اصغر واقع شد احتیاط آنستکه انما کند غسل را بعد از افاده
 کند وضو بخازد و نماز کند و هم چنین فصل دیگر از واجبات
 هرگاه چند غسل واجب بیک شخص باشد احتیاط آنستکه از برای هر یک
 غسل علاقه بکند و غسل جنابت را اگر همه قرار دهد وضو
 قبل از هر غسل از آن است که مقدم کند بیکر در بقصد فریب مکر آنکه
 آب نباشد یا وقت شک باشد غسل جنابت را بکند یا علم بیکفایت
 آن از افکار دیگر یا تا داخل کند چون اجماع بر صحت نزال داخل است
 و هم چنین از برای هر یک غسلی علاقه کند اگر چند غسل متتبع

جمع شود و هم چنین اگر جنسی واجب و بعضی مستحب از برای هر یک
 غسلی علاقه بکند و در دو موضع باید شخص بپوشد و غسل
 بدهد بیک غسل موالود بقصد فریب بیک غسل مؤات که واجب
 است غسل دادن مرتبه مسلی و غسل مسلی اگر چه سقط باشد و
 چهار ماهه باشد مگر نواصب و خوارج و مجتهد و هم چنین عضو
 جدا شده اگر آن قطعه سینه یا بعضی سینه است هم غسل دارد
 و هم کفن و هم نماز و هم دفن و اگر استخوان داشته باشد غیر از سینه
 همان غسل و دفن لازم است و هم چنین استخوان خالی غیر از دندان
 و نماز هم میخواهند احتیاطا و غسل دهند بایست بالغ و فاضل و
 غارف بمائیل غسل و بمائیل متباید باشد در ذکورت و انوشت
 و نفله نیست بیکر بایستی بالغ و غیر بالغ مگر بچهار چیز چه در
 که میتوانند کمتر از سه سال را میگویند و شوهرد که بزرگتر است
 که شوهر زن را در کمتر از سه سال میتواند غسل بدهد اما بر عکس احتیاط
 ترکست و مکرر در محارم که میزاد و خواهر را غسل میدهد و بر عکس
 لکن بشرط مماثل نبودن و از روی لباس یا بپوشد و بدن را بپوشد
 نکند و لباس حکم فوطه و لثه را دارد و احتیاط آنست که اگر آب شود
 و نظیر کند مثل فوطه و لثه و لحد و خنجر مشکل اگر غسل مشکل است
 احوط آنستکه اگر کتف را در هم کتف غسلش بدهد هم محارم و اگر
 کتف ندارد محارم از پشت جامه غسل بدهد و اگر محارم ندارد غسل
 محافظ است و اگر یک غسل مرد بدهد و یک غسل هم از برای او خوب
 بد نیست مثل آنکه هرگاه عضو از مبتدی باشد که غسل دادن

تشنه
 و اگر
 در وقت
 غسل

در وقت
 غسل
 اگر در وقت
 غسل

در تکلیف غسل

اوقات واجب باشد و معلوم نباشد مرد یا زن بودن غسل از
هر يك است و کیفیت غسل متین آنست که اقل متین را از نجاسات
خارجیه نظیر کثافتها بعد از آن نیت کند باین طریق که غسل
میدهم این متین را بآب سرد و کافور و آب خالص و جو یا فزنی را
و بعد از آن نیت مخصوص غسل بآب سرد نماید و باینکه قلند
سرد در آن داخل نموده میباشند که اسم آب سرد بر او گفته شود
و از اطلاق بیرون نرود متین را غسل بدهد بطریق غسل نیت
و بعد از آن نیت مخصوص غسل بآب سرد نماید و باینکه قلند
در آن داخل نموده میباشند که اسم آب سرد بر او گفته شود و از اطلاق
بیرون نرود متین را غسل بدهد بطریق غسل نیت و بعد از آن نیت
خصوص غسل بآب کافور نماید و باینکه قلند کافور در آن مالیده که از
آب کافور بکوبند و از اطلاق بیرون نرود بشرط غسل بدهد بعد
از آن نیت غسل بآب خالص نموده و بآب مطلق خالص از سد و کافور
و کل او را غسل بدهد بشرط بجز شستن از جزء آخر که فروخته شد اگر
کبر مس کند او را غسل متین بر او واجب نمیشود و محرم را کافور نیت
ان نمیکند بکفیل سرد و دو غسل آب خالص بدهند و اگر دو نفر غسل
میدهند هر دو نیت میکنند و شرط غسل وضو نیست پس اگر
بغسل وضو باطلست و هرگاه آب نباشد یا استعمال آن شرعاً ممکن
نباشد در اینجا حکم نیت است و کیفیت نیت متین آنست که نیت کند
میدهم این متین را بآب الله و باطن و ستمای خود را بزنند بر زمین
پیشانی و کفهای متین را مسح کنند و بکوبند بر زمین بزنند و ستمای

کفایت غسل

نیت

در تکلیف غسل

متین را مسح کند و ملاحظه شرایط نیت را بکنند تا بکند تا بکند تا بکند
نیت دیگر بدهد بیک بدل از غسل سرد و بیک بدل غسل کافور و بیک
بدل از فزنی که بجهنم نیت میشود و شرایط این غسل چهار
است اول مباح بودن در هر چه ممکن غسل دادن محل گذاشتن متین
محل غسل دهند وضو بیک جسم متین و دو است آب سرد کافور و فزنی
آب و پنجم معتدل و مجرای آب غسل دویم پاک بودن آب ستم پاک
بودن نجاسات خارجی چه آلوده زاله نمودن مانع از رسیدن آب به
بشر بدن متین و نجاسات موثر سر و پیش و ابرو و غیره و اگر شستن
کند در چیزی که خایل هست باینکه رفع آن لازم است و باینکه
و لباس مثل خوطه و لنگ خائل نیت همین آب را بآن نفوذ میکند
و بعد از آن مبرید کافور وضو دادن متین پیش از غسل واجب
است باینکه وضو و اگر متین جنب یا خائض یا نساء از دنیا رفتن
غسل از اینها لازم نیست هر سائط و غسل از تمامی حد متین
نیت و شهادت غسل ندارد و محدود بحد شرعی که یا امر یا ماضی
نیت کرد میباشد غسل ندارد و مراد از شهادت کس است که در حال
در حضور تمام یا امر یا ماضی کشیده باشد یا در حال ضعیف یا مجروح
بیضه اسلام کشیده باشد و معصوم و مبطون و زوجه و غایت
و فرقه و زن در وقت ولادت اگر چه اطلاق شهید بولغا شده
حکم شهید در سقوط غسل ندارد باینکه ثواب شهید ظاهر است
مقتضی است که در نیت است و این بدل از وضو و غسل است و
باید ملاحظه شد که نیت در آن بشود و در آن چند غسل است

در تکلیف غسل

نیت ۲۲
در شوق

باینکه نیت بخیر باشد و حال عدم امکان استعمال بیکر
سبب دارد اول یافت شدن آب و اگر علم دارد بدین آیه که نیت
میکند و الا لا نیست از چهار طرف نفخ کند و در هر طرف هوا را از
هر طرف مقدار دو و نیم لیترا زود و در هر آن هوا را مقدار یک لیترا از
مکرانکه بقیه با مظنه بر باد فرود آید باشد لا نیست نفخ تا
ملازم علم بعدم حاصل کند یا وقت تنگ نباشد و اگر نفخ نکرد
نیت مکرر باطل است مکرانکه وقت تنگ شده باشد که معصیت
کرده و نیتش صحیحست و احتیاطا قضای این نماز را بگذارد و اگر از
قول کسی دیگر علم حاصل کرد بعدم اب نفخ ساو است و الا
فلا دویم ضرر داشتن است حال آیت بطریق بقیه یا بطریق مظنه
و اما اگر خوف احتیاط جمع است میان نیت و وضوء یا غسل ستر خوف
محصل آیت بسبب اطلاع طریق یا جانور و مگر بر جان یا عرض یا مال
چنانکه عدم ممکن از فهم آیت نیت احتیاج بایست از جهت خوف
نشک خود یا متعلق خود یا نفس محترمه دیگر یا کافر که محتاج الیه
او باشد یا حیوانی که محتاج با او باشد و اگر علم یا مظنه و اگر شک
داشت باشد احتیاط جمع است میان نیت و تبدیل منبر یا وضوء
احتیاج بایست بجهت ازاله نجاست یعنی قدری آب که آیت نظیر
از نجاست بدن یا لباس یا وضوء مقام بدارد و نظیر وضوء
هفتم آنکه وقت مضیق باشد از وضوء یا غسل یا آنکه در سه
موضع در شریعت نیت بخیر است یا وجود آب اقل بجهت نماز وقت
دویم بجهت شایسته بودن بر طهارت ستر هرگاه در واحد مسجدین نماز

و محتمل شد مکرانکه غسل ممکن باشد و نماز غسل کثیرا نیت
باشد که در اینجا غسل معتبر است فصل پنجم نیت بان میشود
و ان نه چیز است بترتیب اقل خالص مطلق چه سفید چه سرخ چه
زرد خالص از چیزی دیگر که مضاعف نباشد دویم نیت و طوطخ
و خشت خام و اگر بگویند داخل در قسم اقل است ستر یا چهار
سنگ یا پنجره نیت کج و آهک قبل از نیت ششم غبار که بسبب
غبار و ذرات جمع شود و در آنجا بگوید دست بزد و اگر زیاد جمع شد
داخل در قسم اول است که خالص باشد هفتم نیت یا وضوء و در صورت
ممکن از سنگ و غبار و احوط جمع میان هر دو هشتم کل یا بطریق که
دست را بزنند بعد از آنکه اندک پیشانی بکشد طهر برف و نجس و لکن
احوط در آخر آنست که ممکن است طهارت بر بدن بمالد بطریق مسح وضوء
بگوید یا غسل کند یا بنحو اگر چه اقل غسل حاصل شود و اگر آب
اقل غسل بر هر مقدمت بعد نیت بان کند و بعد نماز را هم فضا کند
فصل در کیفیت نیت باطن که نماز متصل بهم بجای میزنند بعد از
بر میزدند اندک که تکان میدهد که اگر از خاک بران حاصل باشد یا
بعد از آن دستها را متصل میکند با بطریق که از سمت نکند و کوچک
هر دو کف را بهم متصل کند و بقیه طریق که یکم متصل اند سینه را
هر دو کف گذاشته شوند بر فک بالا از نو و سینه که متوسر و بطن
حالت مسح بکشد طهارت از بالا یا بپایین تا بر او و با آید و اگر بکشد
بالا یا بپایین است بنحویکه هر پیشانی و بقیه مسح شود و دستها را
بر گرداند که بقیه پیشانی و بقیه مسح شود و قدح دستها را باین

نیت ۲۱
در شوق

نیت ۲۱
در شوق

در احکام نیت است

۲۹
طرف نظر که خط فاصله میان دو کعبه مع نماید بعد از آن مع
کند هر طول پشت ظاهر کند دست راست را از بند دست که هیچ نباشد
تا سر انگشتان به عرض باطن کف دست چپ را بنیام باطن عرض باطن
کف دست راست و ملاحظه کند که در وقت مع کتایه دست مع
کنند و خوب بخوابانند و متصل کند بر مسح به مسح نماید و آنکه مع
شده برقرار نباشد و مع کنند بر لب بکنند و اگر هر دو حرکت داد
با طست و قدری از سر انگشتان و مابین انگشتان و خاشیه بیرون نکند
بزرگ و کوچک را داخل کند در مع تا بهین حاصل کند و بکشد که از
بند دست یا اثر بگذارد و بکشد و خاشیه بیرون مسح نباشد
بعد بکشد و بکشد دستها بر زمین فرود و پشت دستها بکشد و بر روی
بمالد و بعد دست راست را بر زمین فرود و پشت دست چپ را
مسح کند و نباید خلل غصبی نباشد در مکان و قضاء مباح باشد و شرط
مباشرت و موالات و ترتیب بنمودن کعبه و هو العالم
نیت پیش از دخول وقت جایز نیست و اگر نیت کرد در آخر وقت بجهت
نماز و وقف نشد و وقت نماز بگذرد داخل شد اگر امید دفع عذر
است لا وقت تا آخر تا آخر وقت مطهر و اگر امید نیت جایز است
و اگر نیت قبل از دخول وقت و اگر نماز قضاء بقیه شخص نباشد اگر نماز
موسوم حاکم مثل اداء است بیفصل مذکور و اگر مضروب است یا
قضاء یا نیت دارد در هر وقت میتواند نیت کند حتی آنکه اگر
بنامد تا ساعت دیگر رفع میشود و در انتظاران لازم نیست و هر
است نذر مطلق و نماز اخیر و نماز مستحبی مطهر با وجود سبب نیت

و اگر نیت کند در وقت نماز و در وقت دیگر

نیت

در احکام نیت است

جایز است و انتظار دفع عذر و نیت و نیت در محل خود بنشیند
وضوء و فصل میشود بجهت هر چه میگوید مباح میکند از وضوء فصل
مسئله نیت بدل از فصل جنب است بعد از وضوء و نیت و احتیاط است
که یک نیت بدل از فصل بکند و یک نیت بدل از وضوء یا اگر ممکن نیست
وضوء بنماید و در جای که هم فصل میخواند و هم وضوء مثل مس
مت و بعضی اگر آب نشده و نیت میکند یک بدل از فصل یک بدل از
وضوء بنماید مسئله نیت بعضی ممکن از آب باطل میشود و اگر در آنجا
نماز نباشد قبل از کوع نماز را بگذارد اگر وقت دارد و اگر وقت ندارد
باید داخل در کوع شده نماز را تمام کند و اگر سبب فصل منع شده
از تکرار یک نیت حلاله بکند و اگر آب بشود وضوء وضوء
خوب قبل از نیت بدل از نیت یا آورد و الله العالم
مسئله در نیت از الله خیر است از بدین و نیت و نجاسات
نیت بر مشهور و در چیزند اقل و دوم بول و غایب از هر چنان حرام
گوشت که خون جهنم داشته باشد بعد از بریدن رگ و حرام گوشت
چهار ساله یا بالعرض مثل جوارح جلال و موطوءه انسان که گوشت
او فصل و حرام میشود ستم خون هر چنانکه در جهنم دارد هر چند
حلال گوشت نباشد و اگر نیت میشود خون میان گوشت کپال و حلال
است و غیر از این خون از نماز و وضوء و احتیاط اجتناب مگر خون
حلاله که پاک است چهارم مقام از خون هر چنانکه خون جهنم داشته
باشد و پنجم مقام از خون هر چنانکه خون جهنم داشته و ستم هر چنانکه
کوبند که شرجه روح از او رفته باشد یا اینکه هنوز داخل او

نیت

نشسته پس سقط خبال از دل و روح هم نجس است و آنچه حیوة هم در او
 او حاول نکرده از منتهی پاکست مثل شاخ و استخوان و دندان و منظر
 و سم و چنگال و ناخن و پشم و کرک و کلاه و تخم مرغ اگر پوست ناله
 آن سخت شده باشد پاک و حلالست و نه ظاهرش نجس است و در
 حکم منتهی است هر چه از اجزاء زند اگر جدا شود مگر بعض اجزاء
 از پوست بدن انسان گسوده شود از کتف و ذراع و موال و اذنه
 که موجب خرابی بدن می افتد ششم و هفتم شک و خوک بر پوست
 ششم خمر است یعنی هر مایع مست کنند و ملحق بشراب است آب نکرده
 پامو بر پا خورادان گذاشته شود و فاسد نماید که بهم خورد حرام
 نجس میشود هر چند هنوز مسکر نشده باشد ستم فطاع که از آب
 جو بعمل می آیدند چهارم آب مو بر پا کشش هرگاه جوش بخورد و
 در نلک او کم نشده باشد و کشش و مو بر پا اگر طبع شود بطریقی که آب
 از خارج داخل او نشود چه سرخ بکشد چه نکشد چه جوش نیاید
 چه نیاید چه در پلوچه و نه چه کلاه یا چه اشکال ندارد و الا
 اشکال دارد پنجم آب خرم و شعیره و معه خرم هرگاه جوش نیاید
 و در نلک او فرو رود و خال خرم مثل کشش است چنانچه ذکر شد
 هفتم از نجاسات کافراست یعنی کسی که در جهل و انکار و حدیث
 یا نبوت پیغمبر یا معاد نماید بدل و زبان یا زبان تنها و در حکم
 کفار است مریدین و منکرین خرم گدین و عدل هب و مجتهد و
 قائلین بوحث و جود یا وحدت موجود و مجتهد و مفوض و خارج
 و نواصب و قلاعه و کسی که علیه الخالق و زانی بداند یا بگوید

خالی کردن و ذوق دادن یا و با شد و منافقین که معلوم باشد که
 ایشان مؤمنان و ایمان یافته باشند با ظواهر خلاف و زبان یا غیر آن در هر
 از نجاسات عرق جنب و حرام و هرگاه بخواند غسل کند یا بداند یا
 نظهر او عرق کند بطریقی که بعد از نظهر عرق نکند تا تمام شدن
 غسل و اگر نمیشود از عرق بدن او خالی برود و جواب کثیر اول شده
 نظهر کند و بعد بنیت غسل و جواب بیرون نیاید و عرق شرب
 زالمی نجس است نجس است نجس است فصل در کیفیت نجس
 شدن چیزهاست هرگاه حین نجس بر خود و یا بر طوبی که هر دو
 خشک یا شد یا اندک و طوبی در آنها باشد که جزئی از آن سرایت
 نکند نجس نمیشود لکن در میت مخصوصه اجناس است که ذکر
 شد و هرگاه حین نجس بر خود و یا بر طوبی سرایت نکند و
 یکی از آنها یا هر دو آن چیز نجس میشود و بعد از آن بان منتهی
 بر خود بر طوبی سرایت هم منتهی میشود و حکم نجاسات اول داد
 در نظهر اگر در نجاست نجس برسد اگر یکی از آنها کش فلفله
 مثل و لوغ کب حکم فلفله نجس میشود و داخل میشود خفته
 در فلفله چه خفته بجل بر خود و باشد یا بطریق تفاوت و اگر
 شک کنی در طوبی سرایت حکم نجاست نمیشود و هر موضع که
 نجس یا منتهی بر خود یا نجاست نجس میکند و سرایت نجس
 نمیکند اگر چه متصل باشد مگر حوت موضع اول آب قلیل که
 اگر نجاسی یا در سید نجس میشود و آنچه متصل با او و مساوی
 با پائین تر است یا با لاغز او است مگر آنکه دفع و بریان داشته باشد

در نجاسات
 فصل در کیفیت نجس شدن چیزهاست

در احکام نجاسات

که همان جزء متصل نجس میشود مریان نمیکند بیا لا تورد و غیر آب
مضاف که اگر حکم آب قلیل دارد اگر چه صد گره باشد ستمی مانده
ظنیه یعنی چیزها ای که مثل روغن کرم و شیره و زان و لکن در آب مضاف
و مایع قوی نجاست یا لا تورد در صورت اتصال نجاست پائین است
اگر احتیاط بکنند نجاست و لا فایدا اجاع است بر عدم نجاست و در
غیر این ستم موضع در هر جا که نجاست بر خورد مختص همان موضع است
و دیگر آنچه متصل است بان حتی بر طوبی نجس نمیشود پس روغن و
شیره سخت و غیره و خیار و مغز هندی و آن سا که میخیزد آنها نجاست مطلقا
نمود در غیر نجس مریان نمیکند و لکن اگر غیر نجس چیزی متصل
کف از خارج مثل این اتصال آن چیز نجس میشود و اگر چه شک
باشد که آن کدام قلیل است حکم نجاست نمیشود

در احکام نجاسات

فصل در احکام نجاسات باید بداند و لباس در حال نماز واجب و
مستحب از اول تکبیر الاحرام بلکه اقامه تا اخر سلام واجب منجر
نباشد و همچنین نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده که مضایقه
کند و سجود سهو و هم چنین در حال طواف مطهر و از زمین مسجد
و در حال دو فرس و بلکه اگر عین نجاست خشک باشد و مریان
نمیکند یا دفع آن لازم است بلکه منجس خشک را داخل مسجد
کند به سزایت یا از احتیاط ازاله است و وجوب ازاله نجاست
از مسجد قویست بجهت آنکه نمیشوند نماز کند اگر وقتان متع
است یا اگر شکست نماز را مقدم بدارد بگرانکه قدرت بر ازاله
نماز نباشد و واجبست پاک نمودن محل سجود یعنی جای

در احکام نجاسات

۳۴

پیشانیستها و اجابت زاله نجاست و زان و خواش این و عید و
دیگران اگر زان در پوست اگر ممکن نباشد نجاست نجاست نماید
در کرب یا خار و اگر نجاست خشک هم بر زان نباشد دفع آن واجبست
و زان زاید است کاف زان حرامست و کتب در عقبه طحا و پست
و کتب فقهیه سیاکا به اثبات زان و اسم خدا باشد این حکم را دارد
احتیاطا و لکن نجاست زاله نجاست از طریق منقذ شده و مشاهد مشرفه
و غیرت سبب التهلل و وصایای نجاست کتب و کوزه و لوازم که از
کربلا می آمدند بجهت تبرک و خواست خوردن و آشامیدن نجاست
مثلا است ملاحظه که نجس است و یکی دیگر حتی نقل نجاست نیست
اما اگر خدای در وقت خوردن طفل نجس بشود عیب ندارد اما
اگر زان نجس شده چیزی نمائند شایا باوند و متذکره ظاهره ایسه
نجاسات نجاست نجاست مگر آنچه طرفه بان جار پست مثل کوب
ظان و نهیها بدانکه بعض نجاسات معقوند در حال نماز
اول خون در غمها و دملها ملط میگویند نشاء اند و خون از آنها
جار پست و متذکره و هر نجاست در قتل و شید بیل لباس و خون
بواسیر و بواسیر در حکم نجاست هستند و عرفه که بان خون نجس
شود در طهارت و نجس معقوند در غیر خون کثرت دوم و مقدار
دوم بنا بر احوطه مقدار یک اشرفه است مگر خون نجس العین
و خون پیش رو و عین بعض و نفاس و استخاضه و خون غیر از آن
الآن که اینها معقوند نیستند و اگر شک نمود که از کدام قسم است نجاست
فراکت ستم هر که زان لباس و منصرف باشد با نجس در بر دارد و

در کیفیت نظایر نجاست

۳۵

ویرین آوردن خاک را و مشقت دارد و خوب است پس میکند بشرود
 با منوجه شدن در هر روز و شب بکریه بشوید کافی است و اگر
 نجس بشود معتقد است و بشوید که نزدیک غروب بشوید که
 نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء نجاست بخواند یا نجاست کم
 چنانکه در کتاب است که لا ینم الصلوة به مثل بند و بر جامه و عرقچین
 و غیره نظایر آنکه در کیفیت نظایر نجاست و غیره نظایر آنکه
 است که هر چیز را نظایر میکند بشرط پاک بودن و مطلق بودن و
 متعین نجاست نباشد یعنی دندان و بوی و طعم نجاست نکند و در وقت
 استعمال و در این سه شرط فرق بین قلیل و کثیر نیست و اگر قلیل یا
 ملاده بر این شرط است که آب بعد از آن نجاست و اورد شود
 پس فصل آخر به نظایر نجاست و از فضولات محسوب نمیشود و نباید
 در نظایر نجاست دیگر نشد باشد اگر چه طاهر هم باشد مثل آب استنجاء
 نباید وارد بشود بر نجاست و باید فاصله از آن آب جدا شود از متعین
 و بعد از جمع شدن این شرایط آب مطهر است هر چه که کثیر
 نظایر اشیا مختلف است بحسب نجاست و متعینات و تفصیل در
 دو متعینات یا هست نظایر است و اما اختلاف در این واجب است شد
 و من بعد از بول و غیره و دفعه در کثیر و غیره و اما در ظروف سه
 دفعه باید شسته شود از غیر نجاستی غیر از نجاست مردن و در
 و شراب و ولوغ سک و خوک بلکه غیر ولوغ از نجاست دهشت و نجاست
 دیگرش است اما مردن موش و شراب و غیره نجاستی نیست
 و اگر ظرف از چیزی باشد که آب فرو میرود در او مثل ظرفی که

نظایر نجاست

در نظایر نجاست

۳۶

پاشیده و من پاکه اصطلاح نجاست و اوله غفشت دفعه بشوید
 که اول نجاست باشد و در هر چه آن نجاست که اول خاک خشک بشوید
 و بمالد بعد بکشد و نجاست و طوبی دارد و برود و بمالد بعد باید که
 در او قند خشک یا شکر بشوید بعد دوم شسته و آن سه قسم است
 مالیکه ذکر شد یا نجاست آورد و بپزد و دیگر یا بشوید و باید که
 پاک و خالص باشد و اگر نشود ظرف را خاک مال کرد و نجاست کشاد
 از او مثل ظرفی که آب در او فرو میرود و اگر غیر این نجاست باشد
 پس اگر آب فرو میرود و فرو کشند در آب اگر آب کثیر باشد پاکه کشند
 آب را در او اگر آب قلیل باشد بعد از آنکه نجاست و بکشد و خشک شود
 بعد از آن داخل کند در آب اگر آب کثیر باشد یا بپزد و دیگر یا
 اما غیر ظروف پس باید که نجاست را بشوید و نجاست کشد که نجاست آب را
 بکشد باز بشوید و نجاست باز بشوید پاکه فقط او در نظایر آب
 نجس و هر چه که در کتب مبسوطه مشرعه شده
 کتاب طهارت دلیل لامع حشر نوشته ام و الله اعلم
 در این زمین است و آن مطهر زهر پیا و کفش و چکمه و نظایر آنکه
 بان راه میروند چه انچرم باشد و چه انچوب و چه انکس و چه ان
 دپیمان راه بود تا خشک شود و من نجاست برود بشرط آنکه
 زمین خشک و پاک باشد سیم افق است و آن مطهر زمین و در
 و در و درخت و چوب و کاه هر چه نجاست است از چیزی مانده که نقل مکان
 نمیشوند یا بنظر دیگر بعد از آنکه من نجاست از خاک اهل شد و نجاست
 بر آن ناپدید دیگر و طوبی آن نجاست یا نجاست خشک شد یا نجاست

چهارم السخا له است و این مطهر خصوصیتی دارد که ایشان بخانه
 زائک می کنند و معنی استخا له تبدیل شدن حیضه این چیز است بخانه
 دیگران بر چند قسم است اول آنکه خود بخود استخا له شود مثل
 نجاسات خاک شود پاکم شود و بعل با فضله حیوان خلل کوش
 شود در قهر آنکه بواسطه مؤثره تبدیل شود مثل آنکه نجس
 بواسطه آتش خاکتر شود و لیدر مثل سنگ تمام شدن یا منجر
 خاکتر شدن احتیاط دارد ایا بخار بول یا آب نجس پاکست احتیاط
 دارد مثل کلاب کل نجس و عرق شپشه نجس است آنکه بعل
 مستعمل شود مثل آنکه شراب را سرکه کنند یا آنکه در شراب سرکه
 بریزند بنحویکه سرکه شود و آن شراب را شراب در خیم بزرگ سرکه
 بریزد همان نجس میشود چهارم سنگ و گدازه مستعمل در استیفا
 که مطهر مخرج قاطب است در وقتیکه نفوذ نکرده باشد بطریقه
 سه سنگ باشد و پاک باشد و استعمال نشده باشد و عین باطن
 ازاله شده باشد و اگر بکثر بشود یا پست سنگیل نماید سزاوارد حکم
 سنگست هر چیزی که قانع نجاست باشد و واجب الاحرام و نجس العین
 و منقبض نباشد پنجم اسلاست و آن مطهر کافرا حله و مرده ای
 و مرده است ششم نجاست است و آن حد اطفال که از است اگر بپزد
 یا مادری اجابتان مسلمان شدند یا آنکه مسلمانان او را اسیر کرد
 آنها پاک میشود و مرده و قاصد می کشند پاکست و اگر بپزد
 کینه سر را بپزد کینه را بپزد و منقبض است و ظاهر شد نجس پاکست
 هفتم تبدیل نیست مثل آب و عین و آب و عین و عین و عین و عین و عین

اند و بعد از اسلام پاکست و در دو قبضه شکر در حال کفر حاصل شده
 مثل عرق و خشک شده کتاب و عا غناب است هفتم نقض است
 است و آن در آب فحاله اخیره هفتم که جدا شد بقیه که در وقت
 میماند پاکست هفتم زلال عین نجاست نجاست نجاست نجاست
 بدن حیوان با احتمال طهارت ولو بجایا در هر اشغال مثل اینکه
 خون انسانی باشد بخود در جزء آن شود و اگر جزء آن نشود نجس
 مثل زاله ناله هر نقض و آن در مثل حصل است که بپوش دو
 ثلث و بپزد در آن در هر غایب شدن و آن مطهر است در اشغال پاک
 معنی که اگر اسباب و بدن کپه نجس شده باشد و آن شخص از نظر
 غایب شود در وقتیکه احتمال نظهر باشد و بدانند نفوذ کپه
 او نجس است و استعمال پاکست کشف از نظهر بکند از سر برزند
 سیزدهم اسفراء و آن مطهر فضله حیوان جلاست یعنی حیوان حلا
 کوش که قالب خود را نجاست شد نجس میشود و فتلان او
 که استبراء شد شش چهل روز کاه می روز کوه سفند ۱۰ روز مرغ
 الی ۷ روز مرغ خوانند که روز پاک میشود
 پانزدهم بیرون آمدن خراست بنحوی متفاوت از دبیچه پس بانه تا
 خون در گوشت پاکست اما خون در شکم و دل و جگر و احتیاط اجتناب
 پانزدهم استعمال بستر پیش از نجس شدن که مانع نجس شدن است
 یا بپزد منقبضه آن و آن نیست بکسی است که باذن امام غسل کند
 قبل از کشتن آن شش روز در زلال نجس است از آب نجس و دجا
 هفدهم کمر کردن آستینا منقبضه پاکست و دجا

فصل بدانکه هر چه غیر از اینهاست نجس محکوم بطلان است
 تا اینکه بطریق علم و یقین مشخص شود که نجس شده است یا
 در قیاس شهادت یا بدینند یا صاحب بد شهادت بدینند هر
 در طوبی مشبه قبل از استیلاء و بعد از بول و هرگاه یقین حاصل
 شود بنجاست یکی از چند چیز اگر محصورند و در محل مجوس خور
 دارد اجتناب از هر لازم نیست و اگر غیر محصورند اجتناب لازم نیست
 و بعد از اینکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برسانند که آیا
 شده یا در قیاس شهادت یا ضد بظهور هرگاه شخصی را در محل
 کرده در نظیر و اختیار بود و علم برسانند از قول و یا اهلینان
 محکوم بطلان است **مفصله سیم** ملاحظه وقت است
 بدانکه از انقضاء ظهر و وقت صلی ظهر و عصر است و زوال هر
 اقتباس از دایره نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص آن بر بنای
 شدن سایه است یا پدید آمدن سایه در بعض بلاد و اگر زمین
 هموار باشد و شاخص خراطی کرده که سران نیز باشد بجز شخص
 میشود و مختص است ظهر از اول وقت بقدر خود و مختص است عصر
 از آخر وقت بقدر خود و معنی انقضاض آنست که اگر بنیال آنکه
 نماز ظهر را کرده عصر را کرده در وقتیکه مختص نماز ظهر است عصر
 باطل است و هرگاه وقت وسعت نیافته از چهار رکعت ندارد باید
 نماز عصر را بکند و ظهر را فضا کند و هرگاه نماز عصر باشد چهار
 رکعت که مانند هر دو نماز را بکند مثل آنکه در حال تمام پنج رکعت
 بماند و در حال قصر بماند و رکعت بماند هر دو نماز را از ابتدا

در احکام وقت

و وقت فضیلت ظهر تا وقتیکه سایه بقدر شایع نباشد و وقت
 فضیلت عصر از وقتیکه سایه بقدر شاخص شود تا وقتیکه
 بشود و وقت نماز مغرب هر چند سرخی مشرق از سمت راست یا
 بشود و بعد از آنکه آن وقت مختص است بعد وقت عشاء و آخر
 میشود و مختص است وقت آن در اول مغرب تا نصف شب و غیر
 است عشاء و بجهت آنکه در نصف شب و هرگاه بعد از نصف شب
 نماز بکند تا قبل از فجر و بعد از آن وقت نکند و وقت فضیلت
 تا ثلث شب مختص است اگر چه قبل از طرف شدن سرخی مغرب
 افضل است و وقت فضیلت عشاء بعد از انقضاء سرخی است از مغرب
 تا ربع شب و وقت فضیلت نماز صبح طلوع فجر صادق است تا ظهور
 سرخی واضح در مشرق و تا ظاهر شدن جزء اول قمر من آفتاب از مشرق
 وقت اذان بدانکه تحت نماز مؤمن است بر علم بدخول وقت حق
 در صورت صحت در آسمان یا در شخص ناخبر اندازد تا علم حاصل
 شود و هرگاه نماز وقت بمقدار نماز گذشت و نماز نکرده و مانع آنست
 مثل بی هویتی و حیض بمرسد قضاء آن نماز لازم نیست و هرگاه
 در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یک رکعت اذان
 اذکار شود مثل اینست که تمام اذان اذکار کرده که نماز بر آن وقت
 عدول از نماز به بنماز به جایز نیست مگر در چند جای که جایز است
 اول هرگاه شخص نماز عصر را شروع کرده در نماز بخاطر اشتباه
 ظهر را نکرده یا عشاء را شروع نموده و قبل از رکوع رکعت چهارم
 خاطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز دوم بنماز اول

در احکام وقت

۳۱
 یعنی قرار بدهد که این نماز اقامه باشد اگر در وقت مشروط باشد
 در وقت هرگاه شروع کرد بنماز اقامه بعد معلوم شد که مختصا سابق
 بنقشه است عدول کند از اقامه بنقشه است و اگر هرگاه شروع
 کرد بنماز قضاء بعد معلوم شد که قضای دیگر سابق بر آن باشد
 از آن وقت عدول کند بآن سابق چهارم عدول از نماز واجب
 بناقله موطن در جائز است که شروع کرده بنماز واجب و تمام مشغول
 شود بنماز قبله و بدانند که تمام کند نماز اینها را بجا نهد و تمام
 عدول کند بناقله و تمام میکند و بجا نهد و تمام میشود و بجا نهد
 و بجا نهد بناقله و در صورت عدول ششم عدول از قضای تمام
 هرگاه در بین نماز مضاعفه کرد هفتم از تمام بقصر و وقتیکه
 مضاعفه داشت و هنوز در دو رکعت اول است که مضاعف کرد
 اعاده کند ضررا و بدانند که بجا آوردن نماز در وقت
 مطر افضل است مگر چند موضع اول بر آن اقامه گذار ۲ تاخیر نماز
 عشاء تا صبحی مغرب ۳ تاخیر بجا نهد تا برسد به صبح برای
 کسیکه رفته او منظر او باشند بجز اطفال یا خود حالت توجبه
 نداشته ۴ بجا کسیکه بول و دبابه داشته ۵ هرگاه خواهد نماز
 را بوجبه اکل بگذارد مثل انتظار جماعت یا حضور قلب و غیر این
 موارد **مضاعفه چهارم** استقبال قبله است بدانکه
 واجب است در نماز استقبال بجهتی که اگر بجا نهد بر خاشنه شود
 بکفایت استقبال محصور از عدو و گویا باشد هر چند خط مستقیم
 آن وقت و بکعبه بر نخورد و حیث آنکه عام منع است راست در این

در احکام و وقت

۳۲
 بجهت اینکه تا غیر معصوم نمیدانیم کیفیت بدن معتبر میباشد من است
 مولی است و کل عذاب معصوم معلوم نیست وضع ایشان در
 حضرت بی از وضع غیر و عذاب بجهت نتیجه حاصل میشود پس
 مقتضایان کیفیت کافیه و ظن خاصی در رسیدن ایشان
 ندارد و جدا است بجا اول اقامه عراقی که او از فریدند بدست
 منکب راست و چپ آنکه واقع شدن در میان جنوب باشد این
 وضع است پس در نقطه جنوب بین کفهاست و بختلاف
 بلاد و انحراف مکه نسبت باها از نقطه جنوب جهت مغرب
 منحرف میشود و اگر از آن لسانه راست تا برسد انحراف بجا
 که قبله در نقطه مغرب است بگذراشون بجا نماز در دست راست
 بجهت طرفی ملاحظه شأنه چپ میشود و هرگاه که انحراف در
 میکند تا جاییکه نقطه مشرق قبله است بجا نماز در دست چپ
 میخشد و هرگاه جائز باشد که در نقطه شمال آنگشت بجا
 نایب هر دو چشم قرار میدهند و بعد ملاحظه انحراف خود با
 شرق در او میشود تا جاییکه نقطه مغرب قبله است نماز در
 چپ میشود و جاییکه نقطه مشرق میسر است بجا نماز در دست راست
 قرار میگیرد و بعد رجوع کند بدو عادل و بعد بجهت خود و
 بعد بقصد مسلمین و عذاب مناجد شدن و محل توجبه نماز بجا
 بعد بختی که از قول اهل خبر حاصل شود و لو کافر باشد و
 بعد بختی که از آلات مصنوعه مثل قبله نماز شود و اینها
 که عرض شد موافق احکام است و اگر هیچکدام بدست نیامد از این طوطی

لازمست چهار نماز بکند در چهار طرف مقابل همدیگر و اگر وقت
 وسعت ندارد آنچه را که وسعت دارد بیاورد و اگر بقیه در وقت
 باشد ظهر و عصر هر دو را بجا بیاورد و یکطرف و اگر وقت دارد
 چهار طرف بکند بعد عصر را و اگر بقیه هشت نماز نیست چهار
 طرف را بکند بقیه را بزمان عصر بکند بدانکه لازمست استقبال
 در پنج جا اول نماز مطهر و قضاء اجزاء نماز و سجود سهو و نماز تبت
 و نماز مستحب در حال استقرار و کیفیت استقبال پنجانگه است که اینها
 مجموع مفادیم بدن مقابل قبله باشد و در هر حالت انحراف و
 کیفیت استقبال پنجانگه است که او را بر هفت یا نند و صورتی که
 او قبله باشد مستقیم در حالت نماز نیست که تبت را بر پشت
 خوابانند و سر او بدست راست مصلی باشد چهارم در حال رفتن
 و کیفیت آنست که بر پهلو راست بخواهد بماند که صورت و شکم
 و پیش بدن بجانب قبله بوده باشد پنجم ذیج و هر است و کیفیت
 از اینست که محل ذیج و نحو پیش بدن چنان رو قبله نباشد
 و واجبست ثلث استقبال در حال طواف و حرامست استقبال
 استیلا در حال ثلثه و استیلاء و استیلاء و مکرر هست استقبال
 در حال جماع و در حال پوشیدن و بربجامه و در حال بی دهن
 و در غایت انداختن و هر حالیکه متافقت با مقتضای دارد و مستحبست
 استقبال در حال دفاع و حال فرار و خوابیدن و حال ذکر و حال
 در حال مراقبه و حال سجده و حال سجده تلاوت و حال نشستن
 و حال استماع و حفظ و خطبه و مجلس علم و حال وضوء و اگر جاهل

قبله باشد پس نسبت بنماز ذکر شد و در دفع و دفن و انقضای وقت
 است هر طرفی شود واجب نداده و در نماز اگر مظلوم کرد بطریق
 اختلاف معلوم شد پس در آنجا نبکس غیر از نماز است عیب ندارد
 و در نماز اگر معایوم شد مابین دست راست و دست چپ نماز
 گذار بود که بحد دست راست و چپ نرسد و نماز او صحیح است
 و عاده ندارد و اگر در اثناء باشد گذشتن جمیع احوال و در جا
 مانده در دست یا پسند و اگر معایوم شد که قبله نماز دست
 راست یا چپ یا گذشتن بطرف پشت سر یا بخود پشت سر و
 عاده کند و در خارج وقت ضا کند و اما از جزا اهل یک مجرد
 انحراف کرچه کم باشد عاده و قضاء لازمست و ضابطه است
 استقبال در حال خوف و از ترس غریبی و کسیکه دو کل فراموش
 و کسیکه مشغول شنا کردن است و بناحل میسرند و وقت شکست
 و کسیکه مسواق است یا در کشتی و استقبال و پائین آمدن ممکن
 نیست و از بزرگ مریض و اگر ممکن است مثل مختصر بخوابد و نماز کند
 و از بزرگ اسیر باشد و لیکن اگر ممکن است هر کدام را که بکشد یا بکشد
 بگویند لازمست و هرگاه خوف موت و بیمه دارد و گاه پیشانی
 شده و شرمست شده و هرگاه از اینکه در چاه یا جای تنگ افتاده باشد
 که مذکور ایشان بزدن خنجر یا نیزه بر ایشان که باشد که
 مذکور بعضی است **مقدم پنجم** ملاحظه لباس است
 که در بولتن است بدانکه سرحد شریعت بر دو قسم است اول
 ستر لازم از نظریه نفس بدانکه لازمست سرحد بین برهه

در احکام قبله

مکلفین از عهد بکر بلکه از مکلفین هرگاه میسر باشد ستر تمام
 چه مرد از مرد بپا زدن و چه زن از زن بپا زدن و چه حرم و چه
 نا حرم مکررین و شوهر و اقارب و کنیز و خود بپا زدن و نظر نمودن
 غیره بهتر غیر بالغ هم جایز نیست اگر چه لازم نیست ستر و لازمست
 بوزن ستر نمودن خود را از نا حرم و از حرم هرگاه منظر او بطریق
 التذاد و خوش آمدن باشد چه صورت چه کتف چه غیر اینها از
 بدن بزد ناف و ناسر را نوزاد از حرم هر چند بطریق التذاد نباشد
 و از غیر حرم تمام بدن را پوشاند بلکه زینت و زینت خود را که داخل
 خود نباشد بپوشاند و بپوشد و اگر وصل از او غیر شده و بپوشد و
 که از او برپوشم یا بپوشم یا بپوشد و در این قسم ستر شامل مخصوص
 شرط نیست و در اینجه باب صاف هم نظر بنا حرم کردن جایز
 نیست و هم در این ستر و مخصوص نماز است که لازمست ستر و نماز
 چه ناظر باشد چه متناظر چه حرم چه غیران پس بر مرد لازمست
 ستر نمایان ناف و سر را و بر زن مجموع بدن و سر مکرر و کدورتها
 از مفصل کف دست و قد بین از مفصل ناف و ستر باطن قد بین
 و زینت لازمست در جمیع حالات نماز از خود و غیر خود هرگاه
 نوزاد ستر کرد چه عدا چه سهوا چه جهلا نماز باطل است
 و شرایط لباس هفت است اول اینکه مباح باشد یعنی پوشیده
 آن شرعاً جایز باشد و آنچه پوشیدن آن بسبب مدخلیت غیر
 جایز نباشد چه بین آن مال غیر باشد چه حق از غیر در آن
 باشد مثل دهن چه تمام از غیر نباشد چه هر از یک آن از غیر

در احکامات

باشد چه علم باشد که صاحب آن راضی نیست چه شک داشته
 باشد بپا زدن اگر نه اند عصب بودن را با اینکه مضطر باشد یا که
 نمیدانست بد برداشتن آنرا باطل نیست در اینجه اجزاء و متناظر
 چه حلال گوشت چه صاحب خون چه نه با غیر اینها و مراد از اجزائیست
 که حیوة در آنها حول کرده مثل اجزائی که اصلا حیوة در آنها حلول
 نکرده مثل مو و چشم و کرک پس تمام در آنها اگر از فردی خارج شود
 باشد جایز است و بقیه مکلفین بپوشیدن شرط نیست بلکه در این
 شک گرفتن از بد مسلم کتابت میکنند مگر آنکه بپوشیدن کفایت
 را بجز حواص و کافر خورده اگر احتمال بدست کشایدان مشرب علم داشته
 باشد که با علم داشته که آن کافر یا بیع از مسلمی خرید کتف میکند
 یا اگر بپوشد در وقت خریدن از کافر یا بیعت با او احتمال نبوده
 یا بپوشیدن داشته که آن کافر از مسلمی بخرد یا شک در این داشته
 و از کافر خورده حکم بپوشیدن و نجاست آن میشود و الاصل
 بد و تصرف مسلمین با آنکه اثر تصرف مسلمین باشد حکومت
 شرعاً یا اینکه ندانند که شده و همچنین در بازار مسلمین پوشیدن
 از کسی که متذکرند کافر است یا مسلم یا از محکوم است بدانند که شده
 و همراه داشتن جزئی از مرغان و هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز
 است مثل پوشیدن کرک و قطعه از پوست کفتار مستحبی آنکه از
 اجزاء حرام گوشت نباشد چه دندان چه مرد چه زن که شده
 چه اجزائی که حیوة در آنها شده مثل پوست و چه غیران مثل مو
 و چشم و کرک و غیره لباس از آن نباشد یا مزوج باشد چه

۴۶
و چه کثیر حتی آنکه اگر يك مؤثر از غیره اقول لقم در لباس باشد
نماز درین باطلست بلکه اب دهن کریم یا عرف او بلباس متصل
شود نماز نیکوتران کرد و له مراد از چوآن حرام گوشت حیوانست
که گوشت داشته باشد پس اجزاء شیش و یک و دیر عیب
ندارد و استثناء شده از این حکم اجزای انسان مثل لب دهن غیر
پا و غیره و اگر شک بشود در پوست یا گوشت که از حرام گوشت است یا نه
نماز درین جایز نیست و له ماهوت و غرور معلوم شده که از گوشتند
است و اگر اجزاء غیره اقول همراه باشد نماز باطلست و گاه ندانسته
در آن نماز کرد باطلست نماز چه ندانستن حکم یا ندانستن اینکه
این لباس از غیره اقولست و هم چنین است خراموشی و الله اعلم
چهارم و پنجم آنکه لباس مرد طلا یا ف و حرم نباشد و جلاد
ان بکار گرفته نباشد هر چند دونهت عبا باشد که بکلام بنون طلا
دوخته شود و معلوم باید نباشد و مزوج بطلان نباشد
انگشور و دستگیر انگشور و که طلا و کمر بند در همه اینها نماز
باطلست از بجا حرم و هم چنین هر که تمام لباس از ابریشم یا قز باشد
و اگر چیزی از غیره داخل او باشد که از صدق ابریشمی نباشد شرعاً
و خلاف که عرض از زمره انگشت بسته بیشتر باشد جایز نیست و
هم چنین زاه راه و وصله هر چه از زاهد زمره انگشت نباشد
ندارد و اگر اسب و هم هر چه باشد حرام است اینهم و نماز باطلست و
اگر کمان لباس هر چه بافته شده باشد اگر از زمره انگشت بیشتر
باشد حرام و نماز باطلست محمول هر چه طلا عیب ندارد و بطلان

۴۸
نماز در این دو اختصاص بعلم ندارد پس چهل محکم موضوع و نسیا
نماز باطلست بلی اگر مضطر باشد عیب ندارد و فرس و پرور و طلا
هر چه و متکا و پرور و ثواب و احتیاط ترکست ششم اینکه از جنس نجس
نباشد مگر آنچه ذکر شد که صفوات و اگر لباس نجس باشد نه
پاک اگر ممکن نیست بیرون آوردن یا باقیان لباس نجس نماز میکند
و اگر ممکن است از ابروی او دور و بویسته نماز کند و باذان لباس
بپوشد و اذاعه نماید کند و اگر بدن نجس باشد و لباس پاک باشد
ممکن نباشد باین طریق نماز کند و هر گاه هر دو نجس باشد اگر
ممکن نیست فطهر نماز کند و اگر ممکن است فطهر بپوشد و اگر
بگذارد و بعد مثل سابق بکشد از جرم و بپوشد با همان لباس نجس و اگر
بقدر دستپاچه نباشد آنچه را ممکن باشد تخفیف نجاست بکند
اگر لباس متعدد دارد یکی از آنها نجس است و له نمیداند کدام
پس اگر لباس پاک غیر از اینها هست نماز کند حدان و اگر
دو نماز کند اگر وقت وسعت دارد و اگر ندارد یکی را بپوشد و نماز
کند بعد وضو کند و هر گاه پیش از یک نجس باشد بعد از نجسها و
یک نماز نماید ترکند و اگر در اثناء نماز نجس شد اگر ممکن است
در اثناء بدو و منافی بشود و نماز کند و الا بهم زند و اذا امکنند
و نماز را بخوانند حد وسعت وقت و الا بهم کفایت نماز کند و بعضی
لباس از بابت ذتی شخص حرام نباشد و این در دو نجاست یکی
لباس شهرت و یکی لباس مردان بپوشد یا از نماز مرد بپوشد
و لباس شهرت آن لباسی است که پوشیدن آن باعث متکبر مردم

در مسجد سوره و مسجد نجف و مسجد جامع و مسجد سواد و مسجد کوفه و مسجد
نواب مخصوص در رد و مناجد بنا کردن ثواب بسیار دارد کسی که
مسجد بنا کند یک وجب نماز هر یک در پشت مسجد دهد که مسافت
چون هزار سال است که بنیان آن از طلا و نقره و عمارت و بنا و ثواب
و عزت است و اگر نود در در مناجد ثواب بسیار دارد و پیش رفتن
در مسجد باعث پیش رفتن در بهشت است و چراغ روشن کردن
در مسجد باعث شفاعت ملائکه است و بخاروب کردن در مسجد
ثواب بسیار دارد و در وقت داخل شدن نماز است و مقدم دارد
و در وقت بیرون آمدن پیاده را مکس بدین احوال

و بسیار بایستد شاخه آن مکتوب است و ذکر کردن و نقش نمودن
آن در راه عبور و فرار دادن و آب دهان و دهان و انداختن و بنا و
سپردن و در دهان و سب و شرا و فریاد زدن و پیش کشیدن و سنگ
دیده هم زدن و خوابیدن و شعر خواندن و منزل مرافقه کردن و خوش
دنایان و شمشیر کشیدن و اطفال و دیوانه راه دادن هر یک
است در مناجد و مستحبات پیش نماز سوره گذاشتن یعنی چوب
نسیج گذاشتن اما فداوات مستحب در اول و دوم اذان و
اقامه و لیکن در لغات و بیجه نماز واجب قول بوجود یا جماعت بسیار
دارد پس نباید نرا شود بآنکه اذان و اقامه در شریعت و بیجه
جاء دارد شده است اول اذان و اقامه که در گوش مولود در روز
اولد گفته شود و در هر دو مرتبه از هر دفعه قول ستم در
گوش کسی که چهار روز بخورد و بیجه دفعه که خلفی چهار روز

در احکام نماز است

امام و امام بیجا اذان نماز و کیفیت اذان حضرت نماز است
چهار الله اکبر و گفتن شهادت لا اله الا الله و اشهادان حین
رسول الله حتی علی الصلوة حتی علی الفلاح حتی علی خیر العمل
الله اکبر لا اله الا الله هر یک دو مرتبه و بیجه نهم و شهادت
بعد از شهادت بر مناسبت شهادت بر مناسبت و اذان و اقامه و مؤمنین
و ضایع علی ابن ابی طالب یا محمد یا بنی محمد یا اشهد ان محمدا
المؤمنین و وجه رسول رب العالمین و ولی الله و اما اذان
نرا شود البته و کیفیت آن مثل اذان است مگر آنکه دو تکبیر اذان
است و یک تکبیر اذان و لیکن دو مرتبه فداوات الصلوة بعد از
حتى علی خیر العمل دارد و لا اله الا الله و شریعت ایمان و بیجه
و صحیح خواندن و دخول وقت و توبه و موالات مابین صول و
مابین اذان و اقامه و شرط طهارت و استقبال قبله و مقام
و حرف نودن در اثناء و وقف در اثناء و قول الله یا علی یا علی
مسئله سیم تکبیرات قبله نماز و ان شر است غیر از
تکبیر الاحرام **مسئله چهارم** ادب و توجیه بنماز است
مسئله پنجم سعی در تحصیل شرایط قبول و دفع موانع
قبول سعی در زیادتی در جهات اذان قبایل قلب که روح نماز
و حرکات قلب این روح است و دفع عیب و عذر و تکبیر و حیث نماز
خود و در حدس حقوق واجب که تمام اینها مانع قبول است و شایب
نکند و مانع قبول و غایب نباشد و آنرا که مانع مانع در نماز است
و سر و پا و حقیقت یا بنی محمد یا محمد و چشم را نباید و خواندن

نباشد که این ها با احتیاط کم شدن اجزای نماز است و نکته تر حقیق
در دست نهادن و عطر تات مجود بر تن و شانه کندن محاسن را
و سوال کندن و مشرجه باشد و عریب نباشد که این ها با احتیاط
زیاد شدن ثواب نماز است و فصلی حدیث نماز است که
از شدت شوال مثل جزو نماز است و بعضی از اجزای شریعت و دن
اگر چه داعی است و لما حظا کد دل بکن دانند که نماز ظاهر را
بجای آورد و جریا اداء عزیمت الحائله و بیارسی نماید و در خیل
ملوس نیت که عمل را بجا آورد و محض فرغان بود از صحنه و هیچ شری
خبر از این در نظر نداشته باشد باشد مثل خوش آمدن مردم یا مدح از
مردم یا دفع بددلو یا شهرت کردن بعد از این پانخت شدن یا
کرم شدن و اگر این ها از ملاحظه کرد عمل بیشتر و باطل میشود
بلکه دینا و شهرت و سعه شرک بخداست و داخل کلمات کبریا است
و اگر اعتدالات هم باشد مثل جهاد در رکاب پیغمبر و کشته شود
یا طاعت چه در اصل عمل باشد یا جزو آن و طبیعی و مستحبی آن بود
آن یا مکان آن یا زمان آن هر یا طاعت و باید منظور و عبادت
این باشد که خدا چونکه اهل عبادت است باشد و این اعلام مرید
است یا بهین شکر خدا یا بر او خوش شود خدا یا نزدیک باشد بعد
لکن نیت حاصل شد بهیچیز و یا بر نمیدارد مگر فضیلت یا الکلیه
یا نیت ضلع یا نیت قاطع یا نیت یا غلیظ یا ضعیف یا صریح یا کرم یا
خاموش یا نیت انعام کند بعد از آن کند مکرر و مدول و عود
که ذکر شد اینست نماز کلام در مفاد نماز از واجب و مستحب

و مفصله و متصله و مفارقه و اما آیه نیت صل نماز طه نالان
بدانکه اصل نماز بعد از جمع مفاد نیت نیت بر مرکب است از قیام و
نکیر و قرائت و رکوع و سجود و نشستن و سلام و ذکر که طاعت
و ترتیب و موالات در اینها حاصل باشد و بعضی از اینها را کنند
که اگر نیت شدند جدا یا سهوا نماز باطلست و بعضی غیر میکنند که
اگر نیت شدند یا زیاد شدند سهوا نماز باطل نیست و جدا
یا طاعت و اقل فضال نماز قیام است و لا نیت عدل چند اقل
احدک یعنی راست ایستادن بطریقیکه مهرها کمر برودم استوار
باشند و کرد فراهم باید راست نگاه داشت در تمام استقامت
در وقت ایستادن باید ایستاد باشد و حرکت ندهد یا سر یا تن یا پا
نباشد مستقام استقلال یعنی ایستادن یا قیام خود باشد نه بر زمین
دیگر مثل عصا و دیوار و معتمد بر هر دو یا باشد نه هیچکدام
یا نشاندن سهوا یا از آن یکدیگر جدا نکند یا
که خلاف منظر باشد و قیام در ضمن نیت یا لا قیام و ان قیام
که بر رکوع میرود از ان قیام رکن است و قیام در ضمن قرائت
و بعد از رکوع واجب غیر رکن است و قیام در ضمن قیام مستحب
است اینک جایز است ترکش و نشستن نمیتواند بلکه معین است
اگر میخواهند قیام میکنند و مستحب است در حال قیام
پا بین انداختن و چشمها را نیم بسته نگاه دارد و بپوشد و
انگشتان بجهت رکوع میل کند و دست راست بران راست و دست
چپ بران چپ بگذارد و پاها را از بعضی استراحت ناپسند

در احکام نماز

از هم دور بماند و در قدم راسته هم گذارد و انگشتان صغیرا
بطرف قبله قرار بدسد و اگر نمیتواند تمام پنج انگشت را
پانکب در بعضی نمیتواند تکبیر کند در کل تمام نمیتواند تمام به
انصباب تمام در بعضی بعد از آن در کل نمیتواند تمام به استغفار
در بعضی بعد در کل و اگر هیچکدام ممکن نشد بنشیند و نشستن
و بنا انصباب و استغفار و استغفار در بعضی باید در کل بطریق
در تمام ذکر شد و اگر هیچکدام اقسام نشستن ممکن نشد بخوابد
به پشت و راست و اگر ممکن نشد بخوابد به شکم و اگر نشد پیش
بخوابد مثل تنصیر و اگر نشد هر طریق که ممکن است و هرگاه در چنین
امکان بر شیب یا لا تری طایفه نشد منتقل شود بر شیب یا بنی نو
بشریبی که ذکر شد و اگر قادر شد از شیب یا بنی نو منتقل شود
بشریب یا لا تری همان ترتیب در چهار واجبات نماز تکبیر الاحرام است
و محرم نماز بان بنشیند و در کن است که اگر نپا شد نماز باطل
میشود و اگر کم شد نماز نیست و لفظان الله اکبر میباشد و باید
او را صحیح بگوید و چیزی از سابق وصل نکند که همراه او بپوشد و
چیزی بعد از آن متصل بان نکند که تعراب بدهد و آه و آوند
ندهد و لام الله و آه اکبر تفخیم بدهد و موالات داشته باشد
و بنیان اداء شود که خود صدق خود را بشود و باقی تمام نام و استغفار
باشد و مفاد بنانیت باشد و مستحب است بلند کردن هر دو دست
تا مقابل گوشها که اول بلند کردن الف الله یا بگوید و تا گفتن
تجد بلند نمودن پس بد و بعد از فراغ الله را یا یا بنی بیاورد و تکبیرها

در قبله

در تکبیر الاحرام

در احکام نماز

را بزم و صراحتی نکند که چنان و بزرگ و او شکم گتهای دست
را و بیند کند و مخصوص بنکبیر الاحرام این کینیت است که
در همه تکبیرات بنکبیرت است مستحب است و باید تمام تمام
بلکه همه از کار چه واجب و چه مستحب در حال فراوانستغفار باشد
پس تکبیرات مستحب که غالب مردم در حال خم شدن و راست
شدن میگویند حکم با استنباط آنها نمیتوان کرد بلکه اشکال
در نماز حاصل میشود مگر آنکه بقصد فریب مطاعه بگوید
و احب بتم فرائض است بدانکه فرائض حمد و یکسوره واجب است
در هر رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت قل نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی و در دو رکعت سیم و چهارم مختار است تا بین فرائض حمد
نماز و تسبیحات رابع و باید بر زبان بخواند و خود بشود و از محذور
اط شود یا بمعنی که بکوشش اهل لسان برسد بگوید فلان حرف
را گفت و حرکات او را موافق حرکتها ذکر کند و باید از حفظ بخواند
و باید خود بخود بخواند و ملاحظه کیفیت فرائض که واجب است
در نزد اهلش مک و اداء تمام وقایع و وصل بنماهد و ملا
کند که خطه را که بر زبان جاری میکند خوف خواندن بعد از آنکه
که بر اول کلمه دیگر بنزد مثلاً بعد از آیت مکت کنند و آنکه
کافی تر از سرغید بگذارد که کعب خوانده شود یا دل و هر
در آیه الله رب العالمین شود و در نشد پد قوت بنماید که
چند حرف باشد و باید در نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب
و قضاء مرخصه بخواند و در دو رکعت اول ظهر و عصر احتیاط

در قبله

در حکایات

بخوانند و جبرانشکه جوهر صوت ظاهر شود و وزن مختبر است میان
جمهر و انفراد در جانشکه بر مرد جمهر لازم است اگر تا محرم صلا اودا
نشود و الا معتین است انفراد و باید در وقت گفتن بسم الله
فضل سوره معتین کند و همانرا بخواند پس اگر بسم الله گفت
بفضل اینکه بعد از فراغ تعیین سوره کند یا طلت و اگر بسم الله
یا بفضل - سوره گفت و سوره دیگر خواند یا طلت و هرگاه بسم
الله یا بفضل سوره معین گفت بعد خاطرش رفت که کلام
بوده اغاده کند بفضل هر سوره که میخواهد بفضل درینجا که
بفضل یک از دو سوره مجید و توحید گفت و بعد از آنکه تمام باشد
بفضل یک معین از آن دو بسم الله یا اغاده کند و سوره دیگر
نمیخواند بخواند و نباید بگوید که میخواند و زیاده از سوره بخواند
لکن سوره الم تر و الا یاق یکسوره اند و سوره الفصی و الم نشرح
ایضا یکسوره اند و له احیاء بخوانند این سوره است در نماز
واجب و سوره که میخواند واجب است در آن هست بخواند و
چهار سوره اند الم سجد و حم سجد و والتم و افرو و اگر خواند
نماز باطل میشود و هرگاه کسی که در نماز آنچه میخواند را شنید و
همان وقت بپا سجود کند و بعد از نماز سجود کند و اغاده کند
نماز را و نباید سوره بخواند که وقت گنجایش نماز داشت باشد
و عدل نکند از سوره بی سوره هرگاه بنصفان رسیده و عاده
از سوره توحید و حمد جایز نیست بعضی شروع در جمله ردد
غیر دو رکعت اقل مختبر است میان خواندن حمد و ثناء یا سوره

گفته

در حکایات

کفنی سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر و سبح
افضل است از حمد بلکه احیاء بخواندن تسبیح است و درینجا
تسبیحات ادب یا بفضل و درینجا مطلقه و مستحب است گفتن تسبیح
الله بعد از دو یا سه بعد از تسبیحات ادب و هرگاه شک در عده
تسبیحات کرد بنماز ابراهیم بگذارد و مستحب است گفتن تسبیح
پس از شروع بقرائت شکست اقل لیکن آنست و سوره توحید
و انما انزلناه را مد فرایض بزرگ نکند واجب چهار رکوع است
طنا از رکعت و واجب است آنکه خم شدن بعد باشد که گفت
دستها بر سر فرو برد و واجب است آنکه از قیام خم شود و خم نشد
بفضل خیر رکوع نباشد و اگر بفضل غیر رکوع خم شد ثمر ندارد
و باید راست شد و در مرتبه بفضل رکوع خم شود و واجب است
که طائفتی داشته باشد یعنی فرار کردن از همراهم و هرگاه
در جماعت خود در طاعت رکوع و واجب است ذکر خواندن و مقدار آن
دوازده مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان الله و العظیم و بعد
و لوط و اولی سوره مرتبه گفتن ذکر کبیر است بفضل خیر و باید
تمام ذکر واجب یا طائفتی نباشد و اگر در حال فرار کردن گفتن
سبحان سبحان الله یا ده و مجید را گفت نماز باطل است و اگر چنین
شد عاده کند ذکر را و نماز را تمام کند بعد عاده کند نماز را و
واجب است سر برداشتن از رکوع بعد قیام و واجب است طائفتی بعد
قیام و اگر بد طائفتی بگوید وقت نماز یا طلت و مستحب است
تکیه گفتن بزرگ رکوع و گفتن و بعضی بن تکیه واجب میدانند

در حکایات

۵۹ پس چنانچه آنکه نکند آنرا با اطمینان و آرام بودن بدن از رکوع
گفتن آن رکعت دست بر سر نهاده و گذاشتن راست بر است
و چپ بر چپ که انگشتان را از هم دور نماید و فراموشی سر را و
هاترا با هم و انگشتان در حال رکوع را نو نماز را به پس به برود
پیش نهادد و پشت خود را راست بدارد که اگر قطر آب بر آن
بر آن ریخته شود چنانچه خود بماند و گردن را موازی پشت بکشد و
نکاه او را مایل به مقدم باشد و دست راست را بر زانو پیش اندازد
چپ بکشد و وزن دستها خود را بالا از زانو بکشد و چون از
رکوع سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل الکبریا
و الجود و الخیر و من و اگر کسی ممکن نشد و از رکوع با این قسم
خم شود بقدر امکان و اگر این هم ممکن نیست نشسته رکوع
کند که خم نماید پشت خود را تا میجد که صورت او مقابل زانو
شود و بشود و پیشانیست که مقابل محل سجود او بشود و اگر
این هم ممکن نیست در الجمل نشسته منحنی بشود و اگر ممکن نیست
ببر اشاره کند و اگر ممکن نیست بچشم اشاره کند و اگر ممکن
نیست بدل بکند زانو رکوع را و ذکر بخواند و بچپ چپ
سجود است و آن در شصت پنج قسم است سجود ثانی و ثلاث
و سه و شکر و تعظیم اما مجله نماز پس از آن از آن است و لازم
است در آن پنجاه اعتناء نماید بر هفت عضو که پیشانی و دو
کف و ستون و سر و زانو ها و دسر انگشت بزرگ پاها و باید
این هفت موضع بر فراز باشد و پیشانی را مایل در سینه

در احکام
رکوع است

۶۰ رکعت سر را بر زمین و مایلین دو جبهه است و افلا یفعل و درم از
آن مجتعا بر زمین گذاشته شود یا چپ یا راست یا از زمین و میاید
باشد و خود نه و دو بند نه نباشد به اگر چیزی از این زمین بود
دفعه مثل طلا و نقره و سایر معدنی یا چوب نیست و بر آن و کلاه
و جواهرات و پنبه و کتان جایز نیست و بویا غنای سفید یا خرد
جایز است و شرط بودن آن از مایه صبیح علیه التبیود و در حالت
پس کر ممکن نشد شرط ملاحظه و سجده کند بر پنبه و کتان اگر
ممکن است و اگر ممکن نیست اگر معدنی ممکن است و وقت دارد
دو نماز کند یکی بر معدنی سجده کند و یکی بر پشت کف دست و اگر
در اثناء نماز مایه صبیح التبیود علیه مفعود شد اگر وقت دار و نماز
و اجماع وقت دار اگر ندارد بکف نیست بد کور عمل نماید و افضل هم
افراد مایه صبیح التبیود علیه بر پشت سپید الشهدا است و باید
آنکه محل پیشانی پاک باشد و جوشان باشد و نباید پیشانی
گذاشته شود بر آن و خایه نباشد و باید باطن کفها از این
گذاشت و اگر ممکن نشد هم باید از هر چه ممکن است
کنارد و اگر نتواند ظاهر دست را بکند و اگر نشود فلان
کسیان نزد پاک است بکند و باید سر انگشتان بزرگ زمین
گذاشته شود و واجبست ذکر گفتن یا است سبحان الله یا
یا سبحان یا سبحان یا سبحان و احوط است سه مرتبه گفتن ذکر
کبر است و واجبست اقام کردن بقدر ذکر چه واجب چه
و باید ملاحظه باشد محل سجده یا موقوف مگر بمقدار چهار انگشت

در احکام سجده

بشنه و نباید در حال ذکر هفت عضو در حال خود برقرار
باشد و اگر چه سجده بر دو سجده زیاد کرد نماز باطلست و اگر چه
سر بر داشتن از سجده اوله و مقیدل نشستن و طاعتی بجای آورد
در آن حالت و بعد بسجده دویم رفتن و مستحب است گفتن
استغفر الله ربی و اتوب الیه و تکبیر از برای سجده اول بعد از سمع
در حال ایستادن و از برای سجده دویم در حال نشستن بعد از استغفار
و در شهادت خود زانها را از زانوهای زمین بگذارد و زانها را پهن کند و همه
انگشتان را طم متصل کند مقابل کعبه خود بزمین گذارد و هر چه از
بدن خود بر چیز دیگر نهد و اعضا را از هم جدا کند و ذراعها را
بوزن دارد و پاهای را بکشد و طرف بدنی را بزمین بگذارد و بعد از
زاست نشستن الله اکبر بگوید و بعد از نشستن تورات بگوید
بر از ان چپ بنشیند و پشت پا را استخوان بر شکم پای چپ بگذارد
و در حال برخاستن دستها را بکشد و بزمین بگذارد و بزمین
و اول زانها را از جا بردارد و بعد از آن دستها را از زمین بردارد
سجده رفتن زانها را بزمین بگذارد و در حال سجده خود را بزمین
بچسباند و ذراعهای خود را بزمین پهن کند و خود را بزمین
بچسباند و اعضا خود را طم متصل کند و بکمر نه بر خیزد و نباید
بعد از سجده دویم بنشیند و از آن بکشد و مستحب است که در زمین
برخواستن بگوید اللهم بجلک و قوتک افوم و افعد یا یحیی
الله و قوتک افوم و افعد فصل بدانکه بعضی خواندن آیه سجده
که در چهار سوره است یا مطلق شنیدن آن چه خاصیت و چه

بشنه و نباید در حال ذکر هفت عضو در حال خود برقرار

در احکام سجده

جنب سجده واجبست و طهارت شرط نیست و نماز اگر چه
و منتهیست و قبله شرط آن نیست و لکن باید محل سجده انما یسبح
السجود و علیه باشد و محض سجده رفتن کفایت میکند و ذکر
واجب نیست و له مستحب است و این سجده فوری است و اگر چه
مرتبه بخواند در هر مرتبه واجبست و اگر در حال نماز باشد
سجده کند و بعد از نماز سجده حقیقی کند و نماز را با عاده کند
و هر گاه در سجده تلاوت باشد که دو مرتبه شنید سر بلند نکند
دو مرتبه بگذارد و نیت زاد را اول نم شانه کند و بعد از اصل
رفتن بخود خود عبادت باشد چنانکه حد نماز باشد یا بی آنکه باشد
داشتن باشد و هیچ عبادت بی مثل آن نیست و هیچ چیز باین شرف
زاینکه نمی مال مثل سجده و در حال نیت و در سجده
مستحب است و متنی سجده کافیست و لکن مستحب است دستها را
و شکم را بزمین بچسباند و فصل میان دو سجده شکر قرار دهد
یا بطرف و آن طرف صورت بزمین مالیدن و طرف راست را مقدم
ظرد مشتمل از طاعت شهادت است و آن واجبست در هر مرتبه
صد گشت ستم نیز و در چهار رکعت بعد از دویم و چهارم و اول و آخر
ان شهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و باید ترا صحیح بخواند که
خوب نداند واجبست تعلیم و اگر وقت تنگ باشد بخود شهادت
و صلوات بفرماید یا خدا کنفا مینود و اگر این را هم نداند ترجمه
از این زبان خود بگوید و اگر نتواند در دل بگذراند و نباید

بشنه و نباید در حال ذکر هفت عضو در حال خود برقرار

بشنه و نباید در حال ذکر هفت عضو در حال خود برقرار

بشنه و نباید در حال ذکر هفت عضو در حال خود برقرار

بناظرینان و اقام بگوید و اگر اقام نکرده گفت هر چند الفاشه بنا
 باطلست و اگر چه ذال جهل باشد اگر چه جملا باشد و اگر چه هوا آورد
 تا بر کوع برافه بر کرد و بنا استغفار بگوید و ترا و مستحب است قبل
 از نشستن گفتن الحمد لله یا بهم الله و یا الله والحمد لله والاسم الحسنى
 کلام الله و غیر الاسماء الله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته
 و دفع دعبته و بطریق توبه بنشیند و نگاه او بدامن خود باشد
 و دست راست بر دامن راست و دست چپ بر دامن چپ با اتصال
 انگشتان هفتم از اربعیات نماز سالمست و مستحب است التلا
 عليك ايها النبي و دعوات الله و بركاته پس در حکم و صفات افشا
 خلاف بنسب است و مسئله در نهایت اشکال است و تحقیق اینها
 هم در آن بسیار مشککست لکن احتیاطا جمع نمودن هر دو است بقصد
 قربت یا مقدم داشتن السلام علیه و اگر خواهد بیکرا ترک کند السلام
 را ترک نکند زیرا که السلام علیه تعین است ترک نکند شتم از واجبات
 نماز ترتیب است بهیچ ترتیب که ذکر شد و اگر چه اختلاف ترتیب کرد نماز
 است عود بترتیب نر ندارد و همچنین جملا و لکن سهوا اگر عود بترتیب
 کند ضرر ندارد اگر مستلزم زیادتى مکن نشود تا امر موالات است یعنی
 بی روی آوردن از راه صلاوة بر حفظ صوره با اتصال حرفه و اگر ترک شد بخوا
 اگر طریق شد که محصور نماز شد چه عدا چه سهوا نماز باطلست و اگر
 کله شد عدا مبطل است سهوا اعاده کند انکله را و اگر محو فعل شد اگر
 ان فعل ذکر است نماز باطلست اگر غیر گفت اعاده کند ان فعل را
 فصل مستحب است قنوت و بعضی حد نماز و مرتبه واجب دانسته اند

در احکام نماز

نکته است

نکته است

نکته است

و عمل آن در رکعت دوم قبل از رکوع بعد از قنوت است و مستحب
 است دستها را بر دوازدهم بخازد و صورتی که کند شکم افشا بجانب راست
 پشت افشا بزمین و انگشت بزرگ را از بنا فی جدا کند و بنا فی را متصل
 کند و اگر فراموش کرد بعد از رکوع بجا آورد و اگر بخاطر شستن بنا
 نا سجد رفت هر وقت بخاطر شستن آرد بجا آورد بعد از نماز و اگر شد
 کرد اگر قبل از رکوع است بجا آورد و اگر در رکعت است نمائند
 و هر ذکر و دعا که کثابت میکند در قنوت اگر چه افضل تر
 ان کلمات فرجست و سلام علی المرسلین را نگوید در کلمات
 فرج و مستحب است قبل از قنوت تکبیر گفتن و مستحب است گفتن
 بدعا و ذکر و سجده و افضل افشا شیخ فاطمه ۴ و ان ۳۴ الله اکبر
 و الحمد لله ۳۳ سبحان الله است و مقابل هزار رکعت است
 و تعقیبات خاصه یا فائده عظیمه بسیار است و در کتب ادویه
 مسطور است فصل در مبطلات نماز است و افشا سبزه است
 اقل حدش صغریا اگر هر چند در حرف آخر نماز باشد چه جدا
 و چه سهوا یا اختیار ۲ هم خوردن شروط و اداء نماز یا سعه
 وقت ۳ دست بستن بطرفی که منقار غایت است در نماز و تقبل
 و سهوا در جمیع حالات نماز مکرر در حال ثقیه ۴ گفتن آمین
 بعد از حمد و در هر سجده نماز عدا و اگر سهوا شد سجد سهوا بجا
 آورد ۵ سخن گفتن بدو حرف یا بیش تر چه یا معنی چه بی معنی
 عدا و بکفری اگر یا معنی باشد هرگاه سخن ادعی باشد اما اگر
 بدعا و ذکر مبطل نیست و سلام و تحیت کردن داخل در کلام است

در تعقیبات

در مبطلات

در مبطلات نماز است

۴۵

است عدا مبطل است لکن جواب سلام مخصوص لا وقت مثل
 زاید هدا که یک اینها را صغیر باشد و آن سلام علیکم و سلام علیکم
 و السلام علیکم و السلام علیکم باشد و هرگاه بغیر این چهار صغیر
 سلام کرد یا غلط سلام کرد جواب بگوید یک از این چهار صغیر
 باشد دعا و نماز را هم اعاده کند باید فوراً جواب داد و اگر ص
 کشید بعد جواب گفت نماز باطل میشود و اگر جواب نداد و مشغ
 نماز بود باطل میشود و اگر ساکت ماند بعد جواب بعد نماز
 خواند معصیت کرده و لکن نماز باطل نیست و اگر طفل متبرع سلام
 کرد جواب بگوید و نماز را اعاده کند و مستحب است که سطره
 کند و در نماز بگوید الله الله یا الله یا الله و اگر سطره کی
 دیگر را شنید یا از مستحب است بگوید الله الله و اگر هم بگوید الله
 بر حوض نمیشد غاصوب ندارد و تکرار آیه و کلمه از باب
 و سوا من بغیر این باطلست نماز بجز زاید بی شمر کردن چندین
 بدن یا صورت دیگر را شنیدن فالجی در نماز و نماز عدا و سهوا
 هفت مرتبه خند هفت مرتبه ظاهر شود صدا یا حبس کند صدا را
 هشتم کریم صدا دار و به صدا بپزند و در هر یک از خوف
 خدا حبس ندارد ۹ شک در رکعات ۱۰ زیادتی جزئی در آن
 عید ۱۱ هر کار یک مخصوص نماز کند مثل بر جستن و صدا کردن
 پس فعل قبل و کثیر در این خصوص تفاوت ندارد و سکوت
 طولی از این چهار مبطلست و کارهایی که باجه نیست و ذایع مؤلات
 است فعل آنها مبطل است و فعلی که دارد شده است و نماز

در مبطلات نماز است

۴۶

مبطلست بعد از آنکه مخصوص است و ذایع مؤلات نباشد مثلاً شنیدن
 نماز و غریب و عصبانیت داشتن پیر مرد و برداشتن زن طفل خود
 و اوغیر اینها ۱۲ خوردن و آشامیدن هر چند قلیل باشد و غلبه
 و شغب کشیدن بدلتکه قطع از واجب حرامست و در بعضی چیز
 و تعبیت مثل خوف بر جان یا بر عرض یا بر جان کسی و بکارت
 یا حفظ جان خود یا غیره و خوف باشد بر مخرج نماز هرگز وقت
 دارد و اگر نماز را از اینها بدید یا اشتغال نماز و اکفاء یا به و آنچه
 ممکن است میکند و اگر تلف مان باشد پس اگر مال مقدس نباشد
 جایز است و اگر نهی باشد که ترک حفظ آن بطل اسراف و تبذیر
 واجب باشد و مشغول نماز شد باطلست نماز و مستحب است دو
 جای که قطع میکند و جو یا جواز اینک بگوید الله علیکم و
 رحمة الله وبرکاته فضل در نماز آیات و مراد از آیات کوف
 و خسوف و زلزله و بادها خوف ناک و تاریکی خوف ناک و عاصف
 و صیحه آسمانی و صاعقه آزار بشدن و بولاد غیر و آتش آسمانی و آوا
 چیزها بیک خالی مردم بر سرند چه آسمانی باشد چه زمینی باشد
 و اگر آن به بعد و نماز هست و تعبیت همان وقت بعد از آن بخواند
 و اگر وسعت ندارد هیچ ادا است و نماز آیات و رکعت است دو
 هر رکعت پنج رکوع و اصل نماز است که تکبیر کند نماز آیات بخا
 محمد و فریاد الله و تکبیر بگوید و بعد سوره بخواند و رکوع
 ذکر رکوع بخواند سر بردارد بگوید الله اکبر بعد سوره بخواند
 فتوت بخواند رکوع رود ذکر رکوع بگوید سر بردارد بار خدو

نماز

نزد شد هر باطلست و هم چنین شرابط لباس مثل مخنثیه و نماز
 الزم بودن و هر دو طایفه مکرر در خصوص باطله که اگر چه اهل باطله
 موعود باشد عیب ندارد و در خصوص طهارت که ذکر شد
 و با تشبیه شرابط مکان هم ذکر شد و بنا به تشبیه با جزاء پس اگر لوکا
 باشد پس هرگاه کسی رکعتی را قرا مویش کرد و بخاطرش نیامد تا
 در رکعتی دیگر داخل شد پس نماز باطلست و اگر قبل از دخول در
 رکعت است پس در تکبیر الاخام اغاده نماز است مصلو و در رکوع
 هر پنج خط مشامد بر کرد و در رکوع را اینجا آورد و له بر کشش با
 بخت تمام برسد بعد رکوع برود مگر آنکه اناقل تمام بقصد رکوع بود
 و بعد از گذشتن از حد رکوع قرا مویش کرد بعد سجده رفت سجده
 نرسید یا در شامد بر کرد و بطریق اختصار تا بعد رکوع ذکر و طایفه
 را اینجا آورد و نماز بعد از تمام اغاده نماید و هم چنین هرگاه بر
 سجده رسید و سجده اول را اینجا آورد یا در شامد رکوع نکرد
 اگر از تمام بقصد رکوع رفت تا بعد رکوع رسیده بعد یا در شامد
 رفت بطریق اختصار بر کرد و اگر اناقل قرا مویش کرد بر کرد
 بتمام بعد بر رکوع برود و در هر دو خط باطلست اغاده کند نماز
 را و اگر قرا مویش نمود چیزها بلکه در نماز واجبست بعد آورد
 و لکن بعضی قاجار است و انرا هم و انرا شکر در مثل ذکر و طایفه
 اگر هنوز در رکوع است یا آورد و اگر بعد از رکوع است
 گذشت با عفتا نکند بعد از نماز دو سجده اینجا آورد و نماز صحیح
 است لکن در صورت قرا مویش نمودن طایفه در رکوع احوط

اغاده نماز است هرگاه دو سجده را قرا مویش نمود اگر هنوز در رکوع
 رکوع بعد نرسید بر کرد و اینجا آورد سجده پس زاد نماز را
 میکند و اگر فراشت یا نشیبی خواند است عوض آنها سه و چهار
 آورد و عوض قیام که خواب کرده اینجا سجده سه و چهار آورد
 از نماز تمام را اغاده کند و اگر بعد از دخول رکوع بخاطرش باشد یا
 و اگر یک سجده را قرا مویش کرد و پیش از رکوع رکعت دیگر بخیر
 بیاید بر کرد و اینجا آورد و سجده لکن اگر نشستن بین التماس
 را اینجا آورد و بنشیند و برود سجده و اگر بجای آورده پس
 سجده و در هرگاه یک سجده را قرا مویش کرد و بخاطرش نیامد
 تا بر رکوع رفت نماز را تمام کند و بعد از نماز بلافاصله قضا
 سجده قرا مویش شد تا مانند سجده نماز اینجا آورد و در هر دو
 و شرابط و دو سجده سه و میکند و نماز را اغاده میکند و اگر
 رکعت آخر باشد تا سلام واجب نداده مثل باقیست بر میکرد و سجده
 یا دو سجده را اینجا آورد و نماز را تمام میکند و بیست یا در نشاند
 سجده سه و اینجا آورد و اگر سلام داده و لکن هنوز بر حالت منزه
 در نماز است و مناجات بجزل آورد و دو سجده یک سجده را اینجا آورد
 بقصد غریب مطلقه و بعد از سلام نشاند و سلام را تا شایا میخواند
 و سجده سه و بیست یا در اینجا آورد و سجده سه و بیست قرا مویش
 سجده اینجا آورد و نماز را اغاده میکند و هرگاه بعد از نماز
 کرد که دو سجده در نماز قرا مویش کرد لکن نمیدانند که هر دو
 از هر رکعت بوده که نماز باطل باشد یا از هر رکعت که صحیح باشد

دو سجده هر یک به نیت رکعتی بجا آورد و بعد از هر یک
 بجا آورد و نماز را اعاده کند و اگر سه رکعتی سلام داد اگر
 قبل از منافی ملتفت شد بر خیزد رکعت نافسه را بجا آورد و عوض
 زیاده را سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از منافی ملتفت شد اگر
 منافی بعد است باز بر میخیزد رکعت نافسه را بجا آورد و سجده
 سهو بجا آورد زیاده را مثل تشهد و سلام بجا می آورد و از برای
 زیاده مثلاً کلام مثلاً سجده سهو بجا می آورد و نماز را هم اعاده
 میکند و اگر منافی بعد است و سهو قبل از مثل نماز باطلست بعد از
 طهارت نماز را بجا آورد و اگر تشهد قبل از سلام و شستن اگر قبل
 از رسیدن بحد رکوع بخاطرش آمد بر میخیزد بجا می آورد و اگر
 قبل از زیاده ثانیاً بجا می آورد و نماز را تمام میکند و سجده سهو بر آن
 زیاده بجا می آورد و اگر بعد از دخول در رکوع بخاطرش آمد خطا
 گذشت نمازش باطلست بعد از نماز بلافاصله قضا تشهد را
 بجا می آورد و دو سجده سهو میخواند و مثل تمام تشهد است بعض
 تشهد حتی دال حدتها اگر قبل از رکوع است قضا میکند و اگر جز
 اول است هر دو میخواند و اگر دو تیم است با ما بعدش و اگر جزء اخیر
 است قضا نمیخواند و سجده سهو بجا می آورد و بعد از هر یک مطلقه
 و سلام را در مرتبه میگوید و بعد دو سجده سهو بجا آورد و اگر خطا
 نماز را اعاده کند و اگر بعد از منافی تشهد و سهو است دو سجده سهو
 کند و اگر بقیه کرد بجز سهو فراموش نموده لکن تمسک کند
 که در آن بوده که نماز باطل باشد یا بیک سجده یا تشهد بوده یا از

و اگر بعد از سلام تشهد بخواند و اگر بعد از تشهد سلام بخواند و اگر بعد از سلام تشهد بخواند و اگر بعد از تشهد سلام بخواند

واجبات دیگر بوده که سجده سهو آنها بخواند قضا بجا می آید و اگر
 و اگر هر یک دو سجده سهو بجا آورد و نماز را هم اعاده کند اما اگر بقیه
 دو سجده سهو پس این است که نیت میکند دو سجده سهو بجا می آورد و از
 جهت آن نیتی بجا می آید که اتفاق شد و نیت الله و تکبیر بگوید
 و مجموع شرایط نماز را داشته باشد و بعد سجده و باطل نیست و بگوید
 بسم الله و بالله و صلوات الله علی محمد و آل محمد بعد از هر یک و فراموش
 بگوید و تکبیر بگوید ثانیاً بیا بیا طهرین سجده بود و همان ذکر را بجا
 و بعد سر بردارد و تشهد نماز را بخواند و بعد بگوید السلام علیکم
 و رحمة الله و بركاته و حمل آن کلام بجا سلام بجا می آید فراموش شد
 تشهد فراموش شد شک میان چهار و پنج بعد از دفع از سجده ثانی
 و قیام بجا و نشستن بجا بیک هر نیت و یکی که سهوا اتفاق افتاد و
 نماز هرگاه چند سبب اتفاق افتاد در نماز از جهت هر یک دو سجده
 سهو بجا آورد و اگر هر سلامها را به محل گفت از برای هر یک دو سجده
 کند و نباید فوراً باشد سجده سهو بجا اگر فراموش نموده هر وقت
 که بخاطرش بیاید فوراً بجا می آورد و نماز باطل نمیشود و اگر بعد
 از رکعت معصیت کرده و نماز باطل نمیشود و الله العالم
 فصل در احکام شک است اما شک در مقدار ثبات نماز پس آن
 گذشت اما شک در نماز پیران بر سه قسم است یک قسم آن اشیاء
 ندارد و آن هشت موضع است ۱ شک بعد از وقت پس اگر تمام
 وقت گذشت و شک کرد که نماز کرده ام یا نه بخواند اما باطلست که
 کند یا بپند کرد ام و محصیت و اگر تمام وقت باقیست یا بعض وقت

و اگر بعد از تشهد سلام بخواند و اگر بعد از تشهد سلام بخواند و اگر بعد از تشهد سلام بخواند

و اگر بعد از تشهد سلام بخواند و اگر بعد از تشهد سلام بخواند و اگر بعد از تشهد سلام بخواند

در تکلیف

و لو بکر گفت با فایست یا بایست یا آورد و اگر کمتر از یک رکعت با فایست
 ایضا نکند ۲ شک بعد از فراغ پس اگر سلام نماز را داد و شک
 کرد در رکعات یا در صحت و بطلان اعتنا ندارد و باید دانست
 در حق اعتبار ندارد که احتمال صحت برود یعنی بکطرف شک صحیح
 باشد مثل چهار و پنج یا سه و چهار و اگر احتمال صحت نباشد مثل
 سه و پنج و دو و پنج و شش اعتبار ندارد یعنی نماز را باید قار کند
 ۳ شک بعد از عمل پس اگر شک کرد در نیت بعد از دخول در بکر
 الاحرام یا در نیکوتر الاحرام بعد از دخول در فراغت یا در فراغت بعد
 از دخول در رکوع یا در رکوع بعد از دخول در سجود یا در سجود
 بعد از دخول در تشهد یا دخول در قیام یا در تشهد بعد از دخول
 در سلام یا در سلام بعد از خروج از نماز اعتبار ندارد و جماعاً
 بجهت اینکه اینها فایده دیگری است جماعاً کلامی است و این است
 که اینها اجزاء و شرائط هر جزء فایده دیگری است و احتیاط آنست که
 اگر شک کرد در وجه بعد از دخول در سوره یا در اقل بعد از
 رسیدن یا خوان یا در اقل سابق بعد از دخول در آیه لاحق یا
 در اقل آیه بعد از رسیدن یا خوان بر کرد و مشکوک را باید
 آن بخواند بقصد فریضه مطلقه و خلافت که اینها دخول در
 مقدمات فعل بعد یا فصل دیگری است یا نه مثلاً اگر شک کرد
 در رکوع در حال قیام مسلماً محقق با فایست و اگر بعد از دخول
 در سجود است مسلماً محقق گذشت و اگر در حال قیام است
 است و هنوز سجود نرسیده شک کرد که آیا بکسر کند یا نه

احتمالاً

در تکلیف

۷۴ احتیاط آنست که بر کرد و در رکوع یا آورد و نماز را اعاده
 کند مثال دیگر هرگاه نشسته است و شک کرد در سجود مسلماً
 محقق با فایست یا آورد و اگر در حال قیام شک کرد مسلماً محقق
 و اگر در حال برخواستن و بلند شدن شک کرد احتیاط آنست که
 بر کرد و قیام آورد و مشکوک فایده نماز را اعاده کند
 مسئله درگاه شک کرد در فعل و وجه یا در نیت یا در عمل یا در
 بعد معلوم شد که بجا آورد و بر آن عمل را اگر کن است نماز
 باطلست و اگر کن نبوده نماز صحیح است و در سجده سهو یا آورد
 و هم چنین اگر شک کرد در فعل و وجه یا در نیت یا در عمل یا در
 بعد معلوم شد که آن فعل را یا نیت یا آورد و اگر محقق سهو و شک
 که داخل در رکعت نشد بر کرد و بجا آورد و اگر محقق سهو گذشت
 اگر کن است باطل و اگر کن نباشد صحیح و در سجده سهو یا آورد
 فرا موثقی که چهار بجا آورد و اگر سجده و تشهد است و افضا کند
 اولاً بعد سجده سهو بجا آورد ۴ شک کثیر الشک که مدعوف
 بگویند کثیر الشک است پس شک و اعتنا ندارد پس در هر چه است که
 بدان کثیر الشک است بنابر این میگوید در آنچه بیشتر است بشمار آنکه
 صحیح باشد پس حدیث و در بنابر این میگوید و در دو سه
 بنابر این میگوید بر سهو مکرانکه شک در رکوع باشد نماز
 او در رکعتی باشد بنابر این میگوید و در دو سه و چهار بنابر این میگوید
 مکرانکه سه و رکعتی باشد بنابر این میگوید و در یک اگر شک در
 وقوع فعل کرد و محتمل آن باشد باشد مثل اینکه شک نماید که آیا

در احکام خلل

وضوء گرفتن بانه قبل از دخول در صلاوت و یا شك كند که
اینها نماز خوانده ام یا نه بجا بقاء وقت یا شك كند در خواندن حدیث
از دخول در سوره و هکذا بر کردیم یا بجا آورد بعضی خیر است
ه شك امام یا حفظ ماموم امام رجوع میکند یا و یا ماموم شك
کرد و امام حافظ باشد رجوع میکند یا امام و ظاهر این است که
در هر جا شك عارض شود میتوانست مشغول بشود تا بیاید
برسد که استعمال ممکن باشد و اگر هر دو شك کردند اگر متقی
است عمل کنند و اگر مختلف است که جماع دانسته باشند مثل
آنکه یکے شك کند میان سه و چهار و دیگرے میان دو سه یا بنا
بر جماع که سه باشد بگذارد و تمام کند و بعد عاده کنند و اگر
جامع ندانند یا شك کنند که یکے شك کرد میان چهار و پنج و دیگرے
میان دو و سه هر یک شك خود عمل کنند احتیاطا عاده کنند
ه شك زایل یعنی شكی که کرد اگر متبدل شد بطن یا علم اعتقاد
چنان شك نیست ه شك در نماز منتهی است بین اقل و کثر
مگر آنکه بنا بر اکثر یا حق بطلان باشد بنا بر صبح بگذارد
و بنا بر اقل مطلقا افضلست و اگر منافقه را بر خود واجب کرد
ان شك کرد بنا بر اقل بگذارد و تمام کند بعد عاده کند و اگر
واجب مستحب شد حکم واجب را بخارد و احتیاطا تمام کند بعد
اعاده کند ه شك در نماز احتیاط و شك در سجده
سهو است بنا بر اقل بگذارد و اگر شك در نماز
احتیاط کرد بعد از بنا گذاشتن و تمام کردن احتیاطا عاده کند

اصل

در احکام خلل

اصل نماز و فهم هر دو بر و ان صحبت با اعتبار ظاهری و ان در
مداوذه موضع است و هر گاه حد نماز چهار رکعتی است
ا شك میان دو و سه پس اگر قبل از اكمال رکعت و بیست باطلست
نماز اگر ترویج کرد و شك برقرار شد و یا اگر مظنه یا عام حاصل
شد بیکطرف عمل کند و اگر بعد از اكمال صحبت و بعد از اكمال
خلافت احتیاط آنست که در سجده دوم چه قبل از ذکر چه بعد
از ذکر چه بعد از سر برداشتن هر جا شك عارض شد ترویج
کند اگر مظنه یا عام بیکطرف حاصل شد عمل کند و اگر شك
شد بنا بر ترویج میکند و نماز را تمام کند و دیگر رکعت ایستاده
دو رکعت نشسته یا آورد بعد عاده کند نماز را در هر جا
ا شك میان دو و چهار یا هم مثل سابق اگر قبل از اكمال شد و شك
مستقر شد و متبدل بعلم و مظنه نشد باطلست نماز و اگر
از اكمال است صحیح است و در اكمال همان خلاف سابقه است
پس در هر سه بنا بر چهار در نماز را تمام کند و بعد دو رکعت
احتیاطا ایستاده میکند و نماز را عاده کند اگر این شك عارض
بشود در سجده قبل از ذکر چه بعد از ذکر ه شك عارض شود
دسه و چهار یا پنجم مثل شك سابق که قبل از اكمال مسجد بن
و بعد از ترویج و استقرار شك و عدم تبدل ان بطن یا علم
باطلست و بعد از اكمال صحبت که بعد از ترویج و عدم تبدل
شك بطن یا علم بنا بر چهار میکند و نماز را تمام میکند
و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته یا میا آورد و بعد نماز

بیکطرف

در حکم خلال

۷۷
 را اقامه میکند و همان خلال در آنجا است پس در سجده آخر
 قبل از ذکر و بعد از ذکر هم همین کار میکند تا شک میان سه و چهار
 هر جا که قاضی شد موقوف کند اگر مظنه یا علم با حد طرفین
 حاصل شد عمل کند و اگر شک مستغرق شد بنا را بر چهار میگذارد
 و نماز را تمام میکند و بعد بکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
 آورد و نماز را اقامه میکند و شک میان سه و پنج در نماز تمام
 فرو می کند اگر مظنه یا علم حاصل شد با حد طرفین عمل کند و
 شک مستغرق شد در همان حالت شک می نشیند شک بر میگردد به
 و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بکرکعت ایستاده
 و دو رکعت نشسته بجا آورد و دو سجده سهو بیچهار تمام بجا می آید
 و نماز را هم اقامه کند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام فرو
 کند اگر مظنه یا علم با حد طرفین حاصل شد عمل کند و اگر نشد
 یا همان حالت شک می نشیند شکش بر میگردد به و چهار بنا را بر
 چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد دو رکعت ایستاده احتیاط
 میکند و دو سجده سهو بیچهار تمام بجا میکند و نماز را اقامه میکند
 ۷۸ شک میان چهار و پنج در حال قیام فرو می کند اگر مظنه یا علم حاصل
 شد با حد طرفین عمل کند و الا یا همان حالت شک فرو می نشیند بر
 میگردد شکش به و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام کند
 و بکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا می آید بخواند و دو سجده
 سهو بجا آورد و نماز را اقامه کند ۷۹ شک میان چهار و پنج بعد
 از اتمام سجده بنابر چهار میگذارد بعد از ثبوت و علم حصول

در حکم خلال

۷۸
 با علم با حد طرفین و نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجا می آید
 و نماز را هم احتیاطا اقامه میکند و شک میان پنج و شش در
 حال قیام فرو می کند اگر مظنه یا علم با حد طرفین حاصل شد
 عمل کند و اگر نشد فرو می نشیند شکش بر میگردد و بیچهار پنج
 بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بیچهار
 تمام بجا می آید و دو سجده سهو بیچهار تمام بجا می آید و اگر
 ذکر بر وجه در حال قیام خواند بجا آورد و نماز را اقامه کند
 ۷۹ شک میان سه و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم
 بعد از ثبوت و عدم حصول مظنه یا علم بنا را بر چهار میگذارد
 و عمل سه و چهار و چهار و پنج را بجا می آورد و نماز را اقامه کند
 ۸۰ شک میان دو و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم
 از ثبوت و عدم حصول نشدن مظنه یا علم با حد طرفین بنا را بر چهار
 میگذارد و عمل دو و چهار و چهار و پنج که دو رکعت ایستاده و دو سجده
 سهو واجب باشد بجا آورد و نماز را اقامه کند ۸۱ شک میان
 چهار و پنج در حال قیام بعد از ثبوت و عدم حصول علم یا
 فرو می نشیند شکش بر میگردد و بیچهار و پنج که ذکر شد بنا
 را بر چهار میگذارد و عمل سه و چهار که بکرکعت ایستاده و دو
 رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اقامه کند و ختم ستم و آن باطل
 است بعضی بعد از عرض شک و عدم حصول علم یا مظنه با حد
 طرفین بعد از ثبوت نماز باطل است و آن بسیار است بلکه مرحوم شیخ
 جعفر صاحب کشف القناع صد و بیست و یکم ذکر کرده و گفته است

شکلی است

۷۶
 هفت صورت ذکر کرد ما اند اول شک در نماز و در کعبه که واجب
 باشد مطر مثل نماز صبح و نماز عصر و نماز طواف و ایات هرگاه شک
 در رکعات باشد و شک غیر از آن اذاعتال مثل نماز پو متی است که
 ذکر شد ۲ شک در رکعات نماز سه رکعتی است که مغرب باشد
 ۳ شک در چهار رکعتی که شبان در میان باشد ۴ شک در دو
 پیش از احوال ۵ دو چهار پیش از احوال شهر دومه و چهار
 پیش از احوال ۶ شک در رکعات ۷ شک که احتمال زیاده از شر
 رکعت در آن باشد و لکن هرگاه در این صورت ترویج کرده منطبق باشد
 حاصل کرد بیکطرف عمل بخفته یا بپوشیدن و بعد نماز احوال
 کند احتیاطا و اگر در نماز شک کرد و نمیداند از کلام قسم از شک
 بیک رکعت ایستاده و در رکعت نشسته و در رکعت ایستاده و در سجده
 سهو بجا آورد و نماز را اعاده کند و کیفیت نماز احتیاط آنست که
 بعد از نماز بلافاصله همان طریق که در نماز غیر است از شر
 نیت میکند که نماز احتیاط نشسته یا ایستاده بجای آورد و از
 جهه فلان شک که کرده ام واجب فرماید الی الله و تکبیر میگوید
 و حمد را میخواند آیت حق بسم الله را و دیگر سوره نمیخواند
 و قنوت هم ندارد و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بجا میآورد
 هرگاه کسی شک کرد در سجده باید بنشیند و در نماز احتیاط بنشیند
 و چنین نکرده و در اثناء نماز که شک کرده یا طل کرده او را معصیه
 کرده و لکن نماز یک بعد میکند صحیح است و اگر نماز مشکو
 را تمام کرد و نماز احتیاط را نکرده اگر میخواهد نماز را اعاده

کند یا اوست بلکه اگر حدث چیز از او سرزد باز هم تکلیف او
 اینست که نماز احتیاط را بکند بعد از وضوء و اعاده کند نماز
 را هرگاه بعد از آن که شک کرد و بنا گذاشت و هنوز نماز را
 تمام نکرده بخاطر او آمد دیگر احتیاط ریان بنایست بلکه نماز
 میکند اگر نماز او در ثناء کردن محتاج بیک رکعت است انوات تمام
 و اگر زیاده است اگر رکوع یا رکعت زیاده باشد نماز باطلست و الا
 صحیح است و اگر بعد از نماز احتیاط فهمید نقص نماز اگر نماز
 احتیاط موافق نقص است حد کم و کیف نماز صحیح است و اگر
 موافق نیست در عدد یا در ف نقص یا بجا آورد و نماز را اعاده
 کند و هم چنین است حکم اگر در اثناء نماز احتیاط فهمید و اگر
 بعد از نماز احتیاط فهمید تمامی نماز نماز احتیاط نافله حساب
 میشود و الله العالم بحقیق احوال

در احکام نماز

فضل و رخصاء نماز بدانکه هر کس که نماز فریضه اش را
 در وقت بخواند در خالتی که خافل و بالغ و خالجا از حیض و نفاس
 باشد و مسلمان باشد واجب است در خارج وقت بخواند یا اگر
 اگر عالم بر تلبیذ داشته باشد و اگر جاهل باشد بر تلبیذ تکرار
 کند تا علم خاصا کند مگر آنکه تکرار بیاختصاص مخرج باشد
 پس اگر کسی بیخ فریضه از او قوت شود بیخ فریضه مکرر
 در بیخ شبانه روز بخواند و اگر رخصاء از غیر باشد واجب
 است مراعات تلبیذ کریم بر تلبیذ داشته باشد و الا نافله
 است و اگر چند نفر نماز قضا از یک نفر بخوانند و نفر دیگر

چنانچه ما خیر باشد بجمعه انما الش با انما الش و اگر بخلاف کرد مقام شد
 با انما ما خوشد و کجرا از انما احاد میکند نمازش را و اگر به مؤلفه مقام شد
 نذر او کند اگر چه رکوع باشد و زیاده رکوع مضطر است اینجا و لکن جبا
 احاده صلوات اگر برکن زیاده شد و اگر کم بر نشت احاده کند
 نماز شر او هم چنین در اقوال واجبیت متابعت خصوصاً در تکبیر و
 باید جمیع اقوال خیر از قرآن همه را ما موم بخواند و اگر افتاد در
 خیر و پیشین کرد قرائت را نباید بخواند آهسته حق به الله را و
 اگر نرسید بخواندن سوره عیب ندارد و اگر حمد را نرسید به
 خواهد خضد فراد کند و سوره بخواند و میخواهد قطع کند
 حمد را و رکوع کند یا انما و بعد احاده کند اما اگر در حال رکوع
 افتاد اگر قرائت ساقط است و لکن در رکعت دوم که در اینجا
 اما است قرائت را آهسته بخواند و اگر نخواست حمد را تمام کند
 مثل سابق است که ذکر شد و اگر شخص مشغول فریضه باشد و
 نرسد اگر تمام کند بجا است نرسد عدل کند بناقله اگر محمل عدل
 یا اولیست و زود ناقله را تمام کند و در اینجا است که و اگر بداند که
 نرسد بجا است جایز نیست عدل بناقله و شرط است اینکه اما
 حاصل باشد و عدل است حقه تقاضا است که منع میکند شجر
 را از مغایرت کیره و اضرا بر صغیره و طریق شناختن آن نیست که
 دو قائل شده اند بر عدل است و بداند یا خود شخص مراد و
 کند و بفهمد که این حالت در او هست و لو بطریق مظنه از اینجا
 مغایرت از کیره و اضرا بر صغیره و منافات مرو که بفهمیم که این

در نماز است

از خوف خدا است و شرط است اینکه حرام زاده نباشد و نشسته از بزرگ
 اینستاده نباشد و هم چنین مرتبه بالا به پست فو مثل نشسته بجنب
 افتاد نکند و صیغ از برای متوجه و صاحب جبره از برای آن جایز نیست
 و استصحاب کنند نجاست از برای غیر آن و قاربه یکسکه نمیدانند
 قرائتیش را جایز نیست و باید اما مرد باشد اگر ما موم مرد یاخته
 باشد فصل در نماز مسافر است بداند که لازم است نماز اشخص
 قصر کند هرگاه هفت شرط جمع شد اقل و دوم منافات و فصل فاع
 منافات و منافات هفت فرج است و هر فرجی دوازده هزار عدد است
 بتذاع بد باید بگوید و بود چنانچه فرسخ و بیاید در همان روز و
 باید منافات یا بعلم باشد یا بیثبات و عدل یا شیان که جوی
 احاطه آن باشد و باید نماز را تمام کند اگر شک در منافات کرد و
 میدانست که باید حساب کند سوره بیل است و منتهی خواهد آمد
 چنانکه سوره دارد و لو محمله در شهر که بزرگ است استمرار قصد
 یعنی از قصدش بویتر کرد و مرقد نشود و رفتن آنکه قطع
 نکند سفر را بقصد ماندن ده روز یا بلند سی روز بقصد یا جوی
 بوطن ه سفر مباح باشد و قایم سفر حرام نباشد مثل سفر جزد که
 یا خود سفر حرام نباشد مثل غلام که بچند اما اگر منظر معصیت
 باشد مثل سفر یک دیان سفر نیست بشود عیب ندارد شرعاً
 آنکه سفر را عمل خود قرار دهند مثل مکاره و مایح بشرط آنکه
 سفرشان را که عمل خود قرار دادند بقصد منافات بفرستد و سفر
 چه در پی بود و ده روز تمام باشد بقصد اقامه و در سفر

فصل
 در منافات

دویم جمع کند میان فصره اتمام و در وطن همده روز پیش سرهم
 نماید و در سفر عمل خود باشد که اگر غیران سفر رفت مثل متحرک
 سفر حج کرط حنطا جمع کند و سفر کردن شغل خانگی او باشد که اگر
 بعضی اوقات مثل جمله دارها اینها اکثر سفر نیستند ۶ اینکه
 از حد مخصص گذشته باشد و آن اینست که اینقدر رود شده باشد
 که در بوار خاها با سوزا نیند و آنرا نشود که اگر این قدر
 دو روزه نمیشد و آنقدر فصره کند که اینک در وقت مراجعت تا اینجا
 میتوان فصره کند و اگر در بوار زاد بد یا اذنا اشتد نباید تمام
 کند همینکه این هفت شرط جمع شد نماز فصره میشود یعنی ظهر عصر
 وعشاء هر یک دو رکعت میشود مگر در چهار جا که مسجد الحرام
 مدینه و مسجد کوفه و حائر چین و در همین مواضع احتیاطاً
 شکست خواندن است فصل در روزه است بدانکه روزه با نذر
 انقاست خود را ازده چنانچه اول صبح صادق صادق تا مغرب شرعی
 فریان بر دار به خداوند و تعیین آن اگر متعدد باشد بنماید و نباید
 از غیر بنماید اگر روزه تنهایی باشد و عداء و رمضان روزه غیر از
 آن واقع نمیشود و محل نیت نیز غرض طلوع فجر صادق و در شب اگر نیت کند
 و قصد خلاف نکند تا صبح صحیح و شب اول ماه رمضان نیت
 کند و در هر شب هم نیت بد کند نیت را و لکن روزه مستحبی تا ظهر
 میتوان نیت کند و روز مشکولان ماه شعبان یا اول رمضان را
 بخت و نیت یکبار و واجب است که مستدام بداند نیت تا آخر
 و نیت قطع و قاطع نکند و توجید حاصل نکند و مقطع است و چون

در بیان ماه رمضان

است اول و دویم خوردن و آشامیدن اشیا معذره و غیر معذره
 سه جمیع کردن از بوار مرد و زن قبل یا بعد و اهل و معطوفه ناوذا
 یا مرد یا کوچک یا بزرگ همه و غیران و محقق میشود با وجود
 یا انزال و غیران ۴ دو دفعه برسد و سوال وائمه و غیران و نیت
 و اوصیاء چه در نیت چه در نیت چه در نیت چه در نیت
 چه بر نیت چه در نیت چه در نیت چه در نیت چه در نیت
 بانگند چه در نیت چه در نیت چه در نیت چه در نیت چه در نیت
 و فرود بردن سر بر بواب و غیران از اینها و اب مضای و اگر
 جنابت کرد صائم بطریق انقاس هم غشش باطلست هم روزه
 و جنابتاً و قهراً یا طل نیت و رسانیدن جنابتاً یا رساندن آن در جنابت
 بخار مبرسد یا در جنابت باشد چه در نیت چه در نیت و چه غیر
 آن چه خودش بخار را حرکت دهد و بخار و بکند یا غیران و لکن
 با نسیان با غفلت یا با غرض بطل نیت و در خان نسیان و خواندن چیز
 مثل بخار است ۶ حکم نیت بودن بر جنابت تا فجر و صبح کردن در
 حال جنابت اگر چه عمل نباشد از بجا واجب غیر عین مثل وضو و
 کردن غسل جنابت و حیض و نفاس و جنب شدن در وقتیکه وضو
 غسل و نیت نداشت باشد و اگر مراعات وقت کرد و مظنه معه
 داشت و جنب شد بعد معلوم شد شکی وقت عیب ندارد و اگر
 مظنه نمود که وقت دارد و در آن وقت نکره از نیت نیت
 اگر آب ندارد یا مانع از استعمال آب داشته باشد باید نیت کند
 و اگر نکره روزه اش باطل است و اگر چه صبح کرد محلاً اگر بماند که

در احکام روزه

انقباض بود مثل کبیکه صبح کرده جنبه روزه فضا که وفش شک
پشت نمیشوند بکبره و اگر نمیشوند پس مثل کبیکه در روز محرم
شد با پشت زود برود غسل کند و ضرر بر روزه اش ندارد و چه فضا
موتع چه غیر آن چه مستحب باشد و مستحاضه منوط به کبره
غسلش را مقدم بر فجر بکند و اگر جنب شد در شب و خوابید بفساد
غسل کردن پیش از طلوع فجر پس اگر بیدار شد قبل از طلوع فجر آن
است غسل و اگر بیدار نشد صبح ندارد و اگر بیدار شد در شب
غزاید روزه اش باطلست و اگر همان مرتبه اول خوابید بدون
نیت غسل بیدار نشد تا صبح روزه اش باطلست و کفاره بر او
لانست و استمناء و ان پیردن آمدن مناسبت بطوریکه باعث
بهرین آمدن آنست مثل بوسه و نظره غیر آن و خصه کردن بچیز
لیکه و بچیز خشک و بر پختن ذراع در احلیل و هر چیز که بوسه
به باطن و حاصل بشود بان غداء ۱۰ عملی کردن اگر چه سبب
نی کرد نوا در شب حاصل نماید و کراهت دارد بر اجزاء چشمه
شیء و نشستن زن در آب و تو کردن بنامه و کندن دندان و دهن
خون کردن و مستحب است مسواک کردن بچوب خشک و لکن
دو مرتبه چوبیکه باب دهن نرشد نبرد در دهان او از خشک
کند و مسواک کند با و طب دهن گرفتار شد فرو نبرد و فضا
سر و سپهر را فرو نبرد اگر چه بفضا دهن نرسیده باشد و
اگر اند دهن به روزه آمد و فرو داد روزه باطلست و کفاره جمع است
است اگر عمل باشد و هر چند آب دهن بلکه اگر بموا که یا اینکه

نارینه

در احکام روزه

باد به نمازین آفتاب دهن را بعد از روزه کرده و با آب دهن
مخلوط شد و فرو داد روزه اش باطلست و همچنین هرگاه شود با
را چشید با طعام را چشید با آب مضطرب با انسان و وجه اش را
مکید و آب دهن مزوج با و شد روزه اش باطلست اگر چه فضا
آب دهن را و هم چنین اگر خون مزوج شد با آب دهن یا با طعام
طعام را خورد که در دهن طاهر روزه باطلست و کفاره جمع الارض
و هم چنین بقا باقی با و قهرا اگر چه فضا روزه باطلست و کفاره جمع
الارض است و تمام این ده چیز که ذکر شد غیر از بقاء بوجنا بیه
روزه و با باطل میکند هرگاه عیال واقع نباشد نه سببا تا و نه سهوا
و نه اگر اطفال و باعث کفاره هم هست مگر در کردن که باعث
فضا ملست و کفاره ماه رمضان بینا ازاد کردن با دو ماه روزه
گرفتن چه در چه باشد مسکین طاقادان و عزایان ترش بکند
و اگر افطار بر حرام کرد هر سه را باید بدهد و اگر سبب کفاره شد
شد کفاره منعده بشود و کسیکه افطار کرد در ماه رمضان و کفاره
بداند کافره بشود و اگر حلال نداند تا سه مرتبه نذرش میکند
و در مرتبه چهارم مرند میشود مثل و واجب میشود و اگر حرام کرد
با وجه اش یا کراه دو کفاره لانست و فضا واجب است فضا
نه کفاره در ماه رمضان بچند چیز اقل کسیکه سمع کرد در
صبح و مراعات نکرد یا اینکه فدا داشت بر نگاه کردن به
معلوم شد که صبح طالع شده بود اگر چه اعتماد بقول دو عادل
کرده باشد و در هرگاه که با و خبر داد که صبح طالع شده و لغت

در احکام روزه

و اگر در آن روز بیکان مسخر و مسخر به خود بعد معلوم شد راست شکفته
 و اگر در وصال بگویند و قضاء نکرد هم قضا هم قناره دارد بلکه یک
 عدل است که اگر قضا کرد با قناره قناره باید و عادل بدخوار
 و محقق نکرد و اگر بقول کسی که نمیشود لقوه با و قضا کرد هم قضا
 لازمست هم قناره هرگاه که قطع کرد بدخول شب بواسطه تاوید
 و بخوان بعد معلوم شد خطاش و اگر قطع نکرد افطار کرده هم قضا
 هم قناره لازمست هرگاه منضمه کرد بجهت خنک شدن و در
 رفت بخلق او رسید بایع کرد شبها گلبا منضمه کرد بایا استنشق
 کرد و داخل حلق او شد بجهت خنک بایست و اگر منضمه کرد بجهت
 پاشیدن از او و در یک منضمه است بدهن زعفران دهد تا شش
 بیرون نرود بسیار خوبست و غیره ماه رمضان هم اگر معین شد مثل
 اوست در این احکام و کراهت دارد در آن روز و در دست بیاورد باز
 کرد و نوسه کردن و حجامت و قصد کردن و تمام رفتن اگر احتمال
 ضعف بدهد و انتق کشیدن اگر بداند بخوف نمیرسد و الا حرام
 و باعث قضا و قناره است و پوشیدن کلها
 فکک روزه بر چهار قسم است روزه واجب و آن هفت است روزه مانع
 رمضان و قناره و قضا و بدل فرج بدیج منع و نذر و عهد و پیمان و
 روزه مؤدبتم اعتکاف و روز یک نمازهای شب پیش بواسطه
 خوابیدن تا نصف شب بخواند باشد روزه مستحب بسیار است
 در کتاب و عهد منع و نذر و روزه مکروه روزه روز عرفه از بجا
 کسی که او را از خواندن دعاها عرق ضعیف کند یا اول ما بعد

در احکام و مسائل

از بعد از آن از بجا کسی که در وقت روزه نام شعبان بگذرد
 رمضان و روزه و قضا و نذر و عهد و پیمان و روزه و قضا و نذر
 و روزه واجب و در سفر فصل روزه بر غیر بالغ و در جوانه و غایب
 و قضاء واجب نیست و آنست و پیمانی و مناد و در حق مسکین
 و لکن قضایان بولها لازمست که بر هر یقه که مرض تا سال دیگر
 طول بکشد که قضاء بول لازم نیست و لیکن عوض هر روز بول
 طعام بپزند بدهد و مستحب است ثمرین بود و فصل بپزند
 داشته باشد و غایب و بول بپزند بپزند بپزند بپزند
 بشود روزه اش باطلست فصل و در ماه شانه بشود
 بروقه و بالثواتر و شایع و ضد العلم و بپزند شریقه و بپزند که
 اگر معلوم نباشد خطا او و قضا و روزه فوری نیست و لکن قضا
 ماه رمضان تا آن رمضان دیگر نرسد باید کرد و یک روزه و
 بر ذمه دارد نمیشود روزه مستحبی بکند و قضا و روزه که از
 پدر و مادر فوت شد پسر بزرگ بکند و کی که نیت شود قضا
 ماه رمضان بکند یا نذر غیر معین و بخواند تا ظهر یا نذر بخورد
 اگر وقت آن تنگ نشد باشد اما بعد از ظهر پس حرامست افطار و
 واجبست قناره اگر روزه قضا باشد و قناره آن مثل قناره و روزه
 است بنا بر احتیاط فصل در روزه است و آن واجبست و آنست
 دین است و متکبران کافر است و دیکه منع کند خراط از آنرا
 مؤمن است و نه مسلم و پیغمبر بدین طریقه و بپزند و ثواب
 فاعلش بسیار است و عذاب تا در کتب بپشمار و در کتب دیگر

در احکام و مسائل

در احکام و مسائل

۹۲
 واجب است کوفتند و شاد و طلال و نقره و گندم و جو و خرمای
 و موپز و مستحب است در هر چار از زمین مپز و یک و وزن به
 شود حقه ایشان و در مال التجاره و در مادیان این مستحب است
 و شرایط و جویش نه چیز است اقل بلوغ ۲ فصل ۳ حقه ۴ ملک
 ۵ تمام ممکن از آن عرض است نصاب کوفتند پنج است اقل چهل و
 دهن یک کوفتند است نصاب دوم صد و بیست و یک و در آن دو
 کوفتند است ستم و بیست و یک و در آن ۳ کوفتند است هم
 سهصد و یک و در آن چهار کوفتند است چهار صد کوفتند
 از هر صد کوفتند یک کوفتند

نصاب شتر و دانه است پنج آن هر یک پنجاه است و در هر یک
 یک کوفتند شتر بیست شش و در اوست یک بقیه شتر شش
 یکساله که داخل در سال ده شده باشد ۶ بیست و شش و در آن
 شتر ماده داخل در سال سیزده است ۷ چهل و شش و در اوست شتر
 ماده داخل در سال چهارده است ۸ شصت و یک و در اوست شتر ماده
 داخل در سال پنج ۹ هشتاد و شش و در آن دو شتر ماده داخل
 در سال سه ۱۰ نود و یک و در آن دو شتر ماده ۱۱ پاد در سال چهار
 ۱۲ صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه یک شتر ماده پاد و چهار
 پاد در هر چهل شتر ماده پاد و سه و ملاحظه مطابق میکند پس
 در صد و بیست چهل را اجناس بکند و در صد و پنجاه پنجاه را اجناس
 کند و در صد و هشتاد هر دو را اجناس بکند و نصاب کا و دوا
 ۳ و چهل پوز و سه کا و پاد در دو سال و در چهل کا و پاد

در نصاب

در نصاب

در نصاب

۹۳
 سال ۷ سوم یعنی یا بسایر چنانچه یا بان چنانچه باشد در تمام سال
 آنکه این چنانچه یا بان کار کن نباشند در تمام سال آنکه کشتن یا
 معین است در چهل یا بان و نصاب حالا بیست و چهار است و هر یک
 هجده نخود است و اگر از آن نخود حالا است و نصاب در هر یک هجده
 است و در آن و آن هفتاد است و نصاب نقره و بیست در هر
 و در آن پنج در هر است و نصاب دو نیم چهل در هر است و در آن یک
 در هر است و اگر از مجموع ربع عشر یک هجده کا و بیست و یک پاد
 مسکوک باشد بر سکه باشد و نصاب کلام و جو و خرمای و موپز
 سصد ضاع است و هر ضای ششصد و پانزده مثقال است و بیست
 بیست و چهار نخود و بیست و یک شاه که هزار و بیست و هشتاد مثقال
 بیست و چهار نخود بیست صد و چهل و چهار من و آن چهل و پنج مثقال
 پس اگر آب بیخ میخورد مثل ثنائ و غیره از عروق خود میخورد یا آب
 استمانی مثل بش و یا بان است و اگر یکدلو و شش میکشند بیست یک است
 اگر هر دو نباشند هر کدام غالب است بدهند و اگر هر دو مساویست
 پانزده یا یک است و وقت طلق زکوة و وقت انعقاد حقه است و کند
 و جو و وقت اجزاء و نصف را از نخل و خوشه سبب در آن کوفتند
 اخراج در کندم و جو و وقت صاف شدن است و در آن وقت چیدن
 آن و وقت موپز و وقت چیدن موپز و اگر خواست مالک رطب و انگور
 بچند زکوة را بیرون کند بعد مصرف کند و بعد از اخراج حصه را
 که با سهم مالک است در میان میگیرد آنچه میماند اگر بقدر نصاب زکوة
 بدهد و مصرف زکوة فقراء و مساکین و ایشان کنند که خارج است

در نصاب

در نصاب

دستور

خود شایسته آنست و حق ندانند یا باشند که مؤمن باشند و شیعه باشند
 و صاحب اعتقاد صحیح و قائل در واجب التمسک نباشد مثل پدید آمدن
 و ولاد و جد و جد و جد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 نباشند اگر زکوة از غیرها شمی است بلکه مطلق صدقه واجب را
 میباشند و بیه ضرر زیاده و بیه ضرر و اگر در بلد فقراء نباشند
 بغیر این بلد نقل نکنند و اگر نقل کرده باشند آنست که اگر تلف شد
 و اگر نباشد بیکند و صرف نقل را از خود بدهد نه از مال زکوة
 و اگر نقل باذن فقیر نباشد ضامن نیست اگر تلف شد و غیر آنست
 که بجهنم و از او کپل کند در بعضی بعد نقل شد و اگر از فقیر طلب شود
 میتوانست حساب کند عوض زکوة اگر چه فقیر در بلد دیگر باشد
 و این نقل نیست و بیک فقیر در هر چه بدهد از مال زکوة
 زیاده از حدی نباشد عیب ندارد و لکن بطلد کما پیش پیش
 ندهد حسابا و اگر در پی بدهد عیب ندارد بگونه منالش رسید
 زیاده از حد است و واجبست در وقت دادن زکوة قصد فرستادن
 و قصد وجوب و ندب احتیاطا فصل در زکوة فطر واجب
 است بر مطلق حریم که غنی نباشد فعلا لا بالقوة مثل طایفه که مالک
 قوه منالش نباشد بالقوة و لکن فقیر و زیاده از قوه شب و روز
 باشد احتیاط آنست که بدهد و اگر بکضاع زیاده از قوت یکشنبه بدهد
 نداشته باشد و روزی بر عیالش بدهد بغير واجبست از جانب خود
 و عیالش از زن و فرزند و والدین و برادر و جد و غیر اینها از اقارب و انجا
 حتی بر و همان که پیش از قوت مال و شتوال و لو بیک لفظ مهمان

دختر کقطره

شد یا شد و فرق نیست حد حلال میان صغیر و کبیر و ازاده بند و
مسلان کفار و شر و لست که باینکه بدید یا اگر مالک مملوچه شد یا
طبیعی مولد شد قبل از هلال شوال مقدار هلال فطر را در آن
است و لکن بهمان فطریه بایست خود هم بدهد و زن و قلام اگر چه
عیم هم باشند هم که از زوج بدهد و هم غیم و اگر زوج فقیر باشد و
زن غنی زن را خود بدهد و از آنچه سلب قبول نیست از اجناس را
که کندم و جو و پوز و قه و آبا باشد بدهد یا فطریه او را بدهد و
مقدار دادن یکصاع است و ضاع ششصد و پانزده مثقال است
بودن بیست و پنج ز مخموره و مصرف آن مصرف زکوة و اگر زکوة
فطر را و زکوة مال را بدست فقیر جمیع الشراط بدهد بجز آنست
و بفقر می کمتر از یکصاع یا فطریه آنرا ندهند و الله العالم

دختر

فصل در خمس است و کسیکه بیک درهم یا کمتر را اگر نهد و یا
حفظ المین و قاصبین ال محمد است و کسیکه حلال بیاندازد اگر
است و خمس در هفت چیز است اول هر غنیمت بعد از جنگ از غنای
حریه پیدا شود یا جوهری از دنیا افتاد یا باشد یا بدزدی و بگو
از حریه گرفتن باشد یا بوسیله دنیا و دین و هر چه یا حل گرفت باشد
از حریه یا جنگ کرده یا باشد یا ذی امام یا بیجهت حفظ بیضا است
یا انظار میخورد یا شده بوسیله مسلمین یا بدزدی و جوهری یا بکس
یا حق و ضایع یا مقیم و یا برهنه کرده یا باشد و به شرطی در
آنکه مقصود با آن مسلم یا ذقی یا معاهد نباشد و تا جایی که در
دارد و مالی حلال و خوش مناج و در مالی خمس اگر بدست

۱۵
 مسلمان آمد دق هر معدن مثل طلا و نقره و فبر و زده و نفت و آهن و حلب
 و زیتون و مس و پافوت و ذر و جید و صقیق و مسلمانی و قبر و کبریت
 و نمک و ذاج و زدنخ و آهن و سنگ مرمر و سنگ مشهد و امثال
 اینها بشرط آنکه بعد از اخراج مؤنه و فضیله به بیست دینار یا بیشتر
 برسد و احتیاط فیه بکند تا راستا اگر چه جماعی شریک باشند و
 هر یک با نفقه و نفوس اگر چه صاحب معدن طفل یا مجنون یا
 ول باشد بدهد ستم کج است و آن چیز بیست و شش عرف بگوید او را
 کج و بیست و شش و زیاده را اگر چند نصاب که بیست دینار برسد حد
 طلا و دویست در هم و نقره اگر چه بدخات هم برسد و آنچه در
 شکم ملک یا حیوان دیگر پیدا شود داخل حد کج است مگر ضرر
 است یعنی آنچه میردن آید بفرود رفتن در آب از جواهر و زین
 آنکه قیمت آن بیک دینار برسد و آنچه از مؤنه سال زیاده باشد
 از ضافات و ذرات و تجارت و غیر اینها از کاسبینا اگر چه
 هیزم کشته و عمل جمع کینه و کثیرا کثیرا و امثال اینها باشد یا ثمالا یا ثلج
 کوسه ندیده شود یا زیاده شدن بیست و غیر اینها و هر چه
 ذرات و جواهر و مهر و عوض خلع که زن بشود مرد بدهد و خمس
 نعلی بعین میگوید در هر پس آنچه زیاده شد از مؤنه سال یا
 خمس و زیاده بد یا بیست و نوا پس نمیتواند تصرف کند تا خمس
 ندهد و زمین که سختی از مسلمان بخرد یا منتقل شود بیست
 دق بیعوض و لو نخر چه زمین و زلف باشد چه مسکن باشد
 چه مقنوع العنوه باشد و همینکه خرید یا بد خمس بدهد اگر چه

شد

در نسیه است

۱۶
 رد کند او را با قاله یا خیار غین و غیر این از خیار ذات و محل و نسیه
 و نسیه شرط نیست در اینجا ۷ حلال مخلوط بحرام و شناختن صاحب
 و نسیه استنفاذش که اگر صاحب یا قلد شرابا نند و لو در حد
 محصورین باشد باید حلال بود چه بطلید و بدهد و بکشد
 هر قلد هست و اگر قلد شرابا نند و صاحبش را نسیه است حکم میوه
 المالك دارد و اگر صاحبش را باند و قلد شرابا نند باید بطور
 تمهید و بصلح مسئله در خمس و بیست و بیست حق و بیع
 مکاسب میتواند و در بیرون بدهد مسئله خمس زاد و قیمت باید
 بکند نصف آن سهم لقم ۲ است که باید بیاید و برسد که چه بد
 جامع الشرايط باشد و نصف دیگر آن باید باشد از آن اقسام
 و مسائل بن طین البیل که فعلا کفیه باشد و الا بیست و بیست و بیست
 بلکه مخصوص بعضی دون بعضی بیاید است چه زن باشد یا شایع
 یا مرد باشد و لیکن زیاده توان خارج سال نباشد یا غیر بیست و بیست
 یا باید مؤمن باشد و عادل باشد و متاد و بای باشد و اگر
 که غیر اینها بلان بدند و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 و زن جو بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 شرع و الله العالم و کمال درج است و آن و بیست و بیست
 ثواب مستطیع در عمر میگیرد و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 تا خبرش بگیرد بلکه است و کپیست از اجارا از برای بعد از بیست
 که محرم بشود از مقنوعه منع بعد داخل بشود بیک مقنوعه و
 ضرر آن کند و هر چه میگیرد بیست و بیست و بیست و بیست و بیست

در نسیه

در نسیه و بیست و بیست

دریغ است

۹۷
مقام ابراهیم بخواند بعد سعی کند بین صفاد مرد و هفت مرتبه بعد دو
مرتبه هفت مرتبه در خانه کعبه طواف نشاء کند تا فوق نصف کند
و بوزن سار بشود آنچه با حرام حرام شد بعد روز و شب با حرام حرام
از خود مکه یا حرام حج بعد میرود بعرفات و ظاهراً و قه تا قریب
افتاب در افتاب و فوق کند بعد کوچ کند و برود از عرفات بدو شهر
الحرام پس شب را در آن شهر بماند و فوق کند و در شهر بعد از طلوع
فجر بعد از افتاب برود به خمینه پس و هکند از لآخره هفت مرتبه
کند یا پنج کند همدی خود را و بخورد و در آن روز بعد سر برآورد
یا نه صبر نماید و همان روز صبر نماید بیک سو طواف کند طواف حج را
و دو رکعت نماز طواف دهد مقام ابراهیم بخواند و سعی بین صفاد مرد
بنماید و در و مرتبه برود در مسجد الحرام و طواف نشاء نماید و در رکعت
نماز طواف کند و در مرتبه عود نماید بسوی منای شب یا زدهم و
شب دوازدهم و شب سیزدهم از جای بیرون نماید و در روزها آنست
که باند هم و دوازدهم و سیزدهم باشد پس در هر روز که باند نماید و
قبل از ظهر سیزدهم کوچ کند و جیش تمام شد این احوال حج اما تعصبا
رجوع کند بمناسک مرحوم حجة الاسلام شیخ مرتضی انصاری قدس سره که
موافق احیاط است و الله اعلم **فصل در بیع است بیع خیار**
و فریقین است که بیع خوانند مغایط میشود و اما از آنکه ثمن یا ثمن
یا ثمن بیع خوانند بیع کنند و اگر بیع خوانند که فروشد بگو
بیعت خوانند بگو یا بیعت بیعت لازم میشود و بیعت خوانند بیعت
آنکه شرط خیار فتح کنند یا از بیعت نهند یا فروشد یا هر دو

حرج است

شرطتاً هر وقت که شرط کنند یا بیع حیوان باشد که شش ماه و روز چهار
هفت دارد یا محبوب باشد بیع یا مقبوض باشد و باید خوانده باشد
بالغ و قاطل یا شکر رشید باشد و معادل مطلق و در جوانی و سقمه
یا طست و ثمن و ثمن معلوم یا سند یا به کمال یا بوزن اگر مکمل و
موزون باشد یا بعد از معادله باشد و اگر از یک جنس باشد نباید
مستور باشد که اگر بکطرفی باشد یا بدو و باطل و خلاصه هر
هر دو نقد است و مانع ندارد نقد است و اگر ثمن یا خبر دارد و سب
و اگر ثمن یا خبر دارد سلف است و ناجیه هر دو یا خلعت و مکمل و
زاجه کمال و وزن و معادله یا به حساب خر و غن و خریدن حرام و یا
است مگر آنکه معضالم کند **فصل** در اجاره است آن مال
نخود منفعت است مثل منفعت خانه و بستان و حیوان و اشغال
جسیقه اجاره و صیقل آن است که بکار دهد و بگوید اجاره
او آلتان بلایع الفلا فی الدنیا و الآخرة کنند بگوید خیار
عکس از یک طرف و قاطل و بالغ و رشید باشد و یا بجز التصرف باشد
و باید منفعت و مال اجاره معلوم باشد و این عقد از بیع
تمیز شود مگر آنکه هر دو بیع کنند یا شرط کنند مثل بیع و یا باید مستطو
باشد و در چیزی باشد که منفعت آن یا باقی بودن صحت باشد و یا بجز
اجاره دادن شخص خود را بجز معلوم و باید منفعت مباح باشد
و نقد و یا باشد **فصل** در ضمان است آن متعهد
که طلبی را بپردازد مگر آنکه از هر طرف مثلاً بقرضه او باشد بشرط آنکه
کامل باشد یا من و از او باشد یا مأذون باشد از قبل مولی

مجلس

تاج

در فرض نکست

و صیغه ان لشکه بگوید خفت مالک و معنی من اصیگوید خفت
 و بیایه مناس صاحب مال باشد یا غلام باشد طلبکار باشد او را
 منقول میشود مال بقیه ضامن فصل در حواله است و ان است
 که طلبی که زیاده از او داده بدید بعد و مثلاً و شرط است و انی بود
 هر سه بیعنی طلبکار و بده کار و حواله کرده شده و صیغه ان خوانک
 علیه طلبکار بگوید قبلت فصل در کفالت است و ان است
 که زید بعد پون عمر و است کفیل میشود که هر وقت عمر او تمام
 حاضرش نماید و برپای میشود کفیل بخاطر کردنش و اگر نتواند در پیش
 بعد از مطالبه کردن طلبکار جسد میکند و از آنجا حاضر کند او را تا طلب
 او را بدید و صیغه ان نکفالت عمری طلبکار بگوید قبلت
 فصل در دهن است و ان چیز است که قرار بدید هند بجهت ارجاع
 طلبکار که اگر طلب او را نداد او را بفرود شد و هوضی طلبش بر دارد
 و صیغه ان رهنش و طلبکار بگوید قبلت و شرط ان دهن است
 و انکه هین مملوک میباشد که صحیح باشد بیع ان و ممکن باشد بفر
 ان و لازم میشود بعتد و کونلف شده ضامن بد پون و بیایه طلبکار
 و بده کار و عاقل و بالغ و رشید و مختار و جایز ان تصرف باشند
 فصل در فرض است یعنی چیزی را مثل طلا و نقره ملک کسی میکنند
 و ان بخواند هوضی را بدید و صیغه ان فرضشک و فرض کنند
 بگوید قبلت و شرط نفع جایز نیست و بعد از انکه فرض خرج ملک
 او میشود بعد از قبض و اگر مشا و ای الاجزاء است مثل کتف و
 جو مثل و در دقه فرض کنند ثابت است و اگر مشا و ای الاجزاء

در حواله

در کفالت

در دهن

در فرض

مثال

در فرض نکست

مثل گوشتند و کافر و غیره و بیایه مناس میگوید و بیایه نکست
 نکت اطاء دانسته باشد و وصیت کند یا عمل کند و در وقت ان
 اگر طلبکار قنایب شد بیعت منقطع است و بیایه مناس میگوید و ان
 شد و بیایه مناس شد باذن حاکم شرع تصدیق بدید از جانب او
 فصل در وکالت است و ان نایب کردن شخص است که بیایه مناس
 در حال حیات خود و صیغه ان وکالتک و وکیل بگوید قبلت و بیایه
 منجر باشد بیعنی و معانی بشرط نکند و اگر کدام که بخواند و صیغه
 است و وکیل غلام نشود بغیر هر چه بکند نافذ است و بیرون و بیرون
 و بیرون می هر کدام وکالت باطل میشود و وکالت در چیز است که شیخ
 مباشرت بخواند مثل زاده کردن بنده و طلاق دادن زن و عتق بنده
 و بیع و اگر مباشرت بخواند مثل طهارت و نماز جایز نیست وکالت و بیایه
 وکیل وکیل کنند عاقل و بالغ و رشید و مختار و جایز ان تصرف باشند
 باشد و وکیل نمیتواند کسی دیگر را وکیل کند مگر باذن وکیل
 کنند و مستحب است مردمان بزرگوار و مراغه و منازعه کتف
 وکیل کنند و ثبوت وکالت بدی شاهان است و وکیل این است
 ضامن نیست مگر با تعدیه یا تفريط و هر وقت وکیل نشد طلب
 کرد آنچه بدستش دان است بیایه مناس فواید حد و بیایه مناس
 انداخت تا شاهد بگوید عیب ندارد فصل در وصیت است
 و ان مستحب است و خوب است که بیعت و وصیت نماید و بیرون باشد
 و ان مسلط نمودن شخص را بر تصرف نمودن بعد از وفات و صیغه
 ان اوصیت لقائن بکذا و موصی له بگوید قبلت و اگر در کرد

در حواله

در کفالت

رسالة
معراج المشفقين
العالَم المُرِيد من فضائل
الشيخ علي بن الحسين النجاشي
الكوفي الحائري

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين
والطاهين على أئمة آلهم أجمعين آمين اللهم بلغني يوم الدين
وَجَعَلْ جَنِينَ كَوْيَلًا مِنْ خَادِمِ الشَّرِّ مِنْ مَطْهَرِ الْبِلَافِ الْفَضْلِ
الشيخ علي بن محمد النجاشي عليه السلام في البحر في أصلا والسر في الكفا
مولا والخاتمة مسكنا ومعدنا الله كما بعد از اینک وصاله چو
ایمان در اوصالی دین مذاهب حقّه اثنا عشریه وصال نورالدین
در فروع دین حقّه اثنا عشریه نبوت شد از عمر کرم رساله
کوچک در بیان سیر وسلو طالب مدارج قالیه و فادج معارج
سامیه بنویسم باینکه مشتمل باشد بر ذکر جمله از اخبار آل محمد
که بمقتضی حدیث شریف من حفظ علی ائمه اربعین کلمه یکلیم
امر دنیا بعثه الله يوم القيمة فبئها عالما بعینه کسید حفظ کند
بر امت من چهل حدیث از مرد دین این امت خلا محشور میگرداند
در خالیکه فقیه و عالم باشد عمل شده باشد اثر مصطفی
غیر از عمل کند کان محرم نموند و بیو با ضاقت دنیا به مستغفر
شوند و از امتی نمودم بملج الملقین و از جوی من نشان بنفها

حزینة صفا عین

باخشیها المؤمنین والله منعم بهمین فصل بآنکه است
در این ذرات کیهان که بایست عشاق خود را بطریق
نماید بدلیل و بوطان چنانچه در رساله پنج امان شد
بعد از احوال و فرائض جمله بدینته خود را از مآخذ محک
نظر نماید و عمل کند و بپند در رساله نور الدین ذکر
شد و بعد شروع نماید در فضیله باطن و باطن خود را امت
کند باینکه دارای صفات مستحسنة نماید از قبیل رضا
و شکر و طمع من الله و رجاء انخد او توکل بر خدا و ثقة به
بخطوق معلوم و فهم و عفا و زهد و عذارا که و ثمن انخد او توکل
و علم و سناکت بودن و تسلیم امر خدا و صبر و کثرت نمودن از
اذیت خلق و بیتا زهر از مردم و پاد نمودن مرگ و حضرت احدی
و عمرانی نمودن و قناعت کردن و مؤاسات یا برادران چینی
کردن و دوستی با خدا و اولیاء خدا نمودن و با وفا بودن در
بلخدا و با خلق و اطاعت خدا و ثمن از عذاب و سخط او و امان
داشتن و اخلاص داشتن و با نفاق و ظان کردن و حفظ قلب
دقیق کردن و نقصان ایشان نمودن و عبادت بهما و ازین و
جنازه ایشان نمودن و کتمان سرا ایشان کردن و اطمینان
الجمیل و انگاه داشتن و بیگونی نمودن بوالدین و امر معروف
و نهی از منکر و تقیه نمودن از دشمنان دین و انصاف و وفا
و پاکیزه که و چار و میانه و و با وقار و با سکنه و با ادب و
و همیشه از حقار نمودن و ثوبه از معاصی و با نشاط و فرح با

سید محمد علی بن محمد النجاشی

برادران دین و الف با ایشان و سناوت نمودن بلکه ایضا
 کردن فقراء را بر خود چنانچه دوستی سازات و ائمه بوده
 دیگر سنی خوردن و شب بیدار بودن و زانو زدن با خدا
 خود و از خلق کتاره کردن و غالباً در پاد خدا بودن و
 سلام کردن و اطعام طعام بر برادران دینی و اهل علم و
 دیانت زاد و ست داشتن و غیر این از صفات حسنه در
 خود جمع کند و صفات ذیله خبیثه که ضد این ها
 از خود دور کند و بالا ترین صفات ذیله چند چیز است
 یکی بخل است چنانچه فرموده اند البخل بعید من الله
 و بعید من الجنة و بعید من الناس و فریب من النار و
 النخی فریب من الله و فریب من الجنة و فریب من الناس
 و بعید من النار یعنی بخل از خدا و بهشت و خلق دور است
 و باطن نزدیک است و سنی بر عکس بخدا و بهشت و خلق
 نزدیک و از آتش دور است و پیغمبر فرمود ثلاث مهلكات
 و ثلاث منجات اما الثلاث المهلكة فتع مطاع و اغیار المراء
 نساء و اتباع الطغی و الثلاث المنجات خشية الله في السر
 و العلن و الصدقة الفقر بالغنى و العدل في الغصبة و الخ
 یعنی سه صفت هلاک کننده است و سه صفت نجات
 دهنده است اما سه صفت هلاک کننده بخل است و
 حجب است و متابعت هوا و هوس است و سه صفت نجات
 دهنده نرس خد است در خفا و آشکارا و پانصد و

نفس و پنداره و عدالت در حال غضب و خوشنود و یکدیگر
 متابعت خواستن نفس است چنانچه در همین حدیث ذکر
 شد که هلاک کننده است و حضرت امیر فرمود اخذ طاعة
 طلبکم اتباع المني یعنی چیزی که از همه چیز بیشتر می رسد
 متابعت هوا و خواهش نفس است و پیغمبر فرمود فاجر جبار
 جهاد الاغریه بکم بالجهاد الاکبر قبل و ما لجهاد الاکبر قال الجهاد مع
 النفس که جهاد با نفس را جهاد اکبر شمرده است و خداوند و عدل نافع
 و مسکنار چه داده است فرمود بعد از ده شتم فلاح من زکيات و فلاحها
 من دسها و سکنار کسب که نفس را از کینه نماید و خاسر کسب که
 نفس را خراب کرد و نفعی داد و مخفی نمود و از افسوس و غم دور
 داشت داده و فرموده و اما من خاف مقام ربه و نفی نفس عن
 الطغی فان الجنة هي المأوى یعنی کسی که از خدا بترسد و مخالفت
 کند بجا او بهشت است حضرت با فرمود که پیغمبر فرمود که
 خدا فرمود شتم بفرقت و جلال و بزرگی و نور و عظمت و علو و بلند
 مکانم اینک اختیار نمیکند بند خواش خودش را بر خواش من
 مگر آنکه اسودش را متفرقی سازم و دنیایش را بپوشانم بر او
 قلبش را مشغول بپانام بان دنیا و تمیذ هم او را از دنیا مگردانم
 فرموده و شتم بفرقت و جلال و عظمت و نورم اختیار نمیکند بند
 مرا بر خواش خودش مگر آنکه فرار میدهم غنای او را در قلبش و
 طلائی که ام او را حفظ میکنند و منکفل میکنم آسمان و زمین و زمین
 او را و من از غم شجاره کل ناخود او را در دنیا و خفا که حقا

بناک مالیده و فرمود اینست اندک نفس و هواها فان هواها
 فی رذائلها و ترک النفس و ما طوا ذلها و کف النفس عما طو ذلها
 یعنی و اما گذاردن نفس را بخواهش که خودش بدست میبرد خواست
 او در پیست او ست و ترک نفس و خواستها او در دست و باز دست
 نفس را آنچه خواست میبکند و ذای او ست که فرمودند محبت دنیا
 دنیا را س تمام کما فاضلت و فرمود حضرت حدیث بی بی شاما ثلثیا
 یا اجد ان العبد حلیه صلوة اهل السموات والارض وطوی
 طعام الملائكة و لبس لباس العارجه ثم آرضه فی قلبه من ذی
 الدنيا و یقینها او را یا ستمها ان بجا و نفسی ذاریه یعنی جیب
 من کریند نماز کند بقد نماز اهل آسمانها و زمین و خوراک او بیج
 و ظلیل باشد مثل ملائکه و لباس دنیا پوشد و همیشه برهنه
 باشد بعد متذکره ایام بر بپیم در قلب و بکوزه محبت دنیا یا محبت
 و محبت دنیا یا محبت و یا ست دنیا هرگز در محبت من داخل نخوا
 شد و فرمود لا یجمع حتی و حب الدنيا فی قلب واحد کما لا یجمع
 النار فی اناء واحد که محبت خدا و محبت دنیا در یک قلب نمیتواند
 آب و آتش در یکجا جمع نمیشود و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
 یوم القيمة صراطی کمال کمال فیوم یومهم النار قالوا یا رسول الله
 مصلین قال نعم کانوا یصلون و یصومون و یاخذون و هم من اللیل
 فاذا عرض لهم شی من الدنيا و ثبوا علیه حاصل حدیث شریفی که
 انسان هر چه بکند و محبت دنیا داشته باشد بجهنم میرود و فرمود
 من اصبغ و امسی و الدنيا اکبره جعل الله الفریقین یصلون و یشتان

نار و آتش
 در یکجا
 جمع نمیشود

و لم یزل من الدنيا الا بافتم له و من اصبغ و امسی و الاخرة اکبره
 جعل الله العی فی قلبه و جمع له امره حاصل حدیث شریف
 آنکه کسی که دنیا اکبر و بزرگترین هست او نباشد مگر از او سؤال
 نمیشود و امورات او منصرف میشود و زیاد تر از آنچه خدا قسمت
 او کرده باد نمیرسد و لیکن اگر بزرگترین هست او طو ث باشد
 خدا فلیش را غنی کرده اند و امورات او را جمع کند و آنچه قسمت
 اوست با او میرسد و فرمودند من نعلق قلبه بانه یا عالم یا
 بثلاث خصائص لا یفسد و اصل لا یدرک و رجاء لا یتال و من مد
 فی الدنيا اثبت الله الحکمة فی قلبه و انطلق بها السان و یصبر
 ظلما و دلفها طو ح من الدنيا سالما الا اذا السلام حاصل حدیث
 شریفی که کسی که متصل در خیال و فکر دنیا باشد سه صفت
 در قلب او حاصل میشود همیشه مهوم و مغوم میباشد و لذت
 فناد که درک نمیشود و امیدها شک با و نمیرسد و لیکن اگر
 فکر طو ث شد و از دنیا چشم پوشید خدا با و حکمت عطا میکند
 و من یؤی الحکمة فمذا و یخیر کثیر و دنیا نش را بکلیت کو پلای
 و صوب نفس را و دد و ذل و نفس را با و نشان میدهد
 و از دنیا سالم بگو محبت میرود و بدان ایهو من که تمام فساد
 ها شک در عالم هست از همین است که مردم تمام کار شان را
 کردند بجهت دنیا اگر روضه و اقامه حل نمیکند بجهت دنیا
 درس میخواهند بجهت دنیا است نماز بجا میبکنند بجهت دنیا
 کاسبی میبکنند بجهت دنیا است شب و روز دوند که میبکند

در محبت دنیا

حیدر علی خان امیر

۹
 مدبر عجب هذا حتى استحييت من رانها خودش كفش خود را وصله
 ميگرد هفت روزمين ميشتند و گنگان ميروايد و شكش از ناز
 جو سپر نشد و فرمود من امير المؤمنين ميباشم يا پست انقدر
 كرسند و بر سر باشم كه اخلا مثل من كرسند و بر سر نباشد
 چنانچه فرمودند افزع من نفسي يا نيقال امير المؤمنين ولا اشاكم
 في كاره الدمار و اكون اسده فم في جشونه العيش يا وجود اين روز
 سه مرتبه باينها نگاه ميكنند فلا نود و صميت بكم ريب نگاه كن
 قال على ۲ اخبرني من الدور بين اشاعرا به نقتلها الى العريت و لنا
 انظر اليها في كل يوم ثلث مرات لا ولي يا ابن ادم لا تخافن خوف الله
 ما دام خواني مملو و خواني مملو و خواني مملو و خواني مملو
 يا ابن ادم لا تانس باحد غيري و اوجدني و مني و اوجدني و جدني
 يا ارميا التواضع يا ابن ادم اني احبك فانت ايضا احبني التماسه
 يا ابن ادم رانا من مهر به حتى يحوز الصراط السادس يا ابن ادم خلقت
 الاشياء كلها لاجلك و خلقتك لاجلي و انت تقر مني بالسابعه يا ابن
 ادم خلقتك من ثواب ثم من نطفه ثم من طغية و لم اعني بخلافك
 الله منه يا ابن ادم ابغضت علي من اجل نفسك و لا ابغضت علي من
 من اجله التاسع يا ابن ادم طيب فرحي و قلني ذكرك فان كان
 في فرحتي فانه لا اخالفك في ذكرك العاشر يا ابن ادم كل يوم
 لاجلك و انا اريدك لاجلك فلا تفر مني الخاشر يا ابن ادم لا تظلم
 بوزني ضدك لا اظالمك بعل ضدك الثاني عشر يا ابن ادم ان وضعت
 بينا غنم لك ارحمت قلبك رانست ممدوح عند به و ان لم ترض

باب في حفظ حق المسلم المذنب من المسلم الذليل القليل

در کتابت امیر

بما فهمت لك سلعت عليك حب الدنيا حتى تركت
 الوحش في البرية ثم لاشال منها الا بما فهمت لك
 من موم هتكتا غاصل حديث انك فرمود امير
 كرم از نور پير خدا زده ايه و نظر ميكنم بومي ان در هر روز
 سه مرتبه اين رس سلطنت مرا هيشه ۲ ترس از قوت رفق
 هرگز ۳ انس نكبر يا اعتك مكر يا خدا ۴ من نورادوست
 تو هم مراد دوستداره ايم ان از غضب من مباش سر تمام اشيا را
 بيسته تو خلق كردم و نوراد برائ خودم از من مكر بزيه من نوراد
 خلق كردم از نطقه كند پده و طاقو شودم پكونه از نطق نوراد
 ۸ دشمني با من ميكني يجه نفس خبيث چرا يا خودت دشمني
 منيكني يجه من ۹ نوراد بيا من را بشناور من نطق نوراد امير
 اگر تخلف كچه در اداء واجبات من من تخلف ميكنم در نطق نوراد
 كس نوراد براي خودش ميخواهد و من نوراد بترس خودت ميخواهم
 « نوراد فرزند اتخواه چنانكه من عمل فرزند را نميخواهم اگر
 شك به صفت من اسوده و را بچه و در نطق من محبوبه و اگر
 نشد متصل در دنيا مثل خودت كچه و من بچه مكرانچه فهمت
 است و تو من موم در نطق مني و شامل نماي برادر در دنيا
 روايت كس حضرت صادق عليه السلام شاكرد هاشم فرمود چه
 چيز از من تعليم گرفته در اين دنيا عرض كرد هشت مسئله
 فرمود بيان كن عرض كرد مسئله اوله انك سديد هر محبوبه از
 دوست خود جدا ميشود و وقت مرگ من تحت خود صرف كند

در حق طلبی

و چیزی که هرگز از من جدا نشود و این من باشد و درین فان
عمل خیر است فرمود احسن والله الثانی عرض کرد دیدم چنانچه
فرمود می کنند بحسب و نسب و جاهش فرمود بکنند بمال و اولاد
دیدم کلام خدا که فرمود بوم که ینفع مال و لابنون و اولاد
دیدم دانستم که اینها غریبت پس دیدم فقر عظیم در کلام خدا که
فرمود ان کریم خدا الله انفقکم پس جد و جهد کردم که از انانیا
فرمود احسن والله الثالث عرض کرد دیدم طوطی مردم
و خوشحالی و فرح اظهار دیدم کلام خدا که فرمود و اما من خفا
مقام ربه و طی النفس عن المؤمنان لیتدعی المأثم دانستم
چیزیکه فایده دارد ترس از خدا و مشغول عبادت و ذکر و
و هوس نفسانی پس مشغول شدم باینها و جد و جهد کردم در
مخالفت هوا و هوس نفسان و اصابتم سببانی فرمود احسن
الرابع عرض کرد دیدم هر کس چیزی بدست و بدیدم کلام خدا را
میکنند در زیادتی او و در حفظ و حراست او دیدم کلام خدا را
و من بفرض الله فرخا حسنا فیضا حقه له و اله اجر عظیم پس
دوست داشتم مضاعفه زیادتی را هر چه بدست می آمد
او دادم تا آنکه مضاعف کند و از ثواب من ذخیره باشد فرمود
احسن والله الخامس عرض کرد دیدم حسل می کنند بعضی
با بعضی در رزق و شنبه کلام خدا را که فرمود غریبنا یا بنهم
معیشتم فی الجود الذی یارفعنا بعضهم فوق بعض و جاد
لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و ربك خیرها یجمعون و اینکه

در حق طلبی

شناختیم شنبه رزق دست خداست و بلند کردن و بفرمود
دیدم دست و وجه پروردگار بفرستاد از دنیا حسل و بفرمود
طیبه از من فوت شد تا سب و حشر و خوردم فرمود احسن
السادس عرض کرد دیدم دشمنی مردم بعضی را بر بعضی میباش
و حلاقتا سبب قتل مردم را بجهت دنیا دیدم کلام خدا ان الشیطان
لکم عدو مبین پس مشغول شدم بدشمنی شیطان از دشمنی خیر
فرمود احسن والله السابع دیدم زحمت مردم را و اجتهاد خلق را
در طلب رزق و شنبه کلام خدا که فرمود و ما خلقت الجن و الإنس
الا لیعبون پس دانستم که وعده او حق است و فریادش و صدق
پس ساکن شدم بیک و عده او و قاضی شدم بیک و قول او و مشغول
شدم باینها و برای دوست برین و آنچه از ثوابت بر او بخودش
و اکلا شتم فرمود احسن والله الثامن عرض کرد دیدم قوی را
اعتماد می کنند بر زیادتی اموالشان و قوی را اعتماد می کنند
صحت بدنها و قوی را اعتماد می کنند بر شرفه و مثل خود را
و شنبه کلام خدا را که فرمود و من یقول الله تعالی انک مجربا و
میرجی لا یحلب و من یحلب الله فخر حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لکل شیء قاندا پس نشو و نما نمودم و اعتماد بر
کردم و قطع کردم نکیه بر غیر او و فرمود احسن والله بدین
کتاب نورش و انجیل و زبور و قرآن تمام رجوع و بازگشت افشا باین
هست مثابه است پس ای بے انصاف تا مل کن به بین اینها عالم
است نه علم جفا و ادا و عمل و جفر و جبر و مفاصله و روزنامه و روزگار

در موانع خط است

و نماند و در همه دار العین و در شرف مملکت ادب و علم موسیقی
و نماند باقی و نه از آن فریاد و خط فریاد و نه از آن دیوان و نه از آن
مسلان زاده ای بیچاره این عمر را با غایت این نماند که صرف دنیا
کجه و از آنوقت باز ای بی شوکلام حضرت میرزا که فرمود تعجب
فی الدنیا فرمود و حشر و عیشک فی الدنیا محال و باطل
نموده من الدنیا فانک زاحل و باد دفان الموت لا شکنازل
الا انما الدنیا کمزیر زاکب انما عشتا و هو فی الصبح زاحل
مضی الدنیا بالایام و بالالایام و جاد سول الموت و القلب غافل
با وجود این بیچاره ها دست اندازنده اند و اعتماد یکس
خود نموده اند و دنیا خوردن و کم داد ترا کس فریاد داده اند و دنیا
داد ترا کاسبی بهایه پیدا شدند انسان ضعیف است یا بخت کار از جا
زا کذا در چه منوش گفت مسکین بن آدم مخموم الابل محفوظ العمل
نکون العمل لو دینه البقه فقله الشرفه نقضه العرفه یعنی مسکین
است پس آدم مرگش خاص است عیش محفوظ است عیشها شوم
است ازین میکند و از این میکند تا از اب در کلو که کردن کند
میکند و از آخری غافل از آنکه فرمود حضرت محمد صلی الله علیه و آله
نعم اشیا بعضی بیخ چیز است که سبب میشود از برای بیخ چیزها
فاشت الفاحشه فی قوم فظ الا اخذهم الله بالموت یعنی زنا دهنه
فاحشه و زنا در قومی مکرانکه خفته مرگ زنا در ایشان فراوان میکند
و فاحشه قوم المیزان الا اخذهم الله بالتسبیح و کم نمیدهند و
مکرانکه خداوند کراجه و فحشه در میان ایشان زیاد میکند و ما

نقش

در سبب بالاد

نقض قوم العهد الا سخط الله عليهم علیهم و نقض عهد سزاوار
نمیکند قومی یعنی ثروت و اعیان خود را نمیکند مگر یک خفته
مسخط میکنند به ایشان دشمن ایشان را و نماند قومی که الا
کأن لقتل یکنهم و ظلم وجود نمیکند مگر آنکه سبب بسیار است
بین ایشان و فاضل مکرانکه سخط مسخط میکنند بر ایشان ظاهر و باطن
قوی و زکوة و مکرانکه سخط مسخط میکنند بر ایشان ظاهر و باطن
فی ان این دم از پستی آمد نه و معیشت بهیچیکه و نه بهیچیکه
عز وجل امر الدنیا و الاخرة الا بالحکمة و چگونه گمان میکنند
ادم اینک هرگاه کند از مرد بن خود و زنا که خود بد و من سخط
اینک مکرانکه سخط اند و مکرانکه سخط اند بر دنیا و آخرت و ابد و آن سکت
پس ای برادر دل بد دنیا میند چمن خوش گفت نزد علم سوا
کردند احوال تو چگونه است و گفت چگونه میباشد سخط
کسی که فانی میشود عمر او و دنیا میشود و دنیا و دنیا
او را از محال من و محفوظ او و چگونه صاف میشود عیش کسی که
از جمیع افعال و اقوال او گرفت میشود هر چه نزد است و حساب
کرده میشود با پنجه سبب است با و فرمود حضرت عیسی
تعملون للدنیا و انتم تفرقون فیها بغير عمل و لا تعاونون الاخرة و انکم
لا توفون فیها الا بعمل بعبه عمل میکند از دنیا و آخرت که در
خداه میشود شما در دنیا بدین عمل و عمل نمیکند از دنیا و آخرت
و محال ندانند خداوند نمیشود در آن مکر بعل مسئول شد
من نعم الناس عیاشا قال من یحیی بالصفاف و یضی بالکفاف

در موانع خط است

۴

[illegible]

مجلسه در محضر حضرت آیت الله العظمی بروجردی

[illegible]

سید احمد علی

۱۷
اینهاست که پس از آن لا اله الا الله و محمد بن عبد الله را
فقط بخوبی شناسد و در وقت نماز و غیره بیای و بگوید
ذکر کن که از آن نفسان بجز آن قدر که بداند و هر روز بنیاد کن که از آن
نافرمودند مرا بگویم و ما نه و مغبون و من کان اخره من شریک الله
ملعون و من لم یعرف الزیاده فی نفسه مغرور و نقصان و من کان له
التقصان فالوقت خیر له من الحیوة یعنی کسی که در وقتش مساوی باشد
مغبون است و کسی که زیاده نشد روز بروز ایمان و تقوی و روح
او در وقت است زیرا که هر وقت بدن بکشد و صومض نماید
کسی که در نقصان است مرا بگویم و از آن روز که پیشتر است و فرمودند
کسی که ادا نکند چهار چیز را بعد از این چهار چیز او در رنج و کوشش
کسی که ادا نکند دو چیز را پیش از این از آن محرمات و واجبات
نکند او در رنج و کوشش و کسی که ادا نکند دو چیز را پیش از این
و تنباهش را اتفاق نکند در رنج و کوشش و کسی که ادا نکند
خدا در شش ماه مناجات نکند و عبادت او نکند در رنج و کوشش
و کسی که ادا نکند دو چیز را بلند در رنج و کوشش و یا فقر
و مساکن مضاجع و مجالس نکند در رنج و کوشش داخل شد
للمؤمنین ۲ حدیث از ابی بصیر در باب مردم مشغول ببيع و شراء هستند
که کرد کریم شد بیک و فرمود ای ساکنین دنیا ای عمل کنندگان
از بگردنهای هرگاه شما در روز حلف حلف می نایبید و مشغول
معامله و بيع و شراء باشید و شب در فراش خود می خوابید و غافل از
پس که از شما آخرت نوش بر می آید و که فکر محبت خود می کنید

مجلس

[illegible]

بنیوی و مسیحا حد در آن که در جلال خداوند اگر چه نو
 در شکم مرشدان فساد بنویسد هم که شریک که از مادون
 خورد چه از دنیا حق بیرون آید و خداوند میفرماید اگر آدم نظر
 کن بوی زمین که اینجا نگاه تو است نظری بوی آسمان بپاید
 غرض اینست که هر چه کن بر خودت مازای که حدود نیاید و فریب
 نوزاد نیست دنیا و بوی که آن و ظلم مکن و راضی بخلم نباش که من
 از تو خاتم در دین هشتم تا انتقام از او بگیرم و در از مکن از دین
 را از هر آنکه قلبت تفاوت میگرد و فی القلب از من دور است و غرض
 حاصل کن از تو عبادت من تا من قلبت را نصیب گردانم و نوزاد خود
 و انکارم و فقر و فاقه نوزاد سد بنمایم و اگر فارغ نشد چه از برای
 عبادت من قلبت را پر میکنم از شغل بدنی و فقرت تمام نمیشود
 و نوزاد اگر مجرب میکنم ای پیرا دم اطاعت کن مرا بقدر احتیاج
 خودت بمن و معصیت کن مرا بقدر صیرت برائش جستم و عمل کن
 از برای دنیا بقدر مکشادان و نوشته بود از برای اخوت بقدر
 مکش در دنیا ای پیرا دم هر روز از عمر تو کم میشود و تو نمیدانی
 و هر روز ذوق تو میرسد و تو نمیدانی به یکم فلاحت میکند
 و نه بدینا رسیده شود و هر روز ذوق مرا میشود که معصیت مرا
 میکند خیر من بنویس از دست و شر تو بگو من صاحب است این
 خوب مولایم من و بد نیست ثوابهای تو مرا میدوشد و من
 حیا میکنم از تو و تو حیا از من نمیکنی و مرا قرا موش میکند و غیر
 مرا یاد میکند و از مردم میترسد و از غضب من ایستد میباش از

کتابت طلب نمیکند نوبه را برب و فلان نماز و نماز و
 اخوت دارد بدین محل کارش خوب است عیش بد است از غیر
 میکند و خودش نمیکند و غیر از بد میکند و خودش میکند و
 با و هم بد هم فلاحت نمیکند و آدم بد هم نمیکند ای پیرا دم
 مرا اینک تا اینکه سوال مرز من کند و آنها احوال و فقرت را نوزاد
 بندگانه نکلن و از ایشان سوال مکن و اگر در دنیا و قلبت مرا بر از
 فقر میکنم و دستهای بی و کوشش میان این جور و منت و
 بوحث حیا نکلن و سپند او را پیرا دم غصه میکنم و در دنیا را اینجا
 نمیکند و دنیا است و از آنک میگرد و در وقت را کم میکنم ای پیرا دم
 من را بچه هشتم نماز روز بروز نو نو بچه را بچه باش بنویس
 بروزت ملا را یا باش در طلب روزی که در ذوق مفومست و
 محرم است و حسد کن مذمومست و نفعه دوام ندارد ای پیرا دم
 کشته را حکم ساز که در دنیا عیون است و نوش خیل بر دار که راه
 دو است و بارگاه را مسکن کن که دام خیل و دنیا را بخت دارد
 در روز قیامت خیل شد بد است احتک در فکر کیه نیست و بپای
 بفریادت نمیرسد پس ای برادر تا قتل کن و فکر کار خود بکن
 و نوزاد گول نزنند کلام بعضی از اهل منیر بیواد و لوطی هر روز
 گو که تمام فسادها از این ناشی شده است که اهل منیر در دنیا
 خوابند و اعطای اطافه شدند خیل و علما و مقابل ایشان
 و اهل کب قرار داده اند و بعضی اخبار و محوم را میبینند فافان
 خصوص و اینک فای نیست مگر آنکه مخصوص با و بر خورده

در بیان فضیلت

در بیان الحاح

و میگویند من یک اوانیکه ادبیکه علی الحسین و وجبت له النجته
 بعضی هر کس کریمه بکند یا بکریا ند یا شب بکریه کن بشود
 بر حسین ۴ بهشت و اجبت بر او من زار الحسین ۴ نه فیه کن
 زار الله فی عرشه فلا نکس شراب میخورد بجهنم دنا حسین ۴
 در خواب دیدند در بهشت ملائکه داشت جیبهای منظر را در
 خواب دیدند گفت آرزو دارم بر کردم مجلس حسین ۴ بنشینم نزد
 دارم کم هر کس بکفره اشک بریزد مثل خونی بشود که از ما
 منوگد شد هر کس دیارت حسین ۴ بکند مثل روزی میشود که
 از ما در منوال شد ثواب نود حج و نود عمره از چهلای پیغمبر
 میدهند بفرم ثواب یکج می دهند سید الشهدا شده شد
 بجهنم ما معصیت کارها نه بجهنم شیخ مرتضی و شیخ مفید و سکا
 و ابوذر و غیر اینها از اخبار عامه را میگویند و مردم میپرسند
 غافل از اینکه انما یقبل الله من المتقین که صریح این قرآن است که
 عمل قبول نمیشود مگر از متقین و غافل از اینکه نماز سنون
 دین است اگر قبول شد سایر اعمال قبول میشود و اگر رد شد
 سایر اعمال رد میشود و غافل از آنکه معصیت از تو جهالت و
 نادانی بقصایح شافعیان امریست و بدشود نماز که غافل
 در پیش میبرد شد و فانی نماید و شرب خمر و فحشاء میکند و نماز
 نتواند و زکوة ندهد و مال الناس را بجهنم بکشد و خون
 ناحق بکند و وفات بیاید مجلس عزاء کریمه کند بر خا منال جفا
 آنرا بداند شود بی ثواب و پشیمان از اعمال سابقش و غم برنگرد

در بیان انجاء

معصیت بعد از این خاشا ثم خاشا پس طائف ائمه هم را بنبوت
 خود سید الشهدا ما مواسست از خداوند که دشمن بدارد معصیت
 کار و اهل دنیا را ایا کان فوج حسین ۴ ایضا سقا بشت که سید
 الشهدا معصیت نمیکند و ثواب دوست بدارد ملا و بر آنکه
 مال فتره را بجهنم و نصف بکریه بطریق حرام بدست میآورد
 ان وقت خرج سید الشهدا بکینه یازم مشغول غنیمت باشی مثل
 ان ضعیفه که زنا میآورد و بقره میزند مثل انعام بصره و حق
 صاحب ۴ میفرماید دیدم در سید بندگان نانوائی در زمان دزدید
 رسید ببقال حواریان دید بعد بر بقره ملا و میفرماید گفت
 وای بر تو این چه کار بود کردی چه گفت مکرر بنیاهل و نادانی
 ای مرد نمخواند چه این پایه را که خنا میفرماید من جاء بالحسنه فله
 عشر مثله من دو مان و دانا را در دیدم خادم بقره میآورد
 انار و بیست نان میداد دو مال ضابطش بجهنم تا مال از
 حضرت فرمودند وای بر تو انما یقبل الله من المتقین کسی که در دنیا
 برود و خالتش که نماز نمیخواند یا با اهل میخواند و ظلم میکند
 در پیش تراشیده و همسایه از منازل مشغول طه و لعب و قبیح شرا
 خورجن و فطر بنا محرم کردن و مال حرام صرف کردن و در کربلا
 با الواط و معصیت کاران معاشق کردن و خاتم با خدام در کف
 و نشاء طه و لعب و همچنین در بر کشتن این چنین که ثواب
 چهلای پیغمبر دارد و خدا از انبارت کرده و مثل روز پیشکار از ما
 منوگد شد و کسیکه شراب میخورد و مال مردم را میگیرد و

در زهد عاصبا

۲۳
میکنند و زنا میکنند تمام سال ستم دارد و زنی باس حرام نباید شود
و سبب میزند یا با میزند یا با میزند ستم میزند یا با میزند
میکنند شمع حرام مال مردم در چهل منبر روشن میکنند همچنین
برادر و اجیب و کاهشال مرزیده سدا ز نو مشغول معصیت شود
عاراده بر آنکه کریم بر سید الشهدا باعث ارزش است نه کریم
نظاره سینه های پناهی خفید زخم شده و کریم برادر و خوش رو
خان و کریم بود و در غنای و رسول و کریم بر سنان و شنبه و روز
و قناره و صورت شهر ناخن و صورت سید مجاهد و زینب ع
کردن و کریم بر زخم کردن و فخر و حزن خوانان به تمار و پیش
و کریم بر اشعار و روح که زینب عرض کرد برادر و هر چه بگویم
مرا بر پدر و بر منم یکتا حرمم نگاه ندارد دین برادر و سخن
مرا نشنید نفی مرا بر و دارد به حال ابیمن من و است گفت
ابو بر پله اسلی است بر نیا چوب مرز فرنگ گفت خرن بود به گفت
مرز بگفت که مرز ناله دارد به برادر و کریم دارد به برادر و حضرت
ضد و د نکره و نور احدا با و حرم کن با من و الهام که به بر ما
بلند شود حالا حاضر به برادر و اه زینب بطاعت گفت خرن و خرن
به به این نظای زهر اینستا است چقدر شبیه است بر کریم
بکریم صوفیها در خواندن مشو به و اشعار شیخ شمس و نماز
خواندن و حرام خوردن و بیست رفتن ای به انصاف که به
تا قدر در اخبار کن اخبار ذل محمد مثل ایات قرآن است غام و
خاص دارد حرم دارد مثل ابی دارد نقص دارد ظاهر دارد چو

در صفاد و سنا

۲۴
شیطان نور از زینب میدهد مستحب با حرام چطو و جمع میشود چو
نظر با خیا ذل محمد نمیکند اخبار زینب بنوا و است در و سائل و
کاف و غیرها انا بخله در و سائل است با سناد الی اخبار عن
ابو جعفر قال قال له بالجواب یکتفه من یکتفه الشیخ ان یقول
بجنا اهل البیت فوالله ما شبعنا الا من اتقى الله و اطاعه و ما
کانو یعرفون بالجواب الا بالتواضع و التخشع و الامانة و ذکر الله
و الصوم و الصلوة و البر بالوالدین و التغافل للجهان من البغی
و الساکن و العار من الایام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن
و کف الالسن الا من خیر و کانوا امانا و عشا برهم فی الاشیاء الی ان
قال احب العباد لالله انفسهم و اهلهم بطاعته بالجواب و الله
ما تقرب الله عز وجل الا بالطاعة و ما معناه و الله من النار
ولا علی الله لاحد من جهة من کان الله مطعاً فهو لنا ولی من
کان الله غاصباً فهو لنا عدو و ما سائل و لا یبنا الا بالعل و اللو
و ایضا فرمود فن کان منکم مطعاً الله تنفعه و لا یبنا و من
غاصباً لا تنفعه و لا یبنا و یحکم لا تغر و اویحکم لا تغر و الله
فرمود یا فضل بلغ من لغیث من مؤالینا السلام و قل لهم انی
اقول انی لا اغنی عنهم من الله شیئاً الا بوسع فاحفظوا انفسکم
و کفوا ابدیکم و طیکم بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین
حاصل معنی بن سلسله شریف که فرمود حضرت صاحب
ای سنا بر انا کتابت میکنند کسکه قبول نفع میکنند بسبب شبع
کریم ما با اینک میگوید من دوست اهل بیت میباشم و الله اینجا

در علاء و سنا الحجة

شعبه مانیت مکر کسکه اجتناب از معاصی کند و واجبات را
 بنیاد دهد و از خدا بترسد و طاعت او را و شناختن تپشوند بچند
 علامت دوستان و شیعیان اینست که فروغی داشته باشند
 و خاشع باشند و امانت داشته باشند و بسیار ذکر خدا نمایند
 و در روز قیامت از آن و نماز کنندگان باشند و تنگوار و پدید و مادی
 نباشد و در وقت از حال همسایه و فقره و مفاکین و بدکارها
 و بیچاره ها و استخوانی شود و تلاوت کند قرآن باشد
 و زیاده از هر چیزی ببرد مگر از چیزها شک در او خبر و خوبی باشد
 و با شوق و محبت و میل خود شاد در هر چیزی حتی در عرض و عافیت
 و آسودگی و در هر بین بندها بسوی خدا بدین اذیت و بیچاره
 و بیچاره و در راه اجتناب از دین مکر بطاعت و بندگی
 و نیت یا نماز و از آن مکرانکه خدا بدهد و پیکر از خود
 حجت نیست کسکه مطیع خداست دوست ماست کسکه
 معصیت کند از دشمن ماست و رسیدن نمیشود دوستی ما
 مکر عجل و در هر کار و ایضا فرمود پیر کسکه بود باشد
 مطیع از خود است منفعت دارد او را و لایه مادی کسکه بود و ما
 از ما معصیت کار از خود خدا منفعت ندارد او را و لایه و دوست
 مادی و دشمنان خود پدید فریب بخورد و ایضا بفضل فرمود
 بر ایشان بدوستان ما سلاها را و بگو از بکار ایشان از زبان من
 بدوستان من به نیاز فیکم او ایشان از خدا چیزی بخواهد و پیر کسکه
 پس ایشان از عجز و ناتوانی با خدا و از پدید و دشمنان ایشان از

در علاء و سنا الحجة

نگاه دارد و بر شما باد بصیر کردن بر بلا و نماز کردن بدوستان
 خدا با صبر کنندگان است و ایضا فرمودند لا تدعوا العمل الصالح
 و الاجتهاد فی العباده انکما لا تعلمون حلال حرام و لا تدعوا حلال
 حرام و التسلیم لامرهم انکما لا تعلمون العباد فانه لا یقبل احد مما تد
 الاخر یعنی و انکما تدعوا عمل صالح و کوشش نمودن در عبادت و
 بجهت نیکه نمودن بود و شیخ ال محمد و تسلیم مرا را بشان ترا یعنی
 اطاعت را باینکه این ذوات مقدسه خدای مقام ولایت مطلقه
 اند و طالب ذرات و نقطه و وجودات و سرکامیات و شعاع
 کبریه نیستند و حکشان مطلع و امرشان متبع و سار و مجار و مجرب و
 ممکنات و غیر اینها از شئون ذات این ذوات مقدسه است و ملائکه
 و انبیاء حق معرفت ایشانند و نشاندند و نشاندند پس تسلیم امر
 و ولایت و دوستی و توسل یا اینها را اثر کند مکن بجهت عبادت و ملائکه
 خدا بدوستان قبول نمیشود عبادت مکر بجهت و ولایت این خدا
 مقدسه و محبت و ولایت این ذوات مقدسه مکر عبادت و ملائکه
 خدا و ایضا فرمود و اما المؤمنین اما المصطفون لنا فی سبغنا الله
 فزویهم امثالکم لاجل انهم قبل و اما المصطفون لکم قال لایین و جانه
 برقم و بصفوه بما یلیق به من الصفات و یؤمنون بحدیث نبیه
 و یقنون انهم من التبع و البطل و یؤمنون کل من یؤمن بحدیث نبیه
 اما اذا عت کنندگان ما پس خدا کاهان ایشان را می فرزد از
 رزق ایشان و متد سؤال شد طاعت کنندگان شما کنند
 فرمود کسانیکه خدا را بشناسند و بکانه بدانند و صفات

در علاء و سنا الحجة

در بیان عظمت و صبر

جزئی نبود و احترام شرع با او بود چقدر عظمت این عبادت بود
 خدا چنانچه از فضیله یف درین ناحیه زبردست و فضیله فضل
 و فضیله ابن سبکین اقامه غزاه و زیارت خامس ال عباد من الله
 این عظیم خداوندان شاء الله توفیق بدهد که تولا نکینم خصوصاً
 بکفایت مشرعه و دارد که تخطا صاحب شریعت است طفا و توفیق
 قاضی و فرام است طعا و بیاعت خیر دنیا و آخرت است خدا با توفیق
 با شما اعظم بحق خامس ال عباد انما حظا طراح العالمین لا یخدا
 پس بناقل کمال این دنیا عذره مکاره را بخور چنان دنیا شیک
 فرمود حضرت میرزا ما اصف دارا اطماعنا و اخوها فناء
 فی حلالها حساب و فی حرامها عتاب مراستغنی فیها فین و من
 افتقر فیها حزن و من ساغها فافاشه و من فسد عنها انش و من
 احبر الیها اعلم یعنی چگونه و صف کم خانه ذاکا قائل و نجس
 و اخوان رفتن و فانی شدن در حلالش حساب و در حرامش عتاب
 کسیکه نجس است در فتنه و از مایش است و کسیکه نجس است در
 محزون و موم است و کسیکه عیب او بدود از او دنیا فرستد
 و بدیش نماید و کسیکه نباشند خودش میباید او را حلال الله
 الی الدنيا ان یعنی من شد ملک و اخذ من رفعتک پیروز خدا شد
 بدنیای دنیا بوزعت بدندان کسی را که نودا خدایت کرد و خد
 کن کسی را که نودا بزرگ کرد و بدان ی برادر که ماد و مانده
 شدیم که خوف راست کم میزنند و حق کو کم است و اهل حق کم
 و دلبلند و مردم معصیت کارند جوانان ایشان معصیت کاران

بناقل کمال این دنیا عذره مکاره را بخور چنان دنیا شیک

در بیان عظمت و صبر

مناظر خوبان و اقارب مثل مادر و عصب که حیات البشر از
 بزرگان می دارند را غنای در ذکر و تکرار بدست می آید و چه
 مطالب را حضرت میرزا میفرماید و مردم دینشان پر شده است
 و دنیا شده اند و دین باز میچسبیده است و دنیا نشان
 هر جا که دنیا نشان بگرد داسم دین ماکذ و درنده و نشان
 نمی بینی خالی دنیا بفرستد فانی می شود بگذرد هر فردی که مآب شد
 اند پس در این دعای گویند ای سالتم بنای برادر و خلق فاده
 کن و خوراک پاکیزه تحصیل کن به کمال فاعل کفای کن بلیا
 پست و خوراک پست و تولا مخاطب اخو از صغیر و کبر و بکن و
 منصلاً نوبه و انابه کن و تلاحه بدندان نوبه و تلاحه بدندان
 نوبه معصیت است یا لایحه معصیت و اگر بکشد از نوبه و تلاحه
 بدندان اینقدر معصیت میشود که لایحه غیر از نوبه و تلاحه
 نمیداند و تولا بر خدا نماید و دنیا امور که او است کتابت کند
 امور بندگان و کفر بالله حبیب و قابض او بگریه بکن و خوف خدا
 و بیعت خامس ال عباد و نیست از انقاد و زبرد که تا آخرت کنند
 بجهت آنکه مردم گریه کنند زبرد که خوف و چاره غایب گریه
 تا نگرید طفلان نمیشد این و خنده را کم کن زبرد دل را
 میرزا ناله خنده نیباد و تالیا در مسجد که خانه خداست و پست
 کن و همیشه مشغول شمس علم باش زبرد که تخطا نماید
 دارد که خبر از خدا است و نندیشو حدیث شریف بود و
 که عرض میکنند بخند مشغول تالیا و که مجلس علی است و

در بیان عظمت و صبر

در فضیلت علم

نماز بر جانۀ غایتک ایا خاص شود مجلس دروس یا بروم تمام جانۀ
 شاید زایکتم میفریاد اگر چه هست بر او نماز کند بود مجلس علم بود
 بکثافت نشستن در مجلس علم دوست تر است نزد خدا از نماز
 هزار بیتانۀ غایت از شهیدان بدای یا در بکثافت نشستن در
 مجلس علم بهتر است و دوست تر است نزد خدا از هزار شتر که
 در راه خدا فریاد کنی بکثافت نشستن در مجلس علماء و شوش
 تر است نزد خدا از هزار رحمان در راه خدا بکثافت نشستن در
 مجلس علم دوست تر است نزد خدا از هزار شب عبادت که
 هر شب هزار رکعت نماز کنی و دوست تر است نزد خدا از دوازده
 هزار رخم قرآن و فرمود کسی که بکثافت از مسائل علم تعلیم کند
 خداوند عالم هزار قلابه از نور بگردنش می اندازد و هزار کلاه
 او را می آویزد و بکثافت از طلا در پیشگاه او نیا می کند و علماء
 را دوست بداند که فرمودند کسی که دوست بداند قوم را خدا
 او را محشور میگرداند با الفا و طالب بکثافت باش و در بلاد او
 طابو باش و نعمتها او را شاگرد باش و مفضل را در حق خود نیما و از
 معصیت کاران فرار نیما و متصل مشغول ذکر خدا باش و از
 خدا بترس فرمود ای پسر آدم بترس از من مثل ترسیدن از شیطان
 و از مرگ شیطان را من خلق نمودم پس از من بترس و در حق
 صادق باش و بعد خود وفا کن و پنج صفت را بپای مواظب
 باش یکی صفت بیعت ساکت بودن که فرمودند خاموشی هفت
 قباء دارد اول آنکه عبادت پر است به ریخ بجهت آنکه مقصد

نقش

در فضیلت خاموشی

شکر است بجهت آنکه شخص ناخاهش نشود تفکر نپوشاند و در
 فرمودند تفکر را عین خیر میسازد و سبقت سینه یعنی بکثافت
 فکر نمودن در خلقت یا خدای و در حضرت زین العابدین است از
 فضیلت شصت سال دویم آنکه میباید است به زبور ۳۱
 هین است به شوکت ۴ آنکه حصار دین به پاسبان ماند که محقق
 میسازد شخص را از علم بر خواجه ۵ آنکه کرام الکاتبین را بر حجت
 نمیدانند ۶ آنکه پرده زشتمها و عیوب است و فرمودند من حفظ
 لقلقه و لثقت و زینب در خلعت یعنی کسی که حفظ کند زبان
 و شکم و فرجش را داخل میشود بهشت را و اوست جسم در کرم شود
 و راحت روح در کرم کفن است و فرمود امیر المؤمنین ۷ لسانک
 استان طایفه اهلک و آن هلاکت به طرف لسانک یعنی زبان
 نوشهر است اگر دهان او را نور اهلک میکند و هلاکت شود
 گوشه زبان تو است ۲ گریست که خوردن است که گفتند اندو
 از طعام خیال کن تا در او نور معرفت بدنی فرمود خداوند عالم
 پیغمبر در شب معراج یا احمد العبد ذالجام و حفظ لسانه ملکه
 الحکمة فان کان کافرا یكون حکم حجة علیه و بآلوان و
 مؤمنان یكون حکم بقوله و یؤمنان و شفاد و رحمة و ابصره و قاین
 العلم حتی لا یدخل علیه شیطان و اعلمه ما لم یکن یعلم و اعلم
 عیوب نفسه حتی یشتغل بها عن عیوب غیره یعنی ای حبیب
 من هرگاه بنده گریست خوردن زبانش را حفظ کرد منکسر اندام
 حکمت را با و تعلیم میکنم اگر کافراست حکمت او حجة میشود بر او

در صفات خستینه

۳۳

دنیال میشود و اگر مؤمن است حکمت او نور میشود و برهان
میشود و شفاء و درجه میشود و بدینا میگویم اذنانهای عالم را
تا اینکه شیطان مدخلیت دهن نکند و چهرهها شبکه نمیشوند
فقدیم و میگویم و عیوب خود شرابا و مینمایم که مشغول شود
بنا کردن مغایب خود از عیبها مردم ۳ بیدار خواب شب
عبادت کردن و از دنیا باز کردن با خدا فرود نداد و دود
میگوید کسیکه ادعا محبت من میکند و شب میخواهد و متلبا
بامن نمیکند ۴ عزت و کاره کبر از خلوات است فرمود حضرت
صادق ۵ ثبات بن اهلین با ثبات مالکم و الناس کثوا علی البنا
ای ثابت شما از چکار با مردم باز بایستد از مردم اگر جمیع عالم بیدار
و میخواهند لقمه نان بپاشند آب بپاشند داخل کنند و خدا را
نمیخواهند داخل کنند و اگر جمیع عالم جمع شوند و میخواهند لقمه
نان بپاشند آب بپاشند در خلوت نودا داخل شود نکند اند
داخل شود نمیتواند برای عاجز هر فیله هر ایلاد و بلاد
کران بیکه گذشت بنجامه میگویم اگر جمیع عالم بپاشند شفا
میرود چه کر نخواهد خدا ۵ با خداست فرمود ای پیامبر
یا دکن حل تا اولیاد کن یا دکن مراد در خلوت تا اولیاد کن
در خلوت فارغشوا با اهل الارض ما انتم علیها من غرضها
و ما و الی کرامه و صا جینی و مجالسی و سواله اولیاد کن و است
الی مغفرکم و محبتکم یعنی نزل کند ای اهل زمین آنچه شما
بطن هستید از قریب نهادن و بپاشید بپاشید و کرامت من و

در صفات پلخند

۳۴

هم صحنی بامن و هفتشنبه بامن و از من میخواهد تا نباشم ای
بکرم و پیشی بکرم بسو امرزش شما دوستی نباشم ای
ای پیروز سود و زبان این چه غفلت است اقبال مفرقه
داد بار میفرم با خود چه دشمنی است نودا کمال نفس
دل زانوار کرده و زبان را بر پرورد عجوس من و کل شد بپایان
کز یک نگاه پوده نه چرخ میگویم
سرنه براه فقر کایست خسر و
من ده براه فقر کایست سرور
دفاع و غماه کجا سازد دامت

در خود نکر که غول بیابان خشر
بپوشد و پستان بدست و پا نو از اضطراب طالب رقی مقدم
متر السالیه عجا لید مولف السالیه القا
الشیر علی البحر اصلا السیر عجا الکرم
مولد و الحامی مسکاف و فدا الشرف و در
شهر حرم الحرام ۱۳۲۱

بسی و اهلنا من جنات اقا شیخ محمد جعفر
سپهر جلای المذهب عجا الشریع مطهر

بجبهه نیتین و تبرکات الله کردم نوشتن دوست صحبت زلفا اینک خط
 اوستک باشد قال لفتحه لما يقرأ في الأمل في غلبه جعفر بن
 علي الباقر هبند نماز شد به شریف و کمال شی احصیامه
 امام مبین در مردم برخواستند عرض کردند یا رسول الله ان
 نورنا است فرمود نه عرض کردند انما نجعل است فرمود نه عرض
 کردند فراغت فرمود نه فرمود پس امیر المؤمنین آمد فرمود
 است ما مبین فرمود این است امام مبین بدر سینه اوست
 اما اینجا نیک احصا کرده است خداوند عالم بدو علم جز
 و افضا روايت شده از عمار یا سر که گفت بودم نزد امیر جعفر
 عز و انت پس گذشتم بوازی که مملو بود از مودیه پیش
 کردم یا امیر المؤمنین مبین که بوده باشد احد از خلق تو که بداند
 چند است حد این مودیه را فرمود بیل اعتبار من بیست و سه مرد
 بداند حد آنها را بداند چند مرد کرد و در چند مؤنث دارد
 عرض کردم کشتان ای اقامه من پس فرمود بقادر بخانه این
 را و کمال شی احصیامه امام مبین پس عرض کرد بیل اموال
 من فرمود منم این اما مبین و لیکن عرض میکنم کشف میکنند این
 تا و بیل پرد منقار بینه اما مبین بینه است بینه اوست لغیم
 لغیم هم اودن چهار صد و بیست و هشت میباشد و همچنین قول
 ما یاب علم الله علی ابن ابی طالب پس بقیات اما مبین ظاهر میکند
 که مراد از او کشت انما اینجا ط منقول سوال کردم از حضرت با
 از به شریفه نزل به الروح الامین علی قلبی انکون من المنذرین

از نیت نیتین
 و تبرکات الله
 است از امام
 نورنا است
 عرض کردند
 است ما مبین
 اما اینجا نیک
 و افضا روايت
 عرض کردند
 عرض کردم
 بداند حد آنها
 عرض کردم
 را و کمال شی
 من فرمود منم
 تا و بیل پرد
 لغیم هم اودن
 ما یاب علم الله
 که مراد از او
 از به شریفه

نماز شد کتاب منظر اطراف المؤمنین که شمل است بر سر
 سر آمد از این نامه مستخرج است انما یا خاشیه جواب سوال
 زهر انبه و لیسار فرمود در این نامه بطریق خط که سبب تحریف
 مستخرج از این و لیسار بنظریب نفس منتهی بهراج المقین
 از وضعا العالم الزبانی و الفاضل العبد و جید الدهر و جید
 العصر و سلما الزمان و مجتهد التدری افا شریعتی افاض علی
 البصره البصره الحائضه اذا مر الله عز و جود و جود و جود
 من اجل حضرت و در کتب و نه شافعیان با بلزاجار
 دشمن برانداز بدو و السلطان بن السامان بن لسان
 السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
 الاعظم و الخاقان الاعظم شافعیان مظفر الدین بوشه
 خدا الله ملکه و شرافه لوا سلطنته علیه مفاد السار
 در هر حد صد و عظمی صفت شاد فرما نوری نام دارد که حضرت
 و ظفر از ملازمین در کاب بعاث بابا و شافعیان اکر
 افم اثابک اعظم **میرزا علی اصغر خان** از
 عزه و شوکت و در زمان و زار شاد حضرت اعلی
 انجرا قای میرزا نصر الله خان مشیر الدوله زید عزه
 به به عجب صدرا و عظمی و زار شاد حضرت اعلی
 سر عابای خارجه در کمال زمان و زار شاد حضرت اعلی
 نور جوان احسان خدا را الله ملکه و شرافه بوشه
 محمد و اله الطاهره فی غره ربیع الثانی ۱۳۲۱

در هر حد صد و عظمی صفت شاد فرما نوری نام دارد که حضرت

در بیان حال تصنیف و تدوین

ولیکن خواستم بکند بیان حال خود بنام تا آنکه مؤمنین
 این داعی این رساله احتیاط علی و رساله عقاید این جهت نوشته
 عزیز داشته باشند و مرحوم والد از جمله علمای بودند بسیار زحمته
 در تربیت این داعی و در رساله متولد شد و فارغ بود از این داعی گفته
 شد ظاهر العالم بیخ رساله بود و دستم بردند بمعلم و در مدت سه ماه و آنرا ختم
 نمودم و جوایز بسیار و المرحوم بمعلم این داعی ملا عسکر که دادند
 و بعد شروع نمود بحفظ نمودن فقه و تمام آنرا حفظ نمود و الفقه را
 و صمدیه را حفظ کردم و تمام سطوح را خواند و المرحوم در رسم اذ و هنر
 بحد بلوغ رسید و در سه مکتوبه در کوفه و در ایوان اشلای تمام
 سطوح را بطلای رسیده بودم از آنجا که مرشد مقدس سرسای
 تمام در مدینه شفا ضل خان بدست مرحوم خواند ملا عبد الله تو حاضر
 میشد و از آنجا آمد بدار العباد برود و در مدینه خواند و رساله خدایه
 اقامت بر هیثم هر چه حاضر میشد در سن مغنی و مطول و معال و قوافر
 میگویم و هنوز حسن بیست رسید بود و از آنجا مشرف شد بعبد الله
 چند قتی در نجف اشرف بدست مرحوم علامه العلماء و رساله الاساتید حاج
 میرزا حبیب الله و شرف حاضر میشد و از آنجا مشرف شد بکربلا و والد در
 آنجا مرحوم شد و رساله این داعی حاضر میشد در رسم مرحوم مغفور رتبه
 الاسلا و فاشا اما و سلمان العصر و حیدر الدهر استا الکلی الکلی
 آقای قاشخ زین العابدین ما زنده اند و مدته که ساد و خدایه
 مشغول تحصیل تا آنکه مجاز شد از آنجا و جو مبارک و تصدیق فرمودند

بجهد

حال تصنیف و تدوین

بجهد این داعی را و اجازه ایشان و نوشته حاجات خود را بر مرحوم مغفور
 حجه الاسلا و المسلمین و غیاث المله و الدین آقای حاج میرزا محمد حسین
 شهر مستطاب ثراه دادم قبول نکردند فرمودند مسئله و لا یتکاح
 بنویس نوشته و بعد از این نشان رساله تصنیف فرمودند اجازه مرحوم
 مغفور حجه الاسلا استاد آقای قاشخ زین العابدین قدس را و بعد
 این داعی مشغول تالیف تصنیف شد رساله در معیای نوشته ام رساله
 در کلمات نوشته ام و رساله در بیخبرات مرصوص نوشته ام و رساله
 در اتمام کتب نوشته ام و رساله در ولایت نکاح نوشته ام و رساله
 صلوة مسافر نوشته ام و رساله در مکاسب نوشته ام و رساله
 در نکاح نوشته ام و رساله در عمل با حیات در تمام ابواب فقه نوشته
 و رساله در عقاید نوشته و حاشیه بر رساله مرحوم استا الکلی آقای
 شیخ مرتضی الانصاری متن نوشته ام و رساله در مواظبت نوشته ام
 و رساله در فضایل قاطعه زهرام نوشته و رساله در مصیبت خا
 العیام نوشته ام و رساله این در فضایل قاطعه زهرام و جواب
 سوال عز الواعظین که در حواشی اول همین کتاب رجح نوشته ام
 و رساله در فضیلت آل محمد نوشته ام و امید که ان شاء خداوند
 این داعی تمام طلاب علوم او را داده بود که صورت اجازه مرحوم استا
 آقای استا الکلی الکلی علامه العلماء آقای قاشخ زین العابدین از ندانند
 با امضا مرحوم مغفور سید العلماء و المجتهد شمس الزهراء الفقه و الد
 و افضل المقلدین و المساکین و المذنبین و الاصول و جامع المعقولات

رساله در بیان حالات علی بن علی نقی سیرجانی

بجهد

مشال اول
صورت اجازة مصنف

والقول في علاج من لم يجد حين شربنا طالب الله عز وجل ان يوسع
كم عرض كذا ثم افاض ان ذلك نفس استبدت بكم فمضوا انفسكم انتم انفسكم
دفعوا عن دينهم انهم اعدوا وجاهزوا على استبدادهم بدينهم بطريق ولطمهم
كروم جميع مطالب من قوله انفسكم وجاهزوا في شيعه من اهل البيت
بالقوة بجاهدكم في مال دنيا ودينهم انفسكم انفسكم ام قدروا انفسكم وجاهزوا انفسكم
تروجوا من اهل علمكم انفسكم انفسكم انفسكم انفسكم انفسكم انفسكم انفسكم

صورت اجازة شيعه قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضل الطائفة بجميع خلقه وجعل مزاياهم كماء الشهد واصلهم كما
على خلقه والاولاد عليهم والخلق على الله وعلى رسوله وعلى محمته مما يندبوك في اهل
اسلامكم بجماعة مستطاهلها انما مقتدا الانا شيخ المشايخ الطائفة العالم الصمد آقا شيخ
على البحر في البرخا الكرام في زيد فضلها الخارج كسبها في محصل مزايا
علو وقد بلغ عرشه المصود وصل درجته العليا فهو مجازان بروجها كما ان
مشايخنا الجلائق في من العلماء العالمين وقولهم متبع وحكي مطاع والواحد
واحد على الله ورسوله ومحرم عليه التقليد ويجب عليه سبيل الجهد والتوكل
لاستنباط الاحكام الشرعية الفرجية عن ادلتها التفصيلية فلا يجوز ان يغفل
ويرجع اليه في مسائلهم ولحاكمهم فهو مجتهد عادل عالم عامل جامع للشرائط
فكثر الله امثاله وازاد ابداله والمرجو منه وادبه كما ان في مشايخنا بنفوس الله و
الاجتناب عن صغائر الامثال لا في امره ونواهيها والامر بالمعروف والنهي عن المنكر
وظاهرة الصلوة والبناء والزكاة والصدقة في المواطن واوصيه بصلوة الليل والنصر
في عندنا بار بفاظا مبغضا للفان من الجود والله لما انا الى سبيل الترشاد

بسم الله الرحمن الرحيم
صورت اجازة شيعه قدس سره
بسم الله الرحمن الرحيم
صورت اجازة شيعه قدس سره
بسم الله الرحمن الرحيم
صورت اجازة شيعه قدس سره



